هو العزیز
تعالی شانه العزیز
هذا الکتاب جواهر لقاب بجانب مستطاب
مجموع الصنایع از تصنیف حضرت ارسطو فطنت
افلاطون خصلت حکیم کامران شیرازی در عهد شاهنشاه
جمجاه عالم پناه السلطان بن السلطان بن السلطان
والخاقان بن الخاقان بن الخاقان المؤید من
عند الله ناصر الدین شاه قاجار
خلد الله ملکه سمت اتمام
پذیرفت

هو

المستعان

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد سپاس فزون بدیع الاساس حضرت صانعی را که مجموعهٔ وجود جمیع
موجودات نقطهٔ از پرتو آثار صنع و کمال قدرت اوست شعر آثار صنع بین که درین
گلشن کرم هر دم لطیفه بوجود آرد از عدم و صد هزار تحف و تحیات و طیبات
در روضهٔ مطهر و مرقد منور و معنبر نسیم سید العرب والعجم افضل الصلوات و
واکمل التحیات بر آل و اولاد او رضوان الله علیهم اجمعین باد اما بعد بر خواطر خطیر
و ضمیر منیر ارباب اولو الالباب و هنرمندان صنایع و صناعت که بشجاعت
و قوت بازوی هنر سنگی لعل کنند و بجواهر نظر کیمیا اثر خاکی زر سازند شعر آن
اهل هنر که در صناعت دارند همه هنر بصناعت مخفی نماند که در عرصهٔ عالم از لطیفهٔ هنر

بضاعتی نیست و ثمره و شجره هنر نیکو دولتی است که اهل معنی نکته لطیف گفته اند شعر
هنر طلب که هنرمند را سعادت و بخت که روزگار کهن یار تو شود ناگاه چو خوش گفته اند
اهل هنر گران خود بهر هیچ گفتار نیست هنرمند باید که باشد چو فیل گران جنس
هر جای بسیار نیست اما با این طریق[9] که این ضعیف خاکسار کامران شیرازی در جمع
فنون سعی بلیغ برده و از هر خرمنی خوشه بدست آورده و در خدمت بعضی از استادان
طریقت خدمت کرده و انواع هنر جمع کرده و مشاهده نموده و آزموده شده و مدتها
بر آن بوده تا در سنه ست و تسعون بعد الف (۱۰۹۶) تحفه چند ستوده در قلم آورده تا هر که در آن
سعی نماید و چنانکه شرط الطالبان است بعمل آورد و با تمام رساند منفعت تمام یابد امید
که صاحب کمالان و هنرمندان همت عالی امداد فرمایند و اگر حرفی از آن قصوری
داشته چون اطلاع یابند ذیل عفو و کرامت بر آن پوشند و باصلاح او کوشند
و هر بدی که از این دعاگو بوجود آمده باشد بکمال و کرم خود نیز بگذرانند شعر غلام همت
آن عاقلان با کرمم که یکصواب ببینند و صد خطا بخشند اما این کتاب جواهر القاب
بخطاب مستطاب مجموعة الصنایع نام کردم از آنکه صنعت بسیار و حکمت بیشمار
در این مجموعه جمع است که هر یک از این بحریست و هر چشمه از آن نهری که شهره
شهریست و چون طالبان بکنه معرفت این صنایع اطلاع یابند و بکمال رسانند مقصود
کلی حاصل شود بتوفیق الله تعالی و این مجموعه یکصد و هشتاد هنر است و هر یک در ذات
خود بی نظیر و پسندیده و برگزیده و در چهل و پنج باب تقسیم شده و یکصد و پنجاه و
دو فصل باب اول در ساختن مروارید و در آن هفت فصل است باب دوم

[9] معنی

در ساختن لعل و یاقوت که با کانی اصل برابر باشد و آن دو فصل است باب سوم در ساختن
و جلا دادن مروارید که برنگ قدیم باز رود و نورانی گردد و آن چهار فصل است باب
چهارم اندر حل کردن زر که در بعضی ملمع بکار آید و بعضی در نوشتن و نقاشی و پوستکان
ساختن و غیره و آن چهار فصل است باب پنجم در ساختن زمرد و زبرجد لطیف بلا نظیر
و آن سه فصل است باب ششم در ساختن فیروزه و الماس قوسی
و نیلی و مرجانی که از کانی فرق نتوان کرد و کشتن مرجان و آن چهار فصل است
باب هفتم در رنگ کردن عاج از هر رنگ و آن شش فصل است باب هشتم
در تلاویح بلور و رنگهای غیر مکرر و آن هفت رنگ است که بسیار کارها از آن آید و در
دو فصل است باب نهم در رنگهای فرنگی و لطانه چینی و این بهترین رنگهاست
و برگزیده از زنگار و غیر آن بکار آید و لطانه چینی در صدف کاری بسته لطانست و در چهار
فصل است باب دهم در ساختن تیغهای فرنگی که چون کاغذ توان پیچید و بر آن شاخ
و آهن و آبگینه ببرد و این از عجایب است و این چهار نوع در دو فصل است باب
یازدهم در ساختن تیغ و پیکان و سر نیزه که دشمن از آن نصیب یابد و زخم هیچ
گونه به نشود و این نیز چهار نوع است در دو فصل باب دوازدهم در آب دادن تیغ و
کارد که بمثل باشد و از آن آب هم چون آئینه چینی روشن باشد و آهن ببرد و این
چهار نوع است در چهار فصل باب سیزدهم در رنگ کردن بلور اگرچه در باب دوم
گفته شده فاما اینجا نیز در قلم آمد و شرح هفت نوع رنگ کردن گفته شود و در این باب پنج فصل است
باب چهاردهم در عمل مینا کاری و نگینهای هفت رنگ بغایت اعلا و آن دو فصل است

باب پانزدهم در صفت حنایی که عورتان دست و انگشتان را بآن رنگ کنند و این از جملهٔ حسن و جمال است و موجب شهوت و محبت است باب شانزدهم در پوختن شنگرف رومی و رمّانی و زاولی و مُصفّا و قبرسی و فارسی و رنگ کردن مُهرها و این هفت فصل است باب هفدهم در رنگ کردن کاغذ قدیم و جدید و الوان غیر مکرر و این چند لون است باب هیجدهم در ساختن زنگار و آن هفت نوع است نقره و زرذهبی و ترسائی و فرعونی و مُصفّا و پسته و فیروزه و این سه فصل است باب نوزدهم در جلا دادن و ساختن لاجورد و ذائب و شستن زنگار حمّصی و آمیختن و این از جملهٔ هنرهای غریبه است و این در دو فصل بیان میشود باب بیستم در شنگرف بکار بردن و صاف کردن جهة نقاشی و غیره و انواع است باب بیست و یکم در ساختن کوزه جهت شنگرف پوختن و ساختن چاه حل جهت مروارید و غیره و این ضروری است درین کارها و کل حکمت و قلقند و قلقطار و قلندیس و قلقت ساختن جهت رنگ کردن بلور و غیره و این چهار فصل است باب بیست و دوم در رنگ کردن ظروف مثل کاسه و پیاله و کوزه که مانند زمرد نماید و در غایت خوبی بود و آن در یک فصل بود باب بیست و سوم در حل کردن نقره و مس و فولاد و سرب و سیماب و زرنیخ و غیره و این بسیاری از جاها بکار می آید و این پنج فصل است باب بیست و چهارم در کشتن زر و فولاد و ابرک که آنرا طلق گویند و کشتن سیماب جهت خوردن و قوه باه و اینجمله در پنج فصل است باب بیست و پنجم در عمل سفیداب که سفیدآبرا در زبان عرب سفیداج گویند نیکوترین او پاک و سفید و خوش بوی بود کاشغری و سفیدآب ریش و سفیدآب کل مهره و آن یک فصل است باب بیست و ششم در ساختن

مردارسنگ و این یکفصل است باب بیست و هفتم در صنعت حلیة الکتاب و روغن
از کاغذ برداشتن و قلم نقاشی و مرکب ساختن و دوده گرفتن و کاغذ مسطر کردن که مثل بغدادی
بود و آمیختن رنگها جهت نوشتن چیزهای غریبه و آن ده فصل است باب بیست هشتم
در ساختن نگینه ناک تینه و کشیدن مس از کرم خراطین جهت نگین ناک تینه که آن پازهر همه
زهرهاست و آن لایق خزانه پادشاهان است و آن دو فصل است باب بیست و نهم
در ساختن اسکندری روغن و لعقپه دادن روغن نفی از جهت آتش در قلاع و شهر دشمنان
افکندن و این از اسرار غریبه و حکمت عجیبه است و کاری بزرگ باشد و این چهار فصل است
باب سی ام در ساختن گولهای مجرب جهت امساک که آنرا در دهان گیرند امساک
شود تا از دهان بیرون نیارند انزال نشود و این هفت نوع است و چهار عقد باب سی و یکم
در صنعت الکتاب که چون بنویسند پیدا نشود و چون بر آتش نهند از هر رنگ پیدا شود و از هر
داروئی رنگی پدید آید غیر مکرر و این یکفصل است باب سی و دوم در ساختن دستهای کارد و
ساختن لاجوردی و سبز و سرخ و زرد و صدف کاری و آن دو فصل است باب سی و سوم
در علم سیمیا و ریمیا و عجایبهائی که خداوندان زرق نمایند مثل آنکه چیزی در دست گیرد غایب شود و
و آتش در دهان و در دست گیرند و در جامه کنند نسوزد و شعبدها و چراغهای غیر مکرر
و صیغهای عجیب و تعقیبات و تدخینات و آن انواع است و در هفت فصل بیان میشود
باب سی و چهارم در عمل مهر ششم مهره و این را جواهر الصنایع گویند و چندین عمل که درین کتاب
گفته شده بعضی موقوف باین مهر ششم است ناچار در قلم آمده چرا که استادان این را
مخفی داشته اند که رکن بهتر است و این یکفصل است باب سی و پنجم در ساختن

سیب سخن گوی که اگر هزار بار بجنبانند چون بلبل هزار دستان
آواز دهد و بوی مشک از او آید و ساختن طوسی کمان از هر رنگ لطیف

عنبر کر دغیره و آن
دو فصل است
باب سی و ششم در ساختن مرنج دمشقی
و ساختن سیماب و بند کردن سیماب و حل کردن طلق
و ساختن جلای نوربخش از جوهر جسد بصری و کحل الجواهر
شامی و ساختن تراب فاروق و کشتن سرب و این هفت فصل
است باب سی و هفتم در رنگ کردن یاقوت سفید که مانند لعل شود و
قیمت یاقوت سرخ گیرد و آن یک فصل است باب سی و
هشتم در صفت نوشتن بر عقیق و ساختن اقلیمیای
سیم و ساختن مس از آهن و ساختن را سخت جسته
رنگ بلور و طریق بر آوردن نمک از نباتات
و کشتن سرب و این پنج
فصل است

باب سی و نهم در ساختن عطریات و صاف کردن روغنها جهت هیئه
عطر و آن دو فصل است باب چهلم در صفت ساختن نیل و آن یک فصل است

باب چهل و یکم در صفت ساختن صابونهای خوشبو
موافق فرنگان و آن یک فصل است باب چهل و دوم در

علم
کیمیا و دانستن
اصطلاحات این علم و
عمل اکسیر از نباتات و شناختن ارباب
این علم را و آن در چهار فصل است باب
باب چهل سوم در ساختن شمع گچی باب چهل و چهارم
در علم عکاسی یعنی بر داشتن عکس از آفتاب و تفصیل آلات و دواها و طریق آمیز
نمودن دواها و بر داشتن عکس و نقشه جات و آن چهار
فصل است باب چهل و پنجم در صفت آتش
بازی و ساختن باروت حبت جنگ و شکار
بموجب عیاری که در فرنگستان و چین
و روس و فرنج [illegible] و ساختن
شوره دو باره و عیار
آتش

بازیها از هر رنگ باقسام مختلف در قلم آورده شد
تا طالبان فائده گیرند و آن در سه فصل است

باب اوّل در ساختن مُروارید و آن بر هفت فصل است فصل
اوّل عمل استاد محمّد فیلسوف مغربی رحمة الله بیارند ریزه مُروارید
پاکیزه و بشویند چند نوبت باب و نمک بعد از آن یکشب در نوشادر محلول
حل کنند و بگذارند بعد از حل نوشادر در بیضهٔ مرغ حل کنند بعد بستانند
بیضه و در آب بجوشانند و پوست از وی باز کنند و قدری از سفیده سر
او دور کنند و دست بر سر او مالند تا زرده یکبار از سفیده بیرون آید
پس نوشادر را صاف کرده و پاکیزه کوبیده و بیخته در میان بیضة البیض
مسلوق کنند و بر سر او پاره گل تر نهند و در میان آبی که در او
شایبه باشد نهند و بگذارند در آنجا تا یک شب حل شده باشد
بعد از آن چون حل شود در ظرفی از آبگینه کنند نوشادر محلول را
و دانها شسته در سر او کنند و یکشب رها کنند پس بشویند باب
گرم بکشتن راست بعد از آن ترنجی بستانند و سر او را ببرند و آنچه
در میان ترنج باشد بدر کنند و او را بکوبند یعنی آنچه در ترنج بود باید
کوبیدن بغایت خوبی و باز در پوست ترنج کنند پس بستانند مُروارید
شسته را و بر سر ترشی ترنج کنند و پاره ترنج که از آن بر گرفته باشند باز
بجای خود نهند و بدوزند آنگه بستانند پاره کرباس نو و در آن بپیچند
و بر میان اطراف از آن سخت محکم بپیچند بعد از آن زمین را بکنند
بقدر یک گز و پیچ و زبل اسب یا گاو تر و خشک بوزن یک گز در آن حفره

نسخهٔ نوشا در فوق کرده جدا اند

کند و آن ترنج مذکور را در میان آن زبل نهد و طغاری بر سر آن خفره
نهد و اثر کونه و اطراف آن خاک پر کند پس شش روز رها کند بعد از آن
بیرون آورد لؤلؤ جمله حل شده باشد و چون پرده بر گیرد بکفچه از زجاج
یا از نقره در ظرفی از آبگینه کند و سه روز بر یکدیگر بیامیزند تا آمیخته
گردد پس پارچه ابریشمین بستانند و بقدر پنجه و انگشتها بدوزد و در دست
راست کند پس از آن پاره والا یا اطلس در دست چپ بدارد
و مروارید محلول را در آن کند و بدست راست بسیار بمالد پس
از آن انگشت را به بیاض البیض مروق بیالاید و غلوله کرده
سوراخ کند بسوزنی از نقره و در آویزند در میان دو قدح آبگینه
که بغایت روشن باشد سه شبانه روز بعد از آن در پیه بط یا در میان
خمیر آرد میده نهد و بخورد مرغ خانگی دهد و آن مرغ را بدوانند تا مانده
شود اگر دانه و انگی یا دانگی نیم باشد بگذارد که آن مرغ چیزی بخورد تا ساکن
شود بعد از آن مرغ را بکشند و حوصله او را بشکافند و بگذارند تا سرد شود
پس آن دانها را بسوزن نقره از آنجا بیرون آرد بعد از آنکه
نیک سرد شده باشد بیاویزد تا نیک خشک شود پس برگیرند اگر
زردی باشد در او آن زردی از ترنج است بستانند شیر ترش کرده
و دانها را در آن افکنند که آن شیر ترش زردی او را بخود خواهد کشید
و سفید و لطیف خواهد شد و پاکیزه بار معدنی بفرمان خدای عز و جل

فصل دوم در عمل لؤلؤی لالا اگر خواهی که لؤلؤ سازی بستان لؤلؤ
های کوچک و در هاون زجاجی بکوب و بپرورده درم از آن یکدرم سیم
و دو درم زر بر بهند و در چاه حل دفن کند تا حل شود بعد از آنکه حل
شده باشد بیرون آورند و از آن مروارید کوچک و بزرگ بسازند
چنانچه خواهند و سوراخ کنند چنانکه از پیش گفته شد و از میان دو قدح
در آویزند تا خشک شود بعد از آن بخورد مرغی سیاه و هد بعد از ایام
بکشند و بریان کنند و بگذارند تا سرد شود پس اورا از شکم او بیرون
آرند که از بحری لطیف تر باشد بفرمان خدای تعالی و صفت
چاه حل در محل خود گفته میشود انشاء الله تعالی فصل سوم در عمل مروارید
ساختن که بغایت خوبی باشد بستاند مروارید خرد صاف پاکیزه
و صدف سفید صاف سطبر یکجزو و مروارید مذکور را بطریقی که گفته
هر دو را در هاون آبگینه بکوبد و صلایه کند بحدیکه بهم بچسپد بعد
از آن در قاروره صاف پاکیزه کند و سر قاروره هم از آبگینه باشد
بعد از آن بستاند ترنجی آبدار و بدو نیم کند و مغز او را بیرون آورد
و دانه آنرا دور کنند و مغزها را در هاون آبگینه نیک بکوبند
چون خوب کوبیده شود در جامهٔ سفید صفت کند و آب او را بپالاید
و بر سر صدف مروارید مذکور که در قاروره باشد کند چنانکه
چهار انگشت بر سر او ایستاده باشد پس سر قاروره را بنهد بار دو

نسخه زجاجه

عدس و نمک سنگ مهر محکم کنند و در چاه حل که گفته خواهد شد بنهند
و سه روز آب گرم بر زبل افشانند و طغاری بر سر او بنهند تا مدت بیست
یکروز بگذرد و بعد از آن هفت روز باید که زبل مذکور را تازه کنند
چون بیست و یکروز گذشته باشد قاروره را باهستگی بیرون آرند
و سر او را بردارند مروارید و صدف حل شده باشد بر سر آب ترنج
پرده عنکبوت مانده باشد و مروارید بر سر آب باشد و صدف در ته
نشسته باشد مروارید مذکور را بکفچه نقره از سر آب برگیرد و در کاسه
زجاجی پاکیزه کنند و آب ترنج در کاسه دیگر کنند و باهستگی آنچه در ته
قاروره است بر سر مروارید بریزند و با کفچه نقره بزنند تا یکذات شود
پس در قدری حریر سفید کنند و نم بستانند چون خشک شود با قدری [illegible]
پنیر خمیر کنند و زودتر از آنکه بسته شود مروارید بوزنی که خواهد ببندند
و غلطان کنند چون غلطان شود مانند سنگ محکم شود بمرتبه
که از آب و آتش زیان چندانی باو نرسد بعد از آن پنبه دانه کبود
در خلیطه کنند و این مرواریدها را در آن افکنند و یکروز بمالد تا جلا گیرد
پس بیرون آورند و باز دمیده کوبیده بخورد مرغ دهند و او را
بدوانند چندانکه مانده شود آنکه او را بکشند و در تنور گرم بریان کنند و بیرون
آورند و بگذارند تا سرد شود حوصله او را بشکافند و بیرون آورند آنکه هر گوهر
نمیرد و آن لؤلؤی لالا باشد پس این باید هر یکدانه او را یک مرغ بخورانند

بعد از آن آورا بکشند و از حوصلهٔ او بیرون آورده بحکاک داده
سوراخ کند هر جا که خواهد در سلک کشیده بکار برد یا در نگینه نشانند فصل
چهارم در ساختن مروارید رنگی دیگر و نوعی دیگر که مجرب است
بیاورد مروارید پاکیزه ریزه و پاک بشوید و در قاروره سر فراخ کند
و آب ترنج و لیمو و سیر و پیاز بر روی آن ریخته سر شیشه را محکم کند و در آفتاب
نهد و هر روز او را نگاه کند چون آبها را بخورد تکرار کند تا آنگاه که حل شود
و مدت او هفده روز است یا بیست دیگر و چون حل شود محلول را
در کاسهٔ چینی کند و کاسهٔ دیگر بیاورد و از آن محلول بوزنی که خواهد گرد کرده
در آن کاسه نهد و بگرداند تا مدور شود پس آهسته در کاسهٔ دیگر نهد بدین
منوال تا همه مرتب شود و باید که یکی بر یکی لاحق نشود و در سایه نهد و سر
او را بجامه در بندد چون خشک شده باشد میلی از نقره بیارند باریکی
موی اسب پس همه را سوراخ کند آنگه چون تنور از نان پختن فارغ
شود بیارند ماهی فربه و شکم او را پاک کرده مروارید مذکور را در شکم
ماهی نهد که چرب باشد و در تنور بآتش انگشت بپزند و بیرون آرند
و سرد کنند هزار بار به از بحری باشد که هرگز تغیر نکند تا زمان حیات
باقی باشد فصل پنجم نوعی دیگر در صفت لؤلؤ بیارند مروارید سفید
ریزه پاکیزه و دو انگشت بسر او ترشی ترنج ریخته و در شیشه نموده که
دهنش تنگ باشد و سر شیشه را استوار کرده در کرما بیاویزند تا ده روز

بعد از آن مروارید را در حریر پاکیزه کند و آن حریر را در میان
زکوپی سفید کرده مستحکم ببندد چنانکه مروارید بجنبد و در او نم ماند
چون تمام شود بر صلایه آبگینه نهند مقداری که خواهد بر مثال مروارید بنهد
و بهر مرواریدی سوزنی از نقره که بسیار باریک و کوتاه باشد بگسترانند تا وقت
برداشتن بدست توان گرفت که بکشند پس اندر شیشه سفید نهند و اندر
سایه بیاویزند و یکهفته بگذارد تا خوب خشک و سخت گردد و در میان
خمیر گیرند و بخورد ماکیان دهند و او را ذبح کنند و در تنور بیاویزند
از بامداد تا شبانگاه و باید در شکم ماکیان باشد و بعد از آن بیرون آرند
سوزنهای نقره و از آن بکشند و وانهادر میان موی ماکیان بکروز بلکه
سه روز بگذارند و در ابریشم کشند چنان براق و روشن گردد که هیچ
کس از بحری فرق نشواند کرد و آنگاه استادان را بدعای خیر یاد کنند
که این بغایت مجرب است والله اعلم و بالله التوفیق فصل ششم
نوعی دیگر اندر صفت مروارید ساختن و بهترین عمل آنست که استادان
بر این متفق اند بیاورند مروارید خورد که بغایت روشن و صاف بود و بشویند
باب نمک چند نوبت و باب ترنج در شیشه سفید سر فراخ کنند و سر شیشه را
مهر کنند چنانکه باد و خاک بر آن نزود و هفته در چاه حل نهند در میان
زبل تا مروارید ها حل شود چنانکه چون موم نرم شود بعد از آن در کاسه
چینی کنند و باب صافی بشویند تا ترشی ترنج از وی دور شود و صافی گردد

بعد از آن مروارید را خورد و بزرگ سازند از آن پس بیارند و سوراخ کنند
بسوزن نقره و سر و بن وی را ببرند تا اندکی جنبه کشیدن بگذارند بعد از آن
شیرمایه زده از بردی کیسه کنند و بگذارند تا آب بچکد و بعد از آن کیسه را
در آن بگذارند تا وقتیکه اثر ترشی سفیدی در آن نماند بعد از آن پنیر را خشک
کنند بمثال آرد میده خرد کنند و مرواریدهای مذکور را در آن بگردانند
تا از آن پنیر خشک شده گردی بر او نشیند بعد از آن جمله مروارید بحری
ناسوده غلط کرده و در گلوی ماهی زنده اندازد و ماهی را در حوض رها
کنند تا دو روز تمام بعد از آن ماهی را از حوض بیرون آورند و مروارید را از
شکم ماهی بیرون آورده مانند آن بود که از بحری بیرون آمده باشد
و این عمل بلا نظیر است فصل هفتم نوع دیگر در صفت ساختن مروارید
و آن ستوده و خاصه است از آنکه کار استادان مغرب است بیاورند
مروارید ریزه چند انکه خواهد بطریقی که گفته شد حل کنند و به پر مرغ سفید جمع
کنند و از موم طوطلی قالبی سازند در قیاسی که بهتر خواهند و بعد
از آن محلول کالبدها را پر کنند و در کاسه چینی نهند و کاسه دیگر بر سر آن استوار
کنند تا یک هفته بگذرد و عقد گشته باشد ولیکن هنوز نرم باشد پس از آن بکاسیری
موی خوک سوراخ کنند یعنی با بیره سرمائی و هم و آن کاسه‌ی بگذارند
تا خشک شود و بعد از آن بیاورند قدری خمیر که به شیر گوره ترشده باشد و آرد
میده بایکپیس چهار را در میان خمیر بگیرند و در میان شکم ماهی تازه

نهند و ماهی را در گل تر گیرند و در تنور گرم بپاویزند تا پخته شود پس از تنور در آرند
و آهسته آن حبها را از شکم ماهی بیرون آرند و بگذارند تا سرد شود
بعد از آن پر مرغ تقطیر کنند و آن حبها را با آب سرد بشویند و در کاسه چینی
اندازند یا در صحنک زیتونی درین دو موضع باید که هفت روز مادام
که حبها را درین کاسه میگردانند تا غلطان شود و براق و روشن گردد
چنانکه چشم در او خیره ماند پس بردارند و در رشته کشند و در هر جا
عرضه کنند و قیمت بستانند و نصیب مستحقان بدهند که درین عمل هیچ شکی
نیست صحیح و آزموده است و بسیار تجربه شده است باب دوم
در ساختن لعل و یاقوت که بر گوهر اصلی کانی برابر باشد و آن دو
فصل است فصل اول در ساختن یاقوت رمانی بستانند بلور صاف
چندانکه خواهد و در هاون کنند و بکوبند و بپزند پس چونکوبیده و پخته شد صلایه
کنند و بوزن او نمک صلایه کنند و خشک کنند و دگرباره بسایند
تا نرم و سفید گردد و یکی از نمک بر می افزایند و می سایند و با آب رها کنند
تا خشک شود و باز آن نمک بشویند و همچنین تکرار عمل تا هفت مرتبه
کنند مکلس سفید و نرم شود اما بر آن اعتماد نکنند باز در صلایه اندازند و آب
بر آن بریزند و بسایند تا وقتیکه آب مانند دوغ ستبر شود از بس که
مالیده باشند و قوی شود در هاون کنند و سنگ در بالای صلایه از آن
دور کنند و اندر او وقتی دیگر بیالایند بکره با آب تازه کنند و بمالند

و دیگر آب بر سر آن بریزند و همچنین در سودن تاکید کنند تا بلور همه
آب شود و از این قدح به قدح دیگر تا پنج تا بدو رها کنند و سرش بپوشند
تا بلور بر ته نشیند و آب صافی کرده و پس از سراب اندر ابره گیرند و بلور را بگذارند
تا خشک شود و بسایند و در شیشه کنند و سرش را محکم ببندند تا گرد بر
آن ننشیند تا وقت حاجت و چون خواهند که یاقوت سازند ده مثقال
از این بلور و یک مثقال برنج بر یکدیگر صلایه کنند و در نگین دان نهند
و در آتش مغلوب نهند و رها کنند تا سرد شود یاقوت سرخ شود و خاصیت
بلور از او برخواسته باشد و در آتش پایدار بود و اگر با زنگار حمصی بگدازند
زمردی باشد بقیمت تمام **فصل دوم** اندر ساختن لعل بدخشانی
که لطیف و خوش آینده و پسندیده باشد و این نوع را مجوف خوانند و چنان
است که بیاورند بلور صاف و مانند لعل تراشند بهر وزنی که خواهند
بسازند و آب دهند تا عظیم روشن شود بعد از آن بیاورند دیگی پاکیزه
از سنگ و بر آتش نهند چون دیگ گرم شود آن بلور را در دیگ اندازند
چون نیک گرم گردد از آتش بیرون آید و در میان شب یمانی که
در آتش حل کرده باشند بیندازند تا هفت کرت دیگر گرم کنند
و در آب جلا دهند که تازه باشد چون آن سنگ بادر چهار کرة عظیم
ابدار شده باشد بعد از آن کرة پنجم در رنگ بقم اندازند و یک
ساعت تمام بگذارند و بیرون آرند بفرمان خدای تعالی در رنگ

پاسنگ

لعل کانی باشد و در هر کجا که خواهند بکار برند که لطیف و نیکو باشد باب
سیوم در جلا دادن مروارید که برنگ قدیم بازرود و نورانی گردد و آن
در سه فصل مهیا باشد فصل اوّل در نوعیکه مروارید نوشود و قیمه
زیادگردد و چیار رند انبوتی بکوبد و سوراخ مروارید را از دو طرف موم
بگیرند بعد از آن گیاه مذکور را برگرد مروارید بگیرد و دو سه پاس بگذارند
بعد از آن با برنج بخایند و بآب گرم بشویند چنان شود که گویا از معدن
بیرون آورده اند فصل دوم نوعدیگر در جلا دادن مروارید که زرد
شده باشد پیاو رند حلب و گنجد و هردو را پوست باز کنند و بکافور
سحق کنند و هر سه بوزن راست کنند و روغن زیتون بر او افکنند و از
این دارو قدری با شیر خر پیا میزند و صلایه کنند و خمیر کنند و دانه های
مروارید را در میان آن بنهند و باز زین اخلاط گوییده که اوّل یاد
کرده شد قدری بر او افشاند و در آتش نرم نهند و نرم بجوشاند زردی
از او برطرف شود و باید که در میان دارو پیدا نباشد و اگر مروارید
سرخی داشته باشد اسفند فارسی و شب یمانی و کافور بوزن راست
کنند و سحق کرده بشیر خمیر کنند و دانهای مروارید ها را در او اندازند
و آنگاه باز در میان آرد و خمیر نهند تا پخته شود و مروارید سفید و نورانی
بیرون آید فصل سیم در جلا دادن که تباه شده باشد بانواع
است اگر مروارید از بوی خوش تباه شده باشد صابون و نمک اندرانی

و آهک بوزن راست کنند و بسایند و در ظرف آبگینه کنند و آب
شیرین در وی ریزند و دانه در او فکنند و بر آتش نرم نهند و هرگاه
صابون کف بر آورد از او بستانند و باز آب صاف بجایش کنند
چند کره بعد از آن با آب پاکیزه بشویند سفید و آبدار بیرون آید و اگر پیاز
سفید بستانند و بکوبند و با آتش بگیرند و بر دانه مروارید بریزند قدری
صماغ سفید کوبیده بر او افکنند و بمالند و آنها را در زمان بگیرد و بیرون
آرند بعد از زمانی صافی و سفید گردد و اگر ریشه درخت توت بپزند
تا شیر از او بیرون آید از او بستانند و مروارید در او افکنند و
نرم گرم کنند و نیم روز در آن بگذارند و آنگاه در طلق محلول شش ساعت
بگذارند روشن و صافی گردد و طلق را محلول باید کرد و آنرا بکوبند
آنقدر که توانند آنگاه بشویند و بکار دارند پاره پاره کنند و میگیرند و خورد کنند
آنگاه در کوی پاکیزه بستانند و طلق را در او کنند و با یخ پاره ها در دست
بمالند و مانند شیر از او بیرون آید و اگر یخ نباشد ریزهای بلور همین عمل
کنند و که آب بر او بزنند و اگر بلور عمل کند چون فرود آید بگذارند
تا آب صاف بر سر او افتد و طلق محلول در ته نشیند برگیرند و بکار برند
نوع دیگر در حل طلق بگیرد طلق مقدار فندقی یا بزرگتر و آن را با آب بشوید
تا خاک از او برود و پس بگیرد کیسه متقالی که بغایت سفت باشد و طلق
مذکور را در کیسه اندازد و پارهای یخ را بر بالای طلق اندازد و باید که آن یخ

صاف بیغش باشد و بدست بمالد طلق و یخ را که از کیسه چرمی مانند
شیر بیرون آید و شیر مذکور را در کیسه منتقالی دولا در تغار سفالی بریزند
و یخ بالاش کند و بدست بمالد که طلق محلول شود و در ظرفی کنند تا ته
نشیند و آب از سرش در گذرانند و اگر شیر مذکور را بگذارند تا یخ
ببندد و در کیسه کنند و پی یخ بدست بمالد همان عمل کند باب چهارم
اندر حل کردن زر که بعضی در ملمع بکار آید و بعضی در نوشتن و نقاشی و کمان
وغیره و آن چهار نوعست در چهار فصل فصل اول اندر حل
کردن زر سرخ بآسانی اگر خواهی که زر سرخ را حل کنی بیار زر خالص را
و جزوی آبگینه شامی و جزوی سرکه و جزوی زنگار و جزوی سیماب و همه را
در کوزه کنند که شیشه در او دوانیده باشند و نایره در او تعبیه کنند
و بیرون باشد سر نایره و بعد تا از او زر حل بچکد اگر به آهن بمالند یا بر
مس یا بر کاغذ زر گردد و اگر او را با صمغ عربی بیامیزد و در پوست مالند
زر پوست گردد یعنی یکسان و بسیار جا بکار آید والله اعلم فصل دوم
در حل کردن زر از آن آسان تر زر سرخ خالص مقدار دو مثقال
نوشادر کانی دانگی گوگرد دانگی زر ورق یا براده باید که نوشادر و کبریت
بازرده تخم مرغ سحق کنند و زر ورق را در کاسه چینی کنند و دانگی از این دارو
در دو مثقال زر سرخ کنند و بمالند اندکی تا حل شود و قدری بر سر آتش
نهند نوشادر و گوگرد و بر زر حل بمالند همان عمل کنند که در پیش گفته شد

فصل سیم در حل کردن زر از آن بهتر و آسان تر بیارند براده
زر سرخ خالص و مثل آن زرنیخ طبق خالص آنگاه بسایند با آب زاج
حل کرده صلایه در آفتاب کرده که در ساعت حل شود اگر که خواهد بنویسد
بر کاغذ با صمغ عربی بیامیزد نوشته لطیف بیرون آید و از برای نقاشی
نظیر ندارد فصل چهارم در حل کردن زر که در یک لحظه بدست
صد ورق توان حل کردن که در همه جا بکار آید بیاورند زر طبق چندانکه خواهند
و دستها را بصابون و آب گرم بشویند و ناخنها را دور کنند
و چرک در محل دست نگذارند آنگاه صمغ عربی نیکو بیاورند و حل کنند
و بر کف دست مالند و ورق زر بر او افکنند و بدست بمالند تا متلاشی
گردد و همچنین باز قدری صمغ بمالند و زر بر آن مالند تا چندانکه خواهند
و دست به یکدیگر محکم بمالند و هرچند بیشتر بمالند بهتر می آید بعد از
آن در کاسه چینی بنهند و دست بشویند و بگذارند تا زر قرار گیرد
بعد آب از سر او دور کنند و قدری زر با صمغ بیامیزد و غلوله کند
و در دوات چینی کنند تا گرد بر او ننشیند و چون خواهد که عمل کنند
قدری در گوش ماهی یعنی صدف کوچک کنند و بصمغ حل کنند بنویسند
چون خشک شود بسنگ یشم یا عقیق جلا دهند یعنی مهره کشند که بغایت
پسندیده است باب پنجم اندر ساختن زمرد و زبرجد لطیف
بلا نظیر و آن در سه نوع و در سه فصل پیدا شد فصل اول در ساختن زمرد

زرنیخ یکمثقال و سیماب مصعد پنج مثقال و نمک قلیا یعنی نمک ساجی
بیست مثقال و مروارید خورد پنجمثقال و این داروها را همه تدبیر کرده
باید که مکلس باشد و بعد از آن همه را با یکدیگر جمع کنند بغیر از مروارید
با یکدیگر بسایند و در بوته کنند و در کوره آبگینه یا کاسه‌گران نهند
و اگر خود در کوزه مغلوب باشد بهتر بود تا داند که چه میکند و چون
آتش کند و سرد شود و بیرون آرند بار دیگر بکوبند و اگر سیاه باشد
بآب گرم بشویند و خشک کنند و مروارید با آن بسایند و در نگین
دانها نهند و باز در آتش برند یکشبانه روز تا در نگین دانها بگدازند
و بیرون آرند که تمام شده باشد و رنگ گل بوته در آن مانده باشد
آنکه از انجه رخ بر گیرند زمردی تمام باشد و در آتش پایدار و بخاصیت
ول پذیر باشد انشاء الله تعالی فصل دوم در ساختن زمرد نوعی دیگر
از آن ایشان نزد بوجه نزدیکتر و پسندیده بگیرند دو درم زر ورق
خالص و دو درم مینای سبز و بوته بسازند پاکیزه و لطیف و مینای
مذکور را و زر طبق در بوته مذکور اندازند بعد از آن آتش کنند که هر دو اشیا
آب شود پس بیارند از سنگ جراحت بمقداری و از آن کالبدی
بهوارنه آن سازند که نگین در آن بگنجد و کالبد هموار باشد و اشیاء
گداخته در آن کالبد ریخته و بر بالای آن آب ریزند و ظرف چون سرد
شود بیرون آرند چه بحریخ هموار کنند و اگر سوراخ کنند شاید و اگر

در نگین نهند بهتر آید فصل سیم در عمل زبرجد ساختن و زبرجد نوعی از
زمرد است بیارند مینای سبز چندانکه خواهد و نگینها سازند بهر نوع
بعد از آن شب یمانی را با آب حل کرده موجود بدارند و نگینهای
مینای سبز را بر سفال آب نرسیده نهند و بآتش نیز گرم کنند
چون نیک گرم شده باشد چندانکه انگشت بر آن قرار نگیرد و از آب
شب حل کرده بقطرات بر آن چکانند لا یزال تا سه کرة گرم و سرد کنند
بعد از آن دست باز دارد و بتوفیق الله تعالی رنگی پیدا کرده که زبرجد
ریحانی باشد چنانکه فرق نتوان کرد از زبرجد و بهر جا که خواهد بکار برند
آزموده و مجرب است باب ششم در ساختن فیروزه و لعل
قوسی و نیلے و مرجانی که از کان فرق نتوان کرد و آن در چهار فصل است
فصل اول در ساختن فیروزه و غیره بیاورند دو جزو مینای رنگ
سلیمانی و دو جزو سرمه اصفهانی و دو جزو آبگینه سلیمانی
آسمان گون بلکه بیجزو بکوبند و با یکدیگر برآمیزند و بعد از آن بیارند حجر
سفید چندانکه باید بکوبد و مانند حریر صلایه کنند و بهر وقیه از حجر دو قیراط
از دارو باشد که یاد کردیم از جداده نقره درشت شصت درم و یکدرم
سیماب مصلفه بتحقیر اط بعد از آن همه را در هم آمیزند و بسرکه
ب بیدانکه بیارند و در بوته سنگی نهند و در تنور سرخ گشته چندانکه
بگدازد و بعد از آن بیرون آرند که فیروزه لطیف در غایت تراوة و لطافت

بود فصل دوم در ساختن الماس قوسی و شمسی نیز گویند و اما ساختن
چنان است که بیاورند بلور کشمیر و انرا بگردار الماس بچرخ تیز تراشند
بهر نوع که خواهد عظیم روشن کنند پس بر سفال آب نرسیده نهند
و با آتش گرم کنند چندانکه انگشت بر آن قرار نگیرد و چندان آتش نگاهدارد
چنانکه از گرمی آتش شق نیابد و چون چنین گرم شده باشد در میان
زرده خایه سوده نهند و پیاله و هم در آن نگدارند و در کاغذ بپیچند
تا بحدی که الماس در آن سرد شود و بیرون آرند و تا سه نوبت
چنین عمل کنند مرتبه چهارم بیرون آورند و در پنبه بپیچند که بتوفیق
خدای عز و جل برنگ شمشیر گشته باشد آبگینه و چینی را ببرد
و کس از الماس اصل انرا فرق نتواند کرد و این صنعت نیز
اصل است فصل سوم اندر صنعت الماس نیلی و آن نیز بغایت
لطیف است بیارند بلور کشمیری چندانکه خواهد قبل ازین ذکر
کرده شد و بعد از آن نیل بادی ضم کنند تا برهم آمیخته گردد و بعد از آن
چنانکه الماس قوسی در عمل آورده بودند بهمان طریق عمل بکار برند
بتوفیق الله تعالی الماس رخ نماید که در آبگینه بغایت خوب نماید
فصل چهارم اندر صنعت مرجان بیاورند شیر گاومیش که اول
بچه آورده باشد و شش درم مهره مکلس که انرا باد مهره می گویند
شش درم دیگر لاکه که هندی بآن ناخنها را رنگ می کنند و سه درم

سنگ از آن و شش درم سنگ و سه درم شنگرف با یک صلایه کنند و
و از جامه بیرون کنند و با شیر خمیر و با لاکه بیامیزند و گلوله سازند
آن نوع که خواهد و بعد از آن بسازند قلم گوسفند و تلهای او را پاک
شویند و خشک کنند و مهرهای مذکور در نلی کنند و در میان هر مهرهٔ
قدری برگ ماریان نهند تا بهم نچسبند و سرهای نلی را با آرد و خمیر بگیرند
و بگذارند تا خشک شود و بیارند دیگی پاکیزه و نصف دیگ را آب
کنند و مقدار چهار انگشت پنبه دانه در بالای آن بریزند چنانکه تمام روی
آب را گرفته باشد بعد از آن سر دیگ را بگذارند بقدر دو پاس
آتش گرم کنند و فرود آرند و در سایه بگذارند تا سرد شود و بعد از
آن بگشایند مرجان لطیف باشد و آنرا بچرخ جلا دهند و سوراخ کنند
بلکه نیک تر از اصل شود اگر نیک رنگ کنند نوع دیگر در نسخهٔ دیده
شد که بیاورند شیر گاو میش و شنگرف شش درم و لاکه دو درم همه را
با یک دیگر صلایه کرده و با شیرهٔ لاکه یکجا تر کنند و بسرشند و غلوله کنند
بهر نوع که خواهد بعد از آن دیگی بیاورند و پر از آب کنند و سر دیگ را
بگذارد و بقدر دو پاس آتش کنند چون دو پاس بگذرد از آتش
پائین آورند و در سایه بگذارند تا دو روز بعد از آن بگشایند مرجان
لطیف باشد بچرخ جلا دهند و تیر اشتنه ایضاً ترکیب ساختن مرجان بیاورند
دو توله مرجان اصل و ده توله شیرهٔ درخت [illegible] شبانه روز

خمیسا بید و بگل حکمت گرفته و زبل بقر آورده بقدر یکمن و آتش شدید کرده
و آن ظرف مذکور را در آتش گذارده تا وقتیکه تمام آتش خاکستر
شود آنوقت بیرون آورده که تمام مرجان خاک شده است جهة
ضیق النفس مفید است و مکرر تجربه شده است بقدر نیم حبه در
سه روز باید خورده شود باب هفتم در رنگ کردن عاج از هر رنگ
که خواهند و آن نیز بر چند فصل است فصل اوّل در رنگ
کردن عاج که سبز باشد اندرون و بیرون آن و از این اسباب بسیار
توانند ساخت بیاورند عاج لطیف و از آن هر چه خواهند تراشند
بعد از آن انرا در شیرکاو اندازند و اگر شیرکاو نباشد در میان ماست
ترش اندازند و شیر یا ماست را در ظرف مسینه باید کرد و چون
یکشبانه روز بگذرد بیاورند زنگار رسانی و هر روز نیم سیر بر ده سیر شیر
یا ماست میزنند و میگردانند اگر ده روز چنین کنند همه سبز شود
و اگر تا چهل روز نگاه دارند اندرون و بیرون آن همه سبز و لطیف شود
فصل دوم در رنگ کردن عاج که سرخ گردد و این ستوده است
بیاورند عاج تراشیده و انرا بخفته در شیرکاو بگذارند تا بدان غایت
برسد که اگر خواهند چوب و نقش کنند ممکن باشد بیارند رنگ لاک و انرا
از میان شیر ترش یا ماست در آرند و در میان رنگ لاک اندازند و سه
شبانه روز بگذارند تا مطلق برنگ لعل گردد و آن دلپذیر باشد

و هر جا که خواهند بکار برند فصل سوم رنگ لاجوردی و آن نیز لطیف است
بیاورند عاج را و هرچه از آن خواهند بتراشند پس از آن بگذارند
او را در میان ماست ترش شده فرو برند و هر روز قدری نیل
خوب سائیده بر آن ریخته تا قریب دوازده روز و اگر رنگ تمام خواهد
یکماه اندرون و بیرون همه لاجوردی گردد بفرمان خدای عزّ
و جلّ فصل چهارم اگر خواهند عاج را رنگ سیاه کنند در غایت
خوبی بیاورند پوست انار را بکوبند و در پاتیل آهن کنند و آب در وی
بریزند و آتش کنند چون بجوشش آید از بار فرو گیرند و برادهٔ آهن
بروی ریزند و بر آتش بگذارند و قدری آب نارنج یا لیمو در وی ریزند
که بغایت روشن گردد و مدّت ده روز عاج در میان آن باشد تمام
سیاه شود بفرمان خدای تعالی فصل پنجم در رنگ زرد کردن
عاج بیاورند عاج را و هرچه خواهند از او بتراشند و میان شیر ترش
یا ماست اندازند و هر روز بقدر ربع شیر ندکور شیر ترش بیاورند زرد چوبه
و سه درم زریخ هر دو صلایه کنند و بر او افکنند و بگذارند
تا چهل روز اندرون و بیرون او زرد نارنجی گردد بغایت خوبی باذن
الله تعالی فصل ششم اگر خواهند که عاج را حل کنند تا هرچه خواهند
از او بسازند بیارند برادهٔ عاج را و از آن در شیرکاو فرو ریزند
و بعد از آن دو شبانه روز خورده را از آن بیرون آرند و سر شتم با کرم

سفید به بپزند و بیامیزند و چون چنین شود هرچه خواهند از وی بسازند
بر آن طلا کنند و بگذارند تا خشک شود و بعد از آن بسازند تا عجایب
باب هشتم اندر تلاویح بلور یعنی لون و رنگهای غیر مکرر و آن هفت
رنگ است که بسیار کارها از آن آید فصل اول در رنگ های
بلور و این عمل را به تنور ساخته اند تا چون رنگها را بر آبگینه طلا
کنند و در تنور ریزند آبگینه شکسته نشود و همچنین بیرون آید هموار
و این جمله اخلاط که ذکر کرده میشود بسرکه سحق نیکو باید کرده و آنگاه
تعلیم بکارگران آبگینه نگاشتن تا برا و بیرون آید اکنون رنگها را
یاد کنیم اول رنگ یاقوتی زرنیخ زرد دو جزو کوکرد سه جزو
شب یمانی یک جزو سحق کنند چنانکه گفته شد و در زجاج عمل نمایند
دوم رنگ لاجوردی بیاورند زنگار فرعونی ده جزو مس سوخته
ده جزو لاجورد چهار دانگ یکروز بآب شب یمانی سحق کنند یکروز
باسرکه انگوری بکار برند سوم رنگ خلوقی نیکو مس سوخته با زرنیخ
بوزن یکدیگر با آب لیمو بردارند نیکو آید چهارم رنگ ناردانی
شنگرف شش درم نیم سوخته یک جزو یعنی زاج قلقطار نیم جزو نیکو آید
و ستوده است پنجم رنگ سرخ و لطیف مس سوخته بسیار خوب
صلایه کرده شده با آب مورد برگیرد نیکو آید ششم رنگ فیروزج
مینا و مس سوخته نرم صلایه کنند و برگیرند نیکو آید هفتم زرد لیمونی

بود

روی سوخته یکجزو زاج دو جزو سحق کنند نیکو و پاکیزه آید **فصل دوم**
در رنگ دادن بلور و گداختن و سرخ کردن بلور و این هنر غریب
و نیکو بود بیاورند بلور را و نیکو بسایند و ده درم را ده درم برنج دمشقی
برو افگنند و بگدازند باز بسایند و بآب نمک بشویند و دیگر باره
بگدازند و اندکی برنج دیگر برو افگنند و بدان قالب که خواهند فرو ریزند
که نیکو آید **رنگ** روی سوخته ده درم خون سیاوشان یکدرم برنج سه
درم بر یک رطل بلور نهند نیکو آید **رنگ** زرد صد درم آبگینه و شصت
درم توتیا و یکدرم زاج یکدرم روی سوخته نهند و بگدازند نیکو آید **رنگ**
زبرجدی بلور و آبگینه و زنگار برابر بگدازند بغایت نیکو آید **رنگ** سرخ
ول سند و جزء سرنج بر صد درم بلور باید نهاد که نیکو آید **رنگ** آسمان
گون آبگینه یکصد و پنجاه درم برنج صد درم سیم سوخته چهار درم باهم
بگدازند که نیکو و لطیف باشد **رنگ** زرد و نارنجی سندروس با زرنیز
یار کنند و با بلور در کوره نهند تا بگدازد که نیکو و لطیف باشد

باب نهم اندر ساختن رنگهای فرنگی در بطانه چینی و غیر بطانه بکار آید
یکنوع در چهار فصل ذکر میشود ان شاء الله **فصل اول** در ساختن
گونه فرنگی که پایدار و ستوده است که در بسیار جا بکار آید بیاورند
زاک شیره دار دو جزو صبر سقوطری سه جزو زردچوبه یکجزو چوب
بقم دو جزو اسفند سوخته یکجزو آب انگور شیرین اگر باشد ده جزو همه را

برهم زنند و خورد بساید پس در هاونی از مس کنند و سی و سه جزو آب
در وی کنند سه شبانه روز بگذارند تا نیکو شود بعد از آن سه شبانه روز
یکجزو نشا در سوده در آن ریزند با تش نرم بجوشانند چهار جوش
بعد از آن اخلاط جمله از میان آب بیرون آورند و صاف کنند
پنج جزو نبات در آن اندازند و بجوشانند تا بقوام آید مثل جلاب پس
از دیگ بیرون آورند و بگذارند تا سرد شود در شیشه پاکیزه کنند و
وقت حاجت بکار برند اگر نقاشی خانه کار فرماید مانند سلیمانی باشد
و ورق قلم بگذرد و اگر بقالب زنگار مالند و الا اطلس و غیره بدان
قالب زنند پس چون نزدیک بخشکی بود ورق زر بر بالای آن بچسبانند
بغایت لطیف و روشن نماید و اگر زر هم بچسبانند هم نیکو باشد و در لطانه
چینی بامثل باشد و در بسیار جاها بکار آید **فصل دوم** در صفت
لطانه چینی که ستوده است بیارند آهن سوخته که از کوره حدادان
افتاده باشد و برنگ گردن طاوس باشد بسایند یکجزو و صاف کنند
پاکیزه و در صلایه اندازند با روغن نارگیل چندان بمالند که چون مسکه شود
آنگه بر سر آتش نهند در میان ظرف آهنی گذارند و چندان بپزند که
روغن در او نماند آنگه بیاورند شم گاو مانند کفش است آنرا بسوزانند
که خاکستر شود بعد از آن بیاورند نارگیل کهنه را با پوست و آن را
بسوزانند تا نیک خاکستر شود بعد از آن بیاورند نشاسته و آنرا در نهادنی

کنند و انرا بسوزانند تا نیک خاکستر شود پس بیاورند طلق سیاه
و او را چندان بکوبند که چون سرمه گردد ده جزو ازین طلق و ده جزو
نمک ساجی در بوته کنند و نیک سرش محکم کنند و براو بدمند تا مکلس شود
بعد از آن بیاورند قلم کاو او را بسوزانند تا نیک سوخته شود
و نیکو صلایه کنند و نشاسته را بزبان یونان لاموی خوانند بوی
نشا گویند و بهترین وی سفید بود که آنرا اتیز آب خوانند در عطارات
نشاسته را الگون و لباب خوانند الفتح و الباب القوم
و الباب البر و الباب الحفظ خوانند و او را در آوند آهنی کرم
کنند او را بسوزانند تا نیک سوخته شود پس بیارند طلق سیاه را
و او را چندان بکوبند که چون سرمه گردد و ده جزو ازین طلق و دو
جزو نمک ساجی و نمک ساجیرا اشخار قلیا گویند در بوته کنند و نیک
سرش محکم کنند و بر و بدمند تا مکلس شود بعد از آن بیارند قلم
کاو بسوزانند تا نیک سوخته شود بعد از آن صلایه کنند تا غباری شود
بعد از آن ده جزو از آهن سوخته و یکجزو سم کاو سوخته و یکجزو نالمیر سوخته
و یکجزو نشاسته سوخته و یکجزو طلق سیاه مکلس و یکجزو استخوان
قلم کاو سوخته در یکدیگر افکنند و چندان صلایه کنند که مانند غبار
شود و انکه یکجزو کونه فرنگی که ذکر او کرده شده و یکجزو سیم پیرشده نیک
صلایه شده باشد با این داروها در هاون آهنی چندان بکوبند که اگر

سنگی بچسپد پاک شوان کردن بعد از آن اگر زم خواهند جنبہ سادہ
کاری روغن نگان بنیک داخل کنند اگر در میان صدف کاری
کنند هموار کنند چنانکه برگها را بپوشند و در آفتاب نهند و در میان
خانه کاغذی بر سر او نهند تا از غبار محفوظ باشد چندان بگذارند
که اگر ناخن در او زنند فرو نرود آنکه بسنگ فشان مالش کنند
چون هموار گردد طلق سفید محلول و سپید قلعی و بلور سوده
چون حریر در میان رگوی بندند و در او مالند چندانکه طلا کرده
و مانند آئینه چنین شود که روی در آن توان دیدن و بغایت سخت
باشد و این لطانه را اصلی گویند و آنچه در چین معروفست این است
وستوده است و باید که از غبار نگاهدارند فصل سوم در لطانه که
اندر از نک فیروزه کنند که چون سنگ سخت جلا پذیرد و بآب خراب
نشود بپارند زنگار فرعونی ده جزو و سریشم چیز دو جزو روغن
نگان دو جزو اول زنگار را صلایه کنند که غباری گردد و بغایت
نرمی بود آنکه بار روغن نگان بیامیزند و در صلایه نیک بسایند بعد از آن
سریشم مذکور را صلایه کرده بطریقه که گفته شد در آن مرتبه داخل
کنند چنانکه سریشم مذکور در صلایه بچسپد که نیک شوان بست و پس
چون که یکذات شوند هر جا که خواهند بکار برند و خشک خواهد شد
و جلا بهمان طریقه که گفته شد بدهند که از فیروزه فرق شوان کرد و بآب

خراب نشود و درخشنده و براق باشد و آهن هم ستوده و آزموده
و مجرب است فصل چهارم در لطافت طاوسی کون فرنگی سه جزو مس
سوخته یکجزو و سریشم پنیر یک جزو نیم روغن نالکیر چندان صلایه کنند
که یکذات شوند و اگر روغن تنک باشد یکجزو و یکجزو سنک سلیمانی برو
افکنند و در صلایه تقصیر نکنند و کار برند که طاوسی نیک آید و بسنگ
جلا دهند روشن و براق شود و بآب خراب نشود باب دهم در ساختن
تیغ فرنگی چنانکه چون کاغذ بپیچند نشکند و بحدی بران باشد که آبگینه را
ببرد و این چهار نوعست در دو فصل فصل اول بیارند آهن
نعل اسبان را چنانکه در زیر سم اسبان سوده گشته باشد چندانکه
خواهد بر هم نهند و یکی کنند و هر چه خواهد از آن بسازد و هر مرتبه که او را
از آتش بیرون آورند و کار کنند چون خواهند که در آتش برند پیش از آنکه
در آتش برند باب نمک ساجی که از اشخار گویند در آن آب سرد کنند
و همچنین عمل میکنند و هر بار بآب ساجی سرد کنند تا وقتیکه آنچه ملیساز
تمام شود و نرمی او بحدی باشد که بر مثال کاغذ نه توان کرد و براق باشد
و درم از زمین بردارد و آبگینه ببرد فصل دوم در ساختن تیغ
صحرایی بغایت لطیف بود بیاورند آهن نعل کهنه پنج سیر و بعده قرص سازند
و سوراخی چند در آن قرص آهن کنند چنانکه از طرف دیگر بیرون نرود
پس چهار درم قلعی و دو درم مرقشیشا و دو درم زرنیخ مصعد و دو درم زنجفر

مرقشیشا نسخه

مس و دو درم سرب و قلعی و ریزه مس و سرب و زیبق یکجا زند چون
گداخته شود در قلیشا بر آتش نهند و در آن رخنه از سوراخ آهن بریزند
و هر سه طبق آهن در یکجا کنند و برهم نهند و درزهای او بگل حکمت بگیرند
و محکم وصل کنند و در آفتاب نهند تا خشک شود بعد از آن در آتش
اندازند و بدمند و بکوبند و در آتش اندازند و بردارند و بکوبند چنانکه
هشت مرتبه یا ده مرتبه تطبیق یکی گشته باشد اگر خواهند از آن تیغ و خنجر آب
بزنند و اگر خواهند کارد بسازند و این عمل مصر است و در قیمت
مصری برابر باشد و لایق خزانهٔ پادشاهان باشد باب یازدهم
اندر ساختن تیر و پیکانی و سر نیزه در جنگ دشمن از آن نصیب یابد
و زخم او بهیچگونه به نشود و الا که در آن بمیرد و این چهار نوع است در دو
فصل بیان خواهد شد فصل اول بیارند آهن نرم ده جزو و مس سه جزو
ارزیز سوخته و سرب و برنج سه جزو با هم آمیزند و در بوته بزرگ کنند و تنکار
دو نوع است معدنی و مصنوعی بروی ریزند و بآتش قوی یکجا زند چون
گداخته شود در بول فیل بوته فرو کنند تا سرد شود هم برین قیاس
سه بار برین دستور عمل کنند بعد از آن هر چیزی که از آن آهن بسازند
چنانکه تیغ و کتاره و آنچه خواهند از آن بسازند و در هر جا که جراحت بدشمن
رسانند بغیر شک هلاک شدن دوا نباید فصل دوم در آبدادن که چون
[illegible] دشمن در او هلاک شود و اگر مقدار

نسخه بول

سر سوزنی رسد یکساعت امان نیابد بیارند اهک و سرگین و خاک
در آب بکوبد و در بول فیل تر کند و تیغ و کارد و نیزه در او اندازند
و بتابد و بعد از آن یکمثقال نوشادر را نیک بسایند و در آب افکند
آنکه او را درین آب غوطه کند که چون خراشیده شود امان نیابد
باب دوازدهم در آب دادن کارد و تیغ که بلا مثالی بود
چنانکه صورت در آن توان دید و بران باشد و آن چهار نوعست
در چهار فصل **فصل اول** بگیرند شب یمانی و نوشادر بیکانی از
هر یک جزوی سحق کند و در آب بگدازند و آب دهند بکارد و شمشیر
هرچه خواهند روی در آن توان دید **فصل دوم** در آب دادن کارد
و شمشیر و دشنه چنانکه فولاد را ببرد و بجراشد بگیرند نوشادر بیکانی
و بروی ریزند بول فیل یا حمیر آب دهند بوی که در آبداری بغایت خوب
بود **فصل سوم** در آبدادن که چون ببرد بزودی نیکو شود و خارش
افتد اندر جراحت بیاورند مور تهوته و سنبل کهار هر دو را بر هم
بیامیزند و بر روی تیغ بمالند و آب دهند که بریده یا خراشیده زود
نیکو گردد و دشمن را هلاک نسازد **فصل چهارم** در آبدادن
که چون ببرد به نشود و دشمن را هلاک سازد خاک و سرگین
با یکدیگر بکوبند و شل هر دو را بیخ بیامیزند و تر کنند ببول حمیر
و آنچه خواهند در آن دارو بیندازند و بگیرند جزوی زرنیخ و در او افکند

بول حمیر و بگذارد تا بگدازد و آنکه گرم کنند و آنچه خواهند درین
آب غوطه دهند چنان شود که هیچ گونه نشود و دشمن هلاک
کرد و باب سیم و هم در رنگ کردن بلور و نگینها و آن پنج فصل
است هفت نوع رنگ کردن گفته شود فصل اول در رنگ
کردن بلور صافی نگینها سازند و جلا دهند آنرا و با تلبیر بگیرند
و در آتش نهند یکنفس کشیدن آنگه برگیرند و نرم در آب زنند
پس دیگر بار بر آتش برند تا ببینند که سفید شده برگیرند و در کاسه چینی
نهند تا سرد شود چنانکه اگر انگشت برو نهند بسوزد پس در
رنگ کنند در میان روناس کوهی و موم سفید و آنچنانست
که موم را بر سر آتش نهند و روناس خوب بکوبد و در میان موم نهند
و بهم دیگر بپزند و بلور را در آنجا ریزند و اگر رنگ باشد چون ببینند
که رنگ هموار است برگیرند و اگر سیر خواهند بگذارند تا لحظه دگر چنان
شود که دل خواسته باشد فصل دوم در رنگ کردن بلور سرخ
که با یاقوت برابر باشد صمغ صنوبر دو مثقال قطران شامی نیم مثقال
جمله را سوده با نیم مثقال زهره گاو بهم آرند و چندان بهم بسایند که در او
تری نماند و آنگاه حل کنند و بلور را گرم کنند و در میان این اخلاط
نهند و سه ساعت بگذارند و چنان باید که اخلاط بلور را پوشیده دارد
و زیر و زبر کنند تا رنگ گیرد مانند یاقوت فصل سوم نگین بلور را

گرم کنند و در آب شب یمانی افکنند و آن شب محلول بود
باب و آنگاه بهم بجوشانند تا نیک رنگ گردانند و همچنان باشد
که از بلجنش باز ندانند و آبدار بیرون آید و اصل آنست که نگین را
گرم کنند و در آب شب افکنند تا بسته شود و رنگ گیرد آنگاه گرم
کنند و در آب بقم پخته افکنند و از بحر جلا دادن به روغن زیت
چرب کنند و بآب آهک بمالند تا آنکه جلا گیرد و رنگ بسته باشد
نوعی دیگر بلور را در طبقی کنند و بآب گل بستان افروز یا آب بقم بهم
رنگ کنند و مصطکی بهم بسایند شفاف و نیکو آید و اگر بلور را گرم
کنند بهتر آید **فصل چهارم** رنگ زمردی زهره گاو را سحق کنند
و مرقشیشای ذهبی بسایند و در روغن ریزند تا خمیر شود آنگاه زنگار
و مرقشیشا بهم سحق کنند تا خمیر شود و بلور را گرم کرده در میان این
اخلاط نهند و سه ساعت بگذارند که زمردی رنگ آید **فصل پنجم**
در رنگ کردن بلور بسایند بلور شفاف و نیکو بمالند تا سفید شود و
آنگاه بسایند روناس کوهی که رنگش مانند لعل باشد پاره موم
صافی بر سر آتش نهند تا بگدازد و روناس را در او اندازند و
قدری آب گلنار فارسی داخل کنند تا فرو نشیند رنگش چون خون
کبوتر شود پس نگین را در آتش نهند تا گرم و سفید گردد چون سفید
شد بر گیرند و بر سنگی پاک نهند یا در صحن چینی آنگاه که سرد شود

چنانکه دست بر او نهند نسوزد پس برگیرند و در میان رنگ اندازند
و باید که رنگ بر سر آتش گداخته باشد نه گرم و نه سرد معتدل باشد
و بسته نشود تا رنگ بگیرد و اگر گرم باشد رنگ نگیرد تا معلوم باشد
فصل ششم در رنگ کردن بلور نیلی بیاورند بلور کشمیر را بگردا
بلور یعنی بشکل جواهر نیلی مهره‌ها سازند پس سنگ سلیمانی را
با آب ترنج بسایند و بر این مهره‌ها طلا کنند و بگذارند تا خشک شود
آنگاه بکارخانهٔ آبگینه گران در آتش یکساعت در گوشه نهند
تا رنگ بگیرد و بعد از آن بیرون آرند بفرمان خدای تعالی
برنگ یاقوت نیلی باشد در عین لطافت و هر جا که خواهند بکار
برند فصل هفتم در رنگ کردن بلور که بغایت سرخ و اعلا و لطیف
و ستوده باشد بیارند دم الاخوین یکجزو و زرنیخ سرخ یکجزو و عقاب
زرد یعنی نوشادر زرد مصعد که سرخ شده باشد و یکجزو قطران
شامی و یکجزو روغن بلسان و یکجزو نفط سفید و داروها را جمله
بسایند و قطران با روغن بیامیزند تا چون مرهمی شود آنگاه فراگیرند
بلور نیک و صاف و از او نگینها و مهره‌ها درست کنند آنچه
بخواهند و از آن بوته کنند از مس که در غایت سرخی باشد
و آن جمله را در بوته دیگر کنند و آنکه بلور را در بوته مس گرم کنند
چون مهره‌ها سرخ شود در آن داروی معجون فرو برند که در بوته

که در بوته دیگر است چنانکه در میان دارو غرق شود و بگدازند
تا سرخ شود آنگه او را با داروها در خم کهنه یا سبو که کهنه افکند چون
بیرون آرند مانند یاقوت سرخ بوده باشد باب چهاردهم
در عمل مینا کاری بغایت اعلا و آن دو فصل است بعون الله
فصل اول بیارند سنگ بلور و سنگ بصری و خورد بسایند
و ده جزو نمک قلیای سوده و یکجزو روی سوخته مس و یکجزو سپیده
ارزیز جمله را با هم و بر هم بیامیزند و در بوته کنند و شیب بوته را سوراخ
کنند و در بوته دیگر وصل کنند چنانکه از بوته اول در بوته دویم بچکد بر یکدیگر
استوار کنند باید که بریزنی ساخته این بوته را در آن بریزن نهند
و آتش قوی کنند تا بگدازد و آنچه لطیف بود در بوته زیرین جمع
خواهد شد بگذارند تا سرد شود بتوفیق الله عز و جل مینای سبز گشته
باشد هر جا که خواهند بکار برند عمل رنگ آسمانگون بیارند سنگ
که ذکر آن در پیش گفته شد ده جزو و دو جزو سپیده ارزیز خالص
و یکجزو نمک قلیا بر یکدیگر آمیزند و بهمان طریق عمل کنند که مینای سبز
کرده شد چون از بوته بیرون آرند مینائی بود آسمانگون و لطیف
و روشن برنگ آسمان و هر جا که خواهد عمل نماید نیکو آید عمل مینای
زرد بیارند از سنگ مذکور ده جزو و سرب یکجزو و زرنیخ دو جزو
بر همان طریق عمل کنند چون از کارگاه بیرون آید مینای زرد بود

برنگ یاقوت زرد عمل مینای سرخ بیارند ده جزو بلور صاف
کشمیری سوده و یکجزو نمک شخار یعنی نمک قلیا و یکجزو زیبق و یکجزو
کبریت و یکجزو سپیدهٔ ارزیز جمله را باهم بیامیزند بهمان طریق که
در مینای ذکر عمل نموده‌اند نگه دارند چون از بوته بیرون آید بتوفیق
خدای تعالی برنگ لعل یا برنگ یاقوت رمانی بود و اگر این
عمل عامل را صاحب دولت کند رنگی روی نماید که کس از یاقوت
رمانی و لعل بدخشانی فرق نتوان کرد و در هرجا که خواهد بکار برد
طریق حاصل کردن نمک شخار آنست که شخار یعنی قلیا را ساییده
در آب ریزند تا حل شود پس آنرا مقطر کرده بآتش بسوزانند نمک
شخار پاکیزه حاصل شود عمل چکیده که مقابل باشد رنگ او برنگ
فیروزه اصفهانی بیارند جوهر اصلی ده جزو و مس سوخته یکجزو
و سپیدهٔ ارزیز یکجزو و سنگ سلیمانی نیم جزو و شخار یکجزو همه را
باهم کنند و در بوته نهند و بر آن طریق عمل کنند و بگذارند تا سرد
شود پس از آن بیرون آورند جوهری چکیده باشد مانند فیروزهٔ کانی
و بهرجا که خواهد بکار برد و از مستحقان دریغ ندارند تا بمراد رسند
فصل دوم در صنعت نگینهای لطیف سوده بیاورند چهار جزو
شنگرف رومی و چهار جزو رصاص ارزیز سوخته و کبریت یک
مثقال اقلیما و سیم همه را بکوبند و اندر مفرقهٔ آهنین کنند غیر اقلیما اختلاط

طلا و نقره بر او افزاید و بجبسانند تا آمیخته شود پس فرو برند و سرد کنند و بسایند
بسرکه ترش و خشک کنند بسایند و در بوته نهند و بدمند تا پخته شود آن را سرد
کنند و بیرون آورند مانند یاقوت سرخ نیکو بود و گرچه جلا دهند و در نگین دان نهند

باب پانزدهم در صفت حنائی که دست و انگشتان عورتان رنگ کنند و
این از جمله حسن و جمال است و موجب شهوت و صحبت است و این چند نوع
است اول در رنگ طاوسی قلقندیس دو مثقال توپال آهنی سه مثقال
و پوست انار شیرین نیم مثقال خورد بکوبند و ببیزند و با آب برگ چغندر خمیر کنند
و بر دست نهند و یکساعت بگذارند بر رنگ طاوسی باز آید رنگ سیاه
حناست و سمه و زاج از هر یک دو مثقال مازو و صمغ عربی از هر یک یکمثقال
توپال و دُرنباد از هر یک نیم مثقال هر یک را بکوبند و جمله را بسرکه کهنه برگیرند و
در دست نهند بغایت خوب آید رنگ برنگ فیروزه زنگار پنجمثقال زاج یک
مثقال شب یمانی بیست مثقال زرنیخ و راسخت و صمغ عربی از هر یک
یکمثقال و زعفران سه حبه جمله را بکوبند با ده مثقال حنا بیامیزند و با سرکه بسرشند و بر
دست نیکو نهند فیروزه رنگ آید رنگ خلوقی خون سیاوشان چکیده دو جزو و سمه
و زعفران و عروق کرکم از هر یک جزوی مصطکی نیم جزو همه را بکوبند و با آب صمغ عربی
بسرشند و بر دست بندند و بگذارند یکشب رنگی بغایت لطیف آید رنگ برنگ
سبز نیکو بگیرند پوست ترنج تر و خشک از هر یک جزوی گرفته و پخته باهم چندان حنا
بیامیزند و سه دانه مازو و سه درم قلقند و دو درم آمله و نیم درم مصطکی با آب نیم گرم خمیر کنند

و بر دوست بندند نیکو آید باب شانزدهم در صفت شنگرف رومی تتائی زادلی
و مصفا و قبرسی و فارسی و غیره هفت نوع در شش فصل بیان میشود فصل اول
در پختن شنگرف رومی بیاورند از ده جزو سیماب خالص و هفت جزو کوگرد
برهم تحلیل کنند بعد از آن قرابه سطبر یا شیشه سطبر که بده بار از شیشهای سطبر دیگر
سطبر تر باشد و آن شیشه را بگل حکمت گیرند و خشک کنند و آن تحلیل را در آن
شیشه اندازند و بعد از آن پنج جزو زرنیخ بسایند و در شیشه اندازند و بسوزانند تا همه یکی
شود و مخلوط گردد بعد از آن سر شیشه را بسریش و نمک سنگ استوار کنند و بگذارند
تا خشک شود و بار دیگر هم از آن احکام کنند و بگل حکمت سر بگیرند پس دیگی بزرگ بیارند
و قدری ریگ در ته آن اندازند و بر سر شیشه فرو ریزند چندانکه دیگ پر از ریگ گردد
و در میان آن ریگ نهان باشد و گردن دیگ بگل حکمت به بندند چون خشک
شده باشد در دیگ نهند و حاشیه دیگ را نیز بگل استوار کنند چنانکه اثر آتش به
هیچ طرف نرود در یکپاس روز آتش نرم کنند و دیگر در حد اعتدال چهار پاس
دیگر آتش را سخت کنند و بعد از آن سر شیشه را بگذارند تا سرد شود پس شیشه را از دیگ
و آن آهسته بیرون آورند و بشکنند که جمله اخلاط مصعد گشته و شنگرف رومی شده
باشد مثل که در بسیاری از جا بکار برند نیک نگهدارند فصل دویم عمل شنگرف
زادلی پسندیده و این بنا مثل است بیارند سرب چندانکه خواهند و در دیگ نو
نهند که در او آب نرسیده باشد آتش بزیر دیگ کنند و بچوب بانس یعنی چوب شلبوه
و آنرا هندی چوب بانس گویند برهم زنند تا جمله سفید آب شود و پس آن سفید آب را

در آن بریزند و بچوب بالنه می جنبانند و آتش بزیر آن کرده باشند بحد اعتدال
پس در هر ده سیر یک سیر شنگرف زاولی ساخته و زنگ گرفته بیارند و باین سفیدها
بریزند و بسوزانند تا یکشبانه روز و هر لحظه نگاه می کنند اگر آن رنگ نیک سرخ شده
باشد فبها و الا تا سه روز این عمل کنند تا نیکو رنگین شود و پوخته گردد و بعد از آن
بگذارند تا سرد شود پس بردارند و هر جا که خواهند کار کنند فصل سیم عمل شنگرف قیمتی
که در بسیار جاها بکار آید بگیرد سیماب خالص ده درم و یکمثقال گوگرد زرد سوده
بر سرش نهند و در قاروره کردن دراز کنند و باید که قاروره را بگل حکمت
گرفته باشند در غایت محکمی و قاروره را در میان کوزه سر فراخ کنند چنانکه
سر و گردن قاروره بیرون باشد و کوزه را پر از خاکستر کنند و باید که خاکستر گرم
باشد و کوزه حگلی در گل گیرند و کوزه را در کوزهٔ نهند و سر کوزه را بگل بگیرند
و بقدر پنج ساعت آتش باریک زیر آن بفروزند و بسیار نرم باید که شش چوب
بیش نباشد و چون تمام شود بردارند و بکار برند مجرب است اگر خواهند که نیکو
تر بود نیم دانگ نوشادر نیک کافی داخل کنند که بغایت نیکو باشد فصل چهارم
در عمل شنگرف مصفا که در غایت خوبی باشد بیارد گوگرد را و بسایند و سیماب
در و کنند هیجده درم سیم و زیبق یکدرم و گوگرد استادان بعضی گفته اند که هیجده
درهم گوگرد و یکدرم زیبق در شیشه کنند چنانکه سر شیشه گشاده باشد و مصعد در گل
گیرند و خشتی پوخته در تنور شیر گرم نهند و شیشه بر سر آن خشت نهند بقدر آنکه یکنان
یا دو نان بخورند و بیرون آورند که مجرب است از همه لایق تر و هر جا که خواهند بکار برند

که نیکو خواهد بود فصل پنجم در ساختن شنگرف رومی بطریق آسان تر از آنها که گفته
شد بگیرند بیست و پنج مثقال سیماب دوازده مثقال گوگرد هفت مثقال زرنیخ و نوشادر
دو مثقال سائیده مانند غبار پس جمله را با یکدیگر محلول کنند و در کاسه کنند
و به تنوری بتابند و آتش از وی دور کنند و خشتی پخته در تنور نهند و کاسه بر سر وی نهند
و سر تنور محکم ببندند و دوم روز دیگر سر تنور بگشایند و کاسه برگیرند شنگرف باشد در
غایت سرخی نیکو و لطیف بود و اگر در شیشه کنند دود در او پیچد و سیاه شود و بهر جا
که خواهند بکار برند فصل ششم در رنگ کردن مهره‌ها و ساختن شنگرف فارسی بسازند
مهره‌ها و نگینها از بلور هر چند تنک تر باشد بهتر و افروخته تر آید پس بگیرند زیبق با گوگرد دو وقیه
و هم چندان آتش چنانکه می باید بیشتر تنک بود در شیشه مطین کنند و گوگرد در او افکنند و مهره‌ها
را نیز در شیشه افکنند و سر شیشه استوار کنند و تنوری را خوب گرم بسازند و شیشه را در آن
تنور نهند علی الصباح چون سر تنور بگشایند و شیشه را بیرون آورند مهره‌ها چون یاقوت
سرخ شده باشد و آنچه در شیشه بوده تمام شنگرف شده باشد هر جا که خواهد صلایه کرده
بکار برند در غایت خوبی است فصل هفتم در شنگرف رمانی بلا مثال و این از همه نیکوتر
بود بیابند زیبق خالص را او پاک کنند چنانکه در او سیاهی نماند و اگر سپند سوختنی پاک کنند
خوبتر بود و پس چون پاک شود بوزن آورند و زرنیخ را بیاورند و صلایه کنند و زیبق را برابر او
افکنند تا هر دو یکذات شود و پس در شیشه کنند و سر شیشه را با آب بصاروج براج و گل
حکمت بگیرند محکم کنند و یک شبانه روز در تنور گرم بگذارند و بامداد بیرون آرند شنگرف رمانی
در غایت خوبی بود پس آنگاه از شیشه بیرون آورند و نگاه دارند و هر جا که خواهند بکار برند که در

که در غایت نیک بود باب هفدهم در رنگ کردن کاغذ و آن بیست و چهار رنگ
است قدیم و جدید و جمله نیکو و لطیف بود بیارند گل حنا چندانکه خواهند و او را نیم کوفته
کوبیده در تغاری کنند و اندک آب بر روی وی ریزند تا نم گیرد روز دیگر در ربع
کرباس چهارگوشه کنند و آب در وی ریزند تا زرد آب کلی از وی برود و امتحان
بپاره پنبه باید کرد چنانکه سرخ شود و اگر لعلی نشود هنوز زرد آب دارد و همچنان آب به
بر دارند تا لعل گردد آنگاه آن معصفر را نیک بیفشارند و در آفتاب باز کنند تا نیم
خشک شود آنگاه بگیرند ساجی سوده و هر ده سیر را ربع سیری بر وی افشانند و بدست
بمالند چندانکه معصفر کشته شود غایت آن باشد که قدری از معصفر در قدح آب ریزند اگر
بر سر آب آید کشته نشده باشد و اگر در بن آب نشیند کشته شده باشد آنگاه در کرباس کنند
و بیاویزند چون اول آب بر آن ریزند اول لعلی خواهد آمد آب اول جدا دارند
که آنرا عروس خوانند و مرتبه دوم آب ریزند زرد و بگیرند و بعد از آن چون خواهند کاغذ
یا جامه زرد کنند بیاورند آب انار دانه یا تمر هندی یا آب لیمو از اینها هر کدام که باشد
قدری در میان آب ریزند و دست در آن آب زنند چون کف کند هنوز آب انار
کم باشد آب بر آن بیفزایند چون کف کم شود آب ایستاده و مانده باشد رنگ در میان
آن قالب کنند و کاغذ انگارند و آنگاه بیاورند کاغذ سفید هموار و قالبی بقدر کاغذ
رنگ در میان آن قالب کنند و کاغذ را در آن افکنند لیکن غلیظ در غایت سطری
باشد از دو پاس بیشتر در رنگ نگذارند و الا یک پاس رنگ عروسک لطیف چون
خشک شود رنگ پیازی در حال در رنگ افکنند و یک ساعت رها کنند و برگشته

پیازی کشته باشد رنگ نخودی قبل از آنکه آب انار دانه در میان معصفر ریزند
و کاغذ بر او برکشند در میان آب فقط برکشند تا رنگ سبز گردد و نخودی باشد
رنگ شیلانه زرد آبی که اول از معصفر باشد کاغذ را در آن میان تر کنند چون خشک
شود در آب سرخ برکشند عنابی شود رنگ سبز دو دانگ زرد آب و چهار دانگ
نیل پخته سبز آید رنگ دارچینی چهار دانگ زرد آب و دو دانگ نیل پخته رنگ دار
چینی آید رنگ زرد بسایند قدری زعفران ریشه در ظرفی کنند و قدری آب نیم گرم
در وی ریزند و نیم روز بیشتر بگذارند و کاغذ در این بکشند زرد شود و اگر رنگ بیشتر
خواهند بیش تر در رنگ بگذارند رنگ حنائی حنا نیکو قدری بگیرند و بهمان دستور که زعفران
گفته شد عمل کنند خوب و لطیف آید رنگ آل بستانند قدری گل بستان افروز
و بهمان طریق که زعفران گفته شد عمل کنند نیک و پاکیزه آید رنگ دوروی که
نیمی سفید و نیمی لعلی باشد اول کاغذ سفید بر سر آب معصفر افکنند چنانکه فرو نرود و بگذارند
چون نیک رنگ بگیرد بردارند چنانکه سرخی بسفیدی نخورد رنگ نیمی سرخ و نیمی زرد
اول نیمی کاغذ را سرخ کنند چون خشک شود نیمی دیگر در زعفران افکنند نیمی زرد بماند
نارنجی و نیمی لعلی رنگ رنگ بنفش گل نیل هست که در کنار باغها که از خار ساخته
اند پیدا شود و پیچیده بالا میرود و گل او لاجوردرنگ است و پای آن سفید آنرا گل نیلچ
میگویند و در خراسان گل رنگ می گویند آنرا بیارند و بکوبند و آب آنرا صاف کنند
و کاغذ آن بر او برکشند که بنفش شود رنگ طاوسی چهار حصه آب رنگ در یک
حصه آب معصفر بکشند رنگ سبز ماندوی رنگ آل برکشند سبز رنگ میشود که بغایت

خوبی باشد رنگ گلگون قدری بقم را پاره پاره کرده در دیگی پاکیزه بجوشانند و قدری
سپیده حل کنند و با و بیامیزند و اول کاغذ را بآب شب یمانی برآرند و خشک کنند
آنگاه بآب بقم برآرند و خشک کرده مهره زنند که نیکو آید رنگ زرد لیموئی قدری
زعفران حل کنند و صاف کرده و دو ورق زر نیم حل چنانکه ریز ریز باشد بآن
بیامیزند اول کاغذ را بآب شب یمانی برآرند و بگذارند تا خشک شود بعد از آن
زعفران بنشانند و کاغذ را در او برکشند زرد زرین افشان برنگ لیموئی لطیف بود
رنگ نارنجی کاغذ را بر آن صفت که نموده شد بآب شب یمانی برآرند و در معصفر
برآرند و اگر زرافشان خواهند همان است که گفته شد رنگ بادنجانی کاغذی
که برنگ بقم کرده باشند بآب زاج کبود زنند بادنجانی شود رنگ فستقی کاغذ را
بآب زاج و زعفران برآرند فستقی رنگ شود رنگ ارغوانی کاغذ سبز را بآب
بقم رنگ چینی روشن کاغذ شب داده را بآب زنگار سفید برآرند رنگ
کاغذ را در آب زنگار مصفا در عمل زنگار کبریت برآرند سبزی شود مانند طوطی نرم
و لطیف و اگر زرافشان کنند نیکو آید جدید است رنگ لاجوردی کاغذ را در آب
رنگ با گل نیله برآرند نیکو و پسندیده آید رنگ فیروزه قدری سفیده با رنگ
با گل نیله بمالند و کاغذ را در آن برکشند از هر رنگ که گفته شد قدری مقطر برگیرند و
پانزده چوبک باریک پنبه بر سر آن بپیچند در کاغذ شب یمانی داده هر محل گل و برگ
بکشند چنانکه هر دو رو قلعی شود زرافشان شود و خشک سازند و مهره کنند خوب
آید باب پنجاهم در ساختن زنگار و آن هفت نوع است زنگار سبز ذهبی و زنگار

ترسائی و فرعونی و مصفا و قبرسی و فیروزه و زنگار حمصی در سه فصل آمده است
فصل اوّل در صفت زنگار سبز دهی بیاورند و مثقال براده مس خالص
و در صلایه اندازند و سه نوبت با آب شور و نمک سفید بشویند و خشک کنند و چون سه
نوبت شسته باشد چندان نوشادر کانی بسایند و سرکه بر آن ریزند و نوشادر سپید بهند
و می سایند و رها کنند تا خشک شود و دیگر بار می شویند تا هفت مرتبه و هفتم مرتبه
در سایه خشک کنند و در مرتبه هفتم چنان زنگاری شود در غایت سبزی استادان
این را سبز دهی گویند در غایت لطیفی صفت زنگار فرعونی بیارند مس براده
پاکیزه چندانکه خواهند و بر صلایه اندازند و شیره انگور بر سر آن کرده صلایه کنند و رها
کنند تا خشک شود و باز بسایند و همچنین تا هفت نوبت شیره انگور بریزند
و صلایه کنند و اگر در وقتی باشد که انگور نباشد سرکه بر سر آن ریزند و صلایه کنند و هر
آب سبز باریک که از آن بگیرند تا متصعد بود و چون بقوام آید و بهر جا که خواهد بکار
برند صفت زنگار ترسائی بیارند براده مس چندانکه خواهند و ظرفی کنند از مس
و بوزن مس نوشادر کانی که پنجاه و یک حل کرده باشند در میان روده گوسفند
تا مس پاک کنند و در کتوره مس کنند و ربع یکی از این هر دو نمک سفید شیرین سائیده
بیندازند و هر روز بآفتاب نهند تا وقتی که مس در میان آب لیمو و نوشادر محلول شود
زنگاری در غایت اعلا بود و این را نام ترسائی مشهور است فصل دوم در صفت
زنگار قبرسی بیارند یک من مس براده و در سبوئی مسی نو کنند و دو من سرکه بر سر او
افکنند و سرش بگیرند و در تنور گرم نهند و سر تنور بگیرند و یک شبانه روز بگذارند و چون آن

همه زنگار باشد فصل سوم صفت زنگار مصفا که بلا امتحان بود بستانند زنگار حمصی یک
جزو و از سرکه سفید مقطر ده جزو و بگذارند تا زنگار حمصی در سرکه مقطر حل شود و سرکه سبز
گردد پس آنرا صافی کنند و ثفل آن بیندازند و آن زنگار مصفا را در قدح کنند و بخشکانند
و آنچه در ته قدح بماند زنگار مصفا این است یکدرم از این زنگار بهتر است از بیست درم
زنگار دیگر در بسیار جا بکار آید بتخصیص در رنگ کردن فیروزه بلا نظیر است صفت
زنگار فیروزه بگیرند مس صحیفه کرده بغایت تنک و بگذارند طشتی مسینه نو و بیارند
سرکه مقطر که بنا صفه نشادر محلول در او بود و صحیفها تر کنند بسرکه و طشتی بیالایند و این جمله
بر همه جای طشت بچسبانند و استوار کنند و در زمین نمناک دفن کنند و بعد از یک هفته
بیرون آورند آنچه مانده باشد همین عمل کنند تا جملگی زنگار شود عمل دیگر زنگار رسائی
که بآب شبنم شود در زنگار ده جزو مس و سه جزو نوشادر بیکان و بهم آمیخته کنند و سرکه انگوری
تیز بر سر او ریزند چندانکه زیر او غرق شود و سر آن محکم کنند و در سرگین اسب دفن کنند
صفت زنگار حمصی بیارند برنج دمشقی و آنرا براده کنند و بآب نمک بشویند سه نوبت
بعد از آن بیارند کتوره برنجی و پر از آب ترنج مصفا کنند و نصف براده محلول چندانکه
و این کتوره بزرگ باید چنان باشد که سرکه و براده و نوشادر از نصف بیشتر نباشد پس
از این دیگ بر نشانند و نیمه دیگ بر نشانند و نیمه دیگ را آب کنند و آتش برافروزند
آهسته چنانکه آب جوش کند و کتوره بر سر آب بدارند چنانکه فرو نشود و در طاس را بر سر
دیگ کرده باشند چنانکه کنارهای طاس از آب دیگ بیرون آید تا عرق در دیگ بچکد
پس هیچ شده و براده برنج در آب ترنج صبر بریزند و زنگار میگیرند و این زنگار بر صد زنگار شرف دارد

باب نوزدهم در عمل ساختن لاجورد و ذایب و شستن سه فصل بود لاجورد را
بعربی لازورد گویند **فصل اول** در ساختن لاجورد که با کاشی مقابله کند بستانند
پوست بیضه مرغ چندانکه خواهند و بکوبند و با آب نمک بشویند سه نوبت و بجوشانند
و بکف دست چندان بمالند و آب بریزند که پوست تنک اندرون بیضه برود
و علامتش آن است که بهر آب که بریزند صافی بماند آنگاه او را نیکو بسایند و در کوزه کنند
و کوزه را در گل بگیرند و بگذارند تا خشک شود آنگاه کوزه را بکوره آبگینه گران یا در
جای کوزه گران نهند که آتش تیز بود تا مدت یک هفته بعد از آن بیرون آرند همه سفید
در غایت خوبی شده باشد بستانند جزوی از این و جزوی براده مس را با آب نمک
بشویند چنانکه سیاهی برود آنگه باید که با جزوی نوشادر کاشی بیامیزند و در خاک نمناک دفن
بکنند باید که همه را در یکدیگر آمیخته باشد و بعد از ده روز تمام لاجورد شود اما در این معنی
توپال بهتر بود و سحق نیکو باید کردن و در دفن از گرد و غبار نگاه باید داشت که لاجوردی
شود که مانند نداشته باشد **فصل دوم** در اذابت لاجورد و حسن پیدا کردن اگر خواهند
که لاجورد را ذایب کنند و نیکوترین گداختن لاجورد آنست که لاجورد ده جزو با دو جزو
نمک ساجی صلایه کرده و در روغن کنجد خمیر کنند در یک بوته بزرگ کنند و ته او را سوراخ
و لاجورد را در آن طلا کنند و سرش مهر کنند و در بوته دیگر وصل کنند که آن را بوته بر بوته خوانند
و تنزل کنند که بچکد از مس سرخ که در خشکی طبع اوست از این مس اگر یکدرم بر صد درم
زرنیخ افکنند برنگ سرخ شود و بغایت عجب بود و اگر بیفکنند حبه از او بر آبگینه فرعونی
سرخ بیرون آید مانند لاله و لاجورد خود در غایت لطافت و خوبی بماند چنانکه گفته شد

عمل کند **فصل سوم** در شستن لاجورد بیاورند لاجورد را در تابه آهن پاکیزه کنند و اگر مسی بود بهتر
باشد و سرکه در آنجا ریزند چندانکه در سر او بگذرد و آنگه بجوشانند و از سر آن کف بگیرند تا دیگر کف
نیاورد و باز بجوشانند تا سرکه بجوش تمام شود و هرگاه سرکه ضرور باشد باز سرکه کنند پس این مرتبه بستر
بود که از جوش سرکه نماند بعد از آن با آب بجوشانند و آبرا صافی کرده بریزند و در آفتاب نهند تا کف
بر می آورد و کف بستانند آنگاه بگذارند تا آفتاب او را خشک کند صمغ عربی بسرشند و بکار
برند و در آمیختن لاجورد بطریق خوبتر بستانند لاجورد نیکو و نیکو آن باشد که مایل بسبزی بود
و آنرا در دیگ کنند و بر سر آتش نهند تا نیک بجوش آید پس بنهند تا سرد شود و خشک کنند
پس قدری شوره در لاجورد ریخته و اندکی آب در او بچکانند و بانگشت بمالند تا چون مرهم
شود و آب در او کنند و در هم کرده بگذارند تا ته آب بنشیند آن آب را دور کرده و بار دیگر
بشویند و بگذارند بعد از آن آب از سر او بریزند و خشک کنند و بوقت حاجت عمل کنند چندانکه
خواهند در گوشت ماهی نموده و آب صمغ عربی داخل او کرده و بانگشت نیک بمالند تا
چون خمیر شود پس چندانکه حاجت ایشان باشد بکار برند **باب پنجم** در آب شنگرف
صاف کردن و سیاهی از او دور کردن و آن شش نوع بیان می شود **نوع اول**
بستانند شنگرف رمانی مانند نخود خورد کنند و در قدحی چینی کنند و بول حمیر بر سر آن ریزند
چندانکه چهار انگشت بالای آن ایستد و بر سر آتش نرم معتدل نهند تا نیک بجوش
آید و هر چه سیاهی در او باشد بر سر آورد و آن را بریزند و باز بول حمار بر سر آن ریزند
و بجوشانند تا زمانیکه سیاهی نماند یا نعل رمانی شود بردارند و کار فرمایند
نوع دوم شنگرف را در کتان پاره ببندند و نوشادر در کاسی حل کرده در قدحی نموده

درآن ریزند و شنگرف را درمیان آن بیاویزند و هم چنان اول آتش کنند تا سیاهی از او
بکلی زایل شود بستانند و بکار برند نوع سوم شب یمانی حل کنند و شنگرف را در کتان پاره
کنند و درآن آویزند و خوب بجوشانند تا سیاهی جمله از او زایل شود بستانند و بکار
برند نوع چهارم نشادر کانی و شب یمانی درمیان آب و نمک ساجی حل کنند و شنگرف
درمیان آن برآویزند و بجوشانند تا سیاهی جمله زایل شده بستانند و بکار برند نوع پنجم
شنگرف را درمیان روغن گوسفند تازه افکنند و با آتش معتدل بجوشانند تا رسیده
سیاهی را تا جمله زایل شود بستانند و بکار برند نوع ششم شنگرف را در سرکه منقطر آویزند
جمله سواد او برود و احتراق کم کرده بعد از آن در روغن بجوشانند در غایت کمال
باشد بستانند و بکار برند باب بیست و یکم در صفت کوزه جهت پوختن شنگرف
و صفت گل حکمت و ساختن چاه حل مروارید و ساختن قلقند و قلقدیس و قلقطار
جهت رنگ بلور و غیره و آن چند فصل است فصل اول در ساختن کوزه جهت شنگرف
بر سر کوزه باشد کوچک چنانچه سر انگشت بزور در او شود تا دود بیرون رود تا جای دارو را
در گل گرفته باشد برابر سر دارو و ترکی از گل باید که در سر شیشه نشیند و چوبی را اندازه باید کرد
چنانکه سر دارو در راست کند تا سر و شود و این صفت کوزه بود صفت چاه حل جهت مروارید
و غیره چاه دفن چنان است که بکنند زمین را که عمق او دو زرع باشد همه را در یکی چاه
دفن کنند و زبل الفرس تازه بتازه باید کرد اما باید که تر باشد و زبل الحمام با آن بیامیزند
و از باد نگاه دارند که باد در آن نشیند تا چهل روز بکنند و همین عمل کنند تا حل شود فصل دوم
در ساختن دارو جهت رنگ بلور و غیره اول ساختن قلقند بگیرند زاج یمنی و چهار من آب دو سیر

زنجار دو من و ده سیر باده مس و قلقند و قلقت را در جایگاه مسی کنند و بجوشانند
تا به نیمه رسد و بنهند تا صاف شود و آنکه صاف را در جای مسی کنند و بجوشانند تا عقد شود
چون دوشاب بردارند و بنهند تا خشک شود ساختن قلقدیس و نوعی از زاج است
که از سفید است و شوغوار گویند و قلقنین گویند بستانند زاج و آنرا حل کنند و صاف
کنند و بچکانند و زنگار بوزن آن بچکانند و هر دو را صاف کرده بر یکدیگر بیامیزند
و بر جامه آنرا عقد کنند تا خشک شود که بهتر از معدنی باشد هزار مرتبه ساختن قلقطار
و قلقدیس و آن چنان باشد که زاج را حل کرده صاف کنند و بقدر چهار یک آن زرده
بیضه مرغ مقطر درا و افکنند تا منعقد شود صفت زاج قبرسی این است که بستانند
زاج صافی کرده و بجوشش زنگار دهند تا سرخ شود و این چهار نوع است و چون عمل
باو کنند از معدنی بهتر باشد و نیکو بود ساختن قطران که بهتر از معدنی بود بستانند
ملح قلیا که آنرا اشخار گویند و نمک تلخ و بوره سفید از هر یک جزوی و جمله را سحق کنند معجون
نمایند با آب قلیا و خشک کنند که قلیا خواهد بود صفت گل حکمت بهترین همه آن
که بستانند گل گچ پاکیزه گزیده و بر این باز کنند و پاره آب در او ریزند تا تر شود و از
هم بریزد و آنکه دست بر وی زنند و بگذارند تا خشک شود آنکه بچوب بکوبند و بغربال
بپیزند و باره در هاون سنگین بکوبند و باز بحریر بپیزند آنکه آنرا با آب تر کنند و سبوس برنج
در او آغازند و یکشبانه روز نیک بسرشند آنکه زبل الفرس و زبل استر را کوبیده و بچشمه
و خاک از او بگیرند و بغربال موئی بپیزند تا خاک از مو جدا شود و دیگر باره بغربال موئی
بپیزند و بهاون سنگی بکوبند و هم چندان از آن گل سرشته با وی بیامیزند و هر رطلی از گل

سرشته ده درم نمک خوردنی با وی بیامیزند و در طلی سفال آب نرسیده کوفته و بیخته و یک
موی ستور هر کدام که ریزه تر بود از آن موی سه روز بگذارند و در آن گل بسایند و بکوبند و خمیر کنند
و این بهترین گلهاست **باب بیست و دوم** در رنگ کردن ظروف مثل کاسه‌ها
و پیاله که مانند زمرد نماید در غایت خوبی بود و آن یک فصل است **فصل** در رنگ کردن
ظرفها چنانکه گفته شد بستانند قلقند ده جزو مس سوخته ده جزو بسایند و نیک سحق کنند
و بسفیده بیضه مرغ بسرشند و بعد از آن بر کوزهای سفالین خام اندازند و در کوره کوزه گران نهند
یا در کورهای دیگر بیرون آرند که رنگ آن مانند رنگ زمرد و زبرجد باشد و در آب
نقصان نکند و این معنی غریبه است **باب بیست و سوم** در حل کردن اجساد
که بکار آید و آن در پنج فصل بیان میشود **فصل اول** در حل کردن نقره بیاورند سیم خالص
جزوی و همچندان سیماب مکلس و همچندان طلق مکلس و همچندان طوپال یعنی ریم آهن و همه را
در کوزه کنند تا چون آب بچکانند و این حل را اگر در آهن مانند نقره کوفت شود و اگر نقش بر
برنج و مس کنند نیکو آید **فصل دوم** مس را هم برین طریق که حل نقره کردند همچنان کنند و ارزیز
و سرب نیز بدان نوع کنند که نقره را حل کردند حل کنند و راه این چهار یک است
و بسیار از جاها بکار آید و رنگهای غریب که را از آن برخیزد **فصل سوم** حل فولاد خورده فولاد
جزوی و زنگار در روغن مرداسنگ مثل این هر دو و همه را در کوزه کنند و بچکانند تا چون
آب بچکد این است حل فولاد و در همه جا بکار آید **فصل چهارم** در حل سیماب حبه کوتکله
بیاورند جزوی سیماب و مثل آن نوشادر و ثلث آن خاکستر و مثل هر دو پوست انار
و نیم دانگ روغن نفط سامری و همه را بکوره برند و سرش استوار کنند و بدمند تا آب

ازاو بچکد و اگر ازین آب سیماب کو تکه بندند در غایت لطافت و امساک بود فصل پنجم در حل
کردن زرنیخ جهت نقاشی بگیرند زرنیخ زرد جزوی و مثل او ساجی کوبیده و بیخته و مثل هر دو روغن
اسکندری و مثل ایشان سرکه و بول صبیان یا حمار و همه را بکوره کنند و بدمند تا حل شود
و از این زرنیخ هرچه طلا کنند باشد این حلها داخل از آن شد که در ضرورت بکار
خواهد آمد باب بیست و چهارم در صفت کشتن زر و سیم و مس و فولاد و ابرک
که آنرا طلق گویند و کشتن سیماب که جهت خوردن قوه باه باشد و این جمله در پنج فصل است
فصل اول در کشتن طلق بیاورد طلق سیاه یا سفید را و نمک بکوبند و در خریطه کنند
و بدوزند و در میان آب گرم بجوشانند و قدری از آب گرم بیرون آورند بده نفر روز چند
یا چند مرد کاری بمالند تا مایه از طلق در ته آب قرار گیرد و باهستگی آب از سر او دور
کنند و این جسد را در آفتاب خشک کنند و بعد از آن بیاورند پوست هلیله و بلیله
و آن طلق را در آن خمیر کنند و بمالند و از آن چند نان ببزند و در میان پاچک دشتی
ته بالا کرده نانها را در میان فراز کنند تا پخته شود و صبر کنند تا سرد شود بیرون آورند
خشک کرده باز آتش تا غایت هشتاد و دو نوبت چنین عمل کنند که نیکو بود و هر بار خمیر
کنند و ببزند و بعد از آن اگر چون خورشید منور و درخشندگی دارد کشته نشده باشد پس
چند بار دیگر طریق پختن بکار می آورد چون درخشندگی از او کم شود یکبار او را آتش کنند
و گرد آورند و حکیمان این را با انواع معجون میسازند و هر نوع میخورند فائده حکیم گوید بدین ترتیب
تن و خون را سود دارد و قوت باه تمام آورد و اگر چهل جرم بود همه را خوشنود کند
و سستی بدن و گرانی اندام نیاورد و دایم گرسنگی غالب باشد بیاورند عاقرقرحا و بهمن و بسباسه

وخولنجان مصری وجوزبوا وپنج پوله وتخم بل ومصطکی وتباشیر جمله داروها برابر وهمه را نیکو بکوبند و
بپزند و آن مقدار که دارو بود شش حصه از آن طلق کشته در ده برابر همه نبات کوبیده
و بیخته در شیشه کنند و هر بامداد کفی از آن بخورند ناشتا و خاصیت این داروها بدانند
چرا که بلا مثل است فصل دوم در کشتن سیماب بیاورند یک شیشه کردن دراز که بالای
او تنگ باشد و فرود کشاده و او را بکل حکمت استوار کنند و نیم سیر زیبق خالص و نیم
سیر کبریت آمیس کرده در آن شیشه کنند و نیم سیر نوشادر یکانی و این هر سه داروها در شیشه
بدارند و حلق شیشه را کاغذ نهند و بجا کتره و نمک سر شیشه استوار کنند و آتش کنند چنانکه
آتش طعام پوختن و دوازده پاس آتش کنند و بعد از آن دست بازدارند تا سرد شود
روز دیگر بیرون آورند و شیشه را بشکنند و زیبق کشته را بستانند برنگ شنگرف و این
سیماب را حبه برگ تنبول نهند با فوفل بوقت نهار بخورند و بان از ترشی نگاه دارند
هر که چهار ماه زمستان خورد سردی کرد او نکرده و حکیمان با نواع زیبق خورند در هر جهت
بطریق دیگر می دهند اما آنچه بتجربه معلوم شده است آن است که بیاورند کبابه و عاقرقرحا
و موصل سفید و سیاه فلفل دراز و بسباسه و تخم انگره و تخم کرچه و قرنفل و الاچی و بهملی و زعفران
و مصطکی و جوز و لادن و از هر یک دارو یک توله و یکجا همه را دست آمیس کنند و بقدر همه
شهد خالص کنند و دو ماشه از او سازند گلوله یکی از آن سیر ماهی دیگر چون بخورند تمامت باد
اندام و آب پشت بنیاد کند و قوت باه افزاید و رنگ را سرخ گرداند و اشتهای
صادق آرد چنانکه خورند چهار نان خورد و آن سیری در تن او نماند و غم ببرد و منافع این حکیم
که در کتاب نگنجد از بسیاری فصل سوم در کشتن سیماب خالص و آنرا دود بیک کنند که از ته

که از سنگ باشد و چهار سیر ذاک ترکی یعنی تنگری آتش کرده بر سر آن کنند و بسوزانند
تا بگداز شود پس دیگی دیگر بر سر آن دیگ نهند باژگونه چنانکه هر دو لبهای دیگ بهم
دیگر جفت نشینند و از خاکستر و نمک جامه مهر کنند چنانکه موئی راه دخل نباشد و هر گاه که
خشک شود فوری تر کنند و نگاه دارند تا شانزده روز آتش کنند چنانکه شعله آتش
بیرون نیاید و همه اطراف دیگ گرفته باشد تا دو روز و دو شب بر او بگذرد و بعد از
آن رها کنند تا سرد شود و هیچ گرمی در وی نماند بگشایند و سیماب بستانند پس منافع وی
آنچه فی آتش کشته باشد حکیمان آنرا زنده کرده و آنرا خوردن نشاید پس طریق کشتن این است
که گفته شد **فصل چهارم در کشتن فولاد** و جهت خوردن بیاورند سوهان فولاد و آنرا
دو روز در بول بقر بخیسانند چون دو روز و دو شب بگذرد بعد از آن در شیره صبر
یا لیمو بسایند چنانکه شیره بخورد بعد از آن در شراوه خام نهند و شراوه دیگر بر سرش نهند
و بیاورند پاچک دشتی گرد بر گرد آن بپیچند و آتش زنند چون سرد شود بیرون آورند
و یکپاس دیگر بیشتر باز با شیره صبر آتش کنند تا شیره بسیار بخورد و دیگر در شراوه کنند
بطریق اول باز در آتش برند چهارده نوبت بهمین طریق در شیره صبر سحق کنند و آتش دهند
بعد از آن در گتواهی و دیگر در شیره [illegible] و دیگر در شیره ذاک سحق کنند و دیگر بسایند
هلیله و بلیله و آمله و در آب تر کنند و شیره آن بستانند و فولاد مذکور را در این آب
سحق کنند و در هر شیره سحق کنند یکبار با آتش برند چون در این دارو پخته شود بعد از
آن خشک کرده دستاس کنند و در حریر بیزند قدری از آن بر سر آب بریزند
اگر بر روی آب ایستاده باشد فهو المراد و اگر فرو رود چند دفعه دیگر بشیره صبر سحق کنند

و با آتش نوعی که گفته شد برند و اگر خواص فولاد کشته از قول حکیمان خبر رسانیم نزدیک مردم
عجب نماید حکیمان بهر نوع زحمت فولاد کشته کشیده اند ولی هر که فولاد کشته بخورد او را هیچ
بیماری که در جرمش بود برود و سپرز و بواسیر و فتق و ورم و یرقان و قولنج دور کند
و کرم شکم را بیرون کشد و بلغم دور کند و آب پشت بیفزاید و چکیدن بول باز دارد و اثر نماند
و خفقان را زایل کند و درد شقیقه و کمر باز دارد و سر را سیاه دارد و اگر مرد خورد
و اگر زن مداومت نماید موی سیاه را سفید نگرداند فصل پنجم در کشتن مس جهت
خوردن و او خواص بسیار دارد و بسیارند مس صفا چند درم و مانند زر ورق تنک کنند
مثلاً سه درم مس بود و دو درم زر با او پاره کنند و بمقراض ریزه کنند و در بوته نهند و اگر
طبقهای مس دو درم باشد دو درم زیبق بلکه زیاده و از کبریت بالچه پاکیزه چهار درم و همه را
آتش کنند و زیبق را در او در آورند و بمالند چون کبریت از سیماب سیاه گشت و سیماب
گیر می شود بعد از آن قدری ازین دارو در بوته کنند و طبق که گفته شد قدری بر روی
دارو بدارند و باز دارند در روی قدح یعنی بوته و یا طبق باز دارند بعد از آن سفال بر بالای بوته
نهند آنکه صد پاچک در زمین نهند و دیگر آتش زنند چون سرد شود بیرون آورند و مس را
از او برگیرند و باز آتش کنند این است خاصیت فولاد کشته که گفته شد همان منافع
در مس است که گفته است و زر نیز هم بدین طریق باید کشته کرد و اما اگر مردار سنگ بکشند
حکیمان گویند مردار سنگ را سحق کنند و تیز آب شب داخل کنند و باهم بمالند
و ریزه زر با آن خلط کنند در سفرایه نهند و ده پاچک در زیر آن و ده پاچک بالای آن نهند
و آتش کنند چون سرد شود زر کشته از آنجا بیرون آید این است صفت زر و مس و فولا

وابرک وطلق که در قلم آمد از قول حکیمان که منافع رساند فصل ششم دیگر از زر و زیبق
ونقره و فولاد مخلوط کرده کشته کنند از همه جزوی بردارند و از مرداسنگ و سنگ
راسخت دو جزو بعد از آن این جمله را ده روز در آب صبر سحق کنند چنانکه ده روز متصل
در آن مشغول باشند و بسی شیره در آن خرج شود و چون خشک شود بعد از ده روز
در بوته نهند و صد پاچک دشتی آورده و بوته در آن پاچکها نهند و از چهار سو آتش
زنند چون سرد شود بیرون آورند و آتش کنند و در حقه زر نهند و اگر یکدوق حبه از آن
بدهند بفضل خدا شفا یابد و این عمل کسی را مجال نباشد بغیر شاهان و کسی تواند که خاکرا
زر سازد و بنظر کیمیا اثر بیارند و خواص این در قلم در نیاید ومثل این داروی دیگر
در عالم نیست والله اعلم واحکم بالصواب باب بیست و پنجم در عمل سفیداب و سفیداب را
بزبان عربی سفیداج گویند و نیکوترین آن پاک و سفید و خوشبوی بود کاشغری و سفیداب
ریش و سفیداب گل چهره و آن یک فصل است فصل بگیرند سرب و در دیک
سفالین گدازند و کفچه آهنین بومی زنند تا خاک شود و بعد از آن در دیک سفالین نو
کنند و سرش محکم سازند و شوربا چه که باین مثال بود پس در زیر دیک آتش کنند
یکروز آنکه سرب مکلس شود بیرون آورند و سرکه نیکو بروی ریزند و یکهفته اورا بگذارند
تا همه سفیداج گردد و در غایت سفیدی بود و بعد از آن در هر جا که خواهند بکار برند
نوعی دیگر سفیداج و ترکیب سفیداج ارزیز بدین تفصیل است بگیرند ارزیز و در دیک
گرم کنند و سه درم سرب با او یار کنند بعد از آن بیست و هشت درم احوافی
یار کنند و بسوزند پس برگ آک سی عدد بیندازند تا سوخته گردد و بعد از آن نیک

بگذارند پخته شود و سفیدآب در همه جا بکار آید نوعی دیگر در ساختن سفیداج فارسی که در
بسیار جا بکار آید بستانند قلعی پاکیزه بگدازد و در دیگی کنند و پاره نمک بر سر او ریزد و بآتش
بپزد و سحق کنند تا هیچ نماند بعد در کوزه کنند و کوزه را بگل حکمت بگیرد و در چال پاکیزه
آبگینه گران نهند چون سحر بردارند سفیداب شده باشد و اگر هنوز سفید نشده باشد
خام باشد یکبار دگر در چال مذکور نهند و همچنین تا در غایت تکرار سفید شود و این نوع سفیداب
رومی بدل سه درم بکار آید و بهر جا که خواهند بکار برند نوعی دیگر بگیرند سرب را هر قدر که
خواهند و بدیک سفالین انداخته بر دیگدان گذارد و بزیر آن آتش کنند چندانکه سرب
گداخته شود پس بکفچه آهنین سرب را برهم آمیزیده باشند و آتش تیز و تند کنند همه سرب
خاکستر سفید شود پس آن خاکستر را در ظرف سفالین نو پر کرده و سر آنرا محکم بند کرده
بر دیگدانی گذارند و یکروز از صبح تا شام آتش کنند پس سرد نماید سفیداب را بیرون
کنند در غایت صفا باشد و ارزیز و جسد را نیز بهمین طریق عمل نماید باب شصت و ششم
در ساختن مردارسنگ و آن در یک فصل است بدانکه مردارسنگ از سرب و آهک
آب نارسیده تیار میشود و پارند سرب هر قدر که خواهند و آنرا صفحه‌های باریک کنند بعد از آن
کوی در زمین سخت تیار کرده آنرا خوب کلکاری کرده که صاف و پاکیزه شود بعد از
آن بگذارند که خشک شود آنگاه آهک آب نارسیده را چوکوب کرده بقدر یک
انگشت در آن حفره پر کنند و بالای آن صفحات سرب جدا جدا بچینند باز بالای
آن آهک همان مقدار فرش کنند و بالای آن صفحات سرب نهند و باز آهک
هم بر آن ریزند تا آنکه صفحات سرب ته بته تمام شود پس بالای آن آهک ریزند و یکروز

آتش کنند تا هم آهک و سرب با هم مخلوط شده مردار سنگ شود باب بیست و هفتم
در صفت حلیة الکتاب و روغن از کاغذ برداشتن و قلم نقاشی ساختن و حبر ساختن
یعنی مداد و روغن دوده گرفتن و کاغذ سطبر کردن که مثل بغدادی شود و آمیختن رنگها
جهت نوشتن و چیزهای غریبه و آن دو فصل است **فصل اول** در صفت دارو
دادن کاغذ که مانند بغدادی شود و نشو نکند و سطبر شود بیاورند برنج سفید اعلا و پاک
می مالند و باب بشویند تا سفید گردد و طعم نمک ازو برود و آنکه قدری آب در او کنند
و یکشبانه روز بگذارند تا نرم شود چندانکه اگر انگشت بمالند حل شود پس در هاون کنند
و باب می سایند و آنچه نرم شود در ظرفی پاکیزه کنند تا تحلیل جمع شود آنکه بپالایند و در
پاتیله کنند و باتش نرم بجوشانند و بچوبی بجنبانند تا غلیظ شود آنکه بگذارند تا سرد
شود بعد از آن کاغذ را بر بالای تخته پاکیزه بگسترانند و ازین دارو بر روی رکوی سفید
پاکیزه بر کاغذ بمالند و کرباس بر آفتاب بگسترانند و کاغذ را بر بالای آن افکنند تا
خشک شود آنکه اندک نم بدهند و مهره بزنند که بسی لطیف شود دیگر از هر رنگ که
خواهد در میان این دارو کنند که کاغذ رنگین آید و کس از بغدادی فرق نتوان کرد
فصل دوم اندر نقش قلم و روغن از کاغذ برداشتن اگر خواهند که قلم سفید را نقش
بردارند بیارند زهرهٔ گاو و با گل کوزه گران بهم بیامیزند پس قلم را نقش کنند چنانکه
بدون گل و زهره چون خشک شود بعد قلم را بران کوکرد دارند تا رنگ شود و چون
قلم را چرب کنند تا رنگ واسطی گیرد یا نقش دیگر برداشتن روغن از کاغذ که چرب
شده باشد اگر کاغذ یا کتابی چرب شود بیارند آهک آب ندیده و نرم بسایند بعده:

آن کاغذ که روغن بر او ریخته شده باشد بیاورند و آهک بر او بپاشند و کاغذ دیگر
در زیر آن کاغذ که چرب شده بنهند و سنگی بر بالای نهند و بگذارند تا جمله روغنها را
گرفته شود و چنان شود که اوّل بود فصل سوم در صفت مرکب یاقوتی مستعصمی
که بیک مدّی سطری توان نوشت و در غایتی روشن و براق بود که ممدوح هر کس باشد
بیاورند دوده نفط و دوده روغن کتان ده مثقال و صمغ عربی خالص چهار مثقال
مرقشیشاء سوخته پنج مثقال زنگار قبرسی پی خورده مس سه مثقال نمک هندی دو
مثقال صبر سقوطری و این جمله را بسایند و دوده را روغن بگیرند و اگر روغن در او
باشد مداد را خراب کند و نیکو نباید و در نوشتن از هم برود و بیاض در میان حروف
پیدا شود و خوش آیند نباشد و طریقش آن است که کیسهٔ از کاغذ بدوزند پس دوده
را در میان کاغذ نهند و کاغذ را در میان خمیر گندم بگیرند و باید که خمیر بسیار نرم نباشد
و سخت نیز نباشد و باید که کیسه مذکور در خمیر گیرند غلیظ تا کاغذ بآتش نیفتد و دوده
تا چیز نشود و کیسه مذکور را در دکان خبازی در تنور بنهند یا در شیو آتش یا در شیو خاکستر
دفن کنند تا آن خمیر خوب پخته شود بلکه خمیر نیم سوخته شود و بعد از آن بردارند
و بگذارند تا سرد شود دیگر مرقشیشای ذهبی و فضی و نحاسی و حدیدی آنها را در آتش تیز
اندازند تا سوخته شود و بردارند و سرد کنند و صمغ را در آب حل کنند و دو
ده را در هاون کنند و نیمروز سحق کنند و صافی سازند و بهر ده درم صمغ صد درم
آب باید کرد و بعد از آن آب چندان کنند که دوده در آن سرشته گردد و با آب صمغ
سرشته بکوبند نیمروز و مرقشیشای سوخته را در آن افکنند و نیمروز دیگر بکوبند ؛؛

واجزای دیگر در هاون کنند و نیم روز بکوبند و اندک اندک آب صمغ محلول بدان بریزند
تا تمام آب صمغ بکار رود و نیم روز دیگر اجزا را بکوبند پس بستانند برگ مورد و برگ حنا صد درم
و در آب کنند تا سرد شود و بعد از آن در پاتیل کنند و بجوشانند یکساعت تا آب به نیمه
آید پس فرو گیرند و بگذارند تا خوب سرد شود و بعد از آن بپالایند و صاف او را در ظرف دیگر
کنند و اندک اندک در هاون بر سر اجزای مذکور مسحوق بریزند تا آب مورد و حنا تمام
شود و اگر رقیق و روان باشد بردارند و در ظرف آبگینه یا صینی کنند و سرش محکم ببندند
چنانکه باد اندر آن راه نیابد و اگر باد دراو اثر کند غلیظ شود و باز از نو صلایه باید کرد بنحوی که اگر
در آب افتد آب او را ضایع نکند و تا توانند بکوبند و اجزاهای دیگر در هاون کنند و نیم روز
دیگر بکوبند و اندک آب محلول در آن میریزند تا تمام آب صمغ و صبر بکار رود و صبر دو نوع
است سقوطری و عربی و بهترین وی سقوطری بود و سقوطری آن است که لون او
مانند لون جگر و تیزی وی مانند مر بود و براق همچون صمغ عربی و چون درست مالند
زود خورد شود و بلون مانند زعفران بود و بوی روغن گوسفند از وی آید قطعًا
سنگ ریزه در وی نبود و دو نوع عربی او را عربی گویند و چون صمغ بکار برده
باشند نیم روز دیگر اجزاء را بکوبند پس بستانند برگ مورد و برگ حنا صد درم و در
آب کنند تا خوب نرم شود و بعد از آن در پاتیله کنند و بجوشانند یکساعت
تا به نیمی آید پس فرو گیرند و بگذارند تا سرد شود و بعد از آن بپالایند و صاف او را در
ظرف دیگر کنند و اندک اندک در هاون بر سر آن بریزند تا آب مورد تمام شود اگر
رقیق و روان باشد بردارند و در ظرف آبگینه یا صینی کنند و اگر رقیق و روان نباشد

قدری گلاب خالص اندک اندک بر سر آن کنند و سحق کنند و بقلم تحریر کنند تا آنگاه که نیک
روان شود چون معلوم شد که نیک روان است در ظرف آبگینه یا مسینه کنند و سرش
محکم بربندند چنانکه باد باندرون راه نیابد و اگر نعوذاً بالله راه یابد کثیف و غلیظ گردد
و باز از نو صلایه سازند و این نوع مداد در غایت خوبی باشد و اگر نعوذاً بالله لعاب او در
آب افتد یا بدواتی باید سیاه شود و از جای خود نرود نوعی دیگر بیارند مازوی کبود صد
مثقال و با آب بجوشانند نرم نرم تا بقوام آید و ده درم زاج قبرسی در کوبی بندند چون
آب مازو نیم سرد گردد در آنجا خلط کنند بعد پنجاه درم صمغ عربی در او خیسانند و
بیست درم دوده در هاون کنند و بسایند و با آب صمغ حل کنند و بر بالای مازو
ریزند و دو روز در آفتاب نهند و دو مثقال نبات مصری اضافه کنند بعد از آن
بکار برند که در غایت خوبی بود نوعی دیگر از آن آسان تر و خوبتر مازوی سبز چندانکه
خواهند و نیم کوبیده کنند و مقدار یکمن یا دو من آب کنند و در آفتاب نهند تا بمقدار یکمن و
ده سیر باز آید می آزمایند تا چنین شود و بگذارند تا سطبر شود آنگاه آب از سر وی برگیرند و قطره
قطره آب زاک ترنگی بیافزایند یعنی بچکانند و بچوبکی بجنبانند بر کاغذی بنویسند
اگر سرخ بود آب زاک می افزایند تا سیاه شود و بعد از سیاهی اگر آب زیاده کنند
تباه گردد فصل چهارم در آداب دوده گرفتن بگیرند روغن کتان و در چراغدان
کنند و فتیله سطبر کنند و بگیرند خمره بزرگ که در وی گشاده باشد و چراغدان را در آن
خمره نهند چندانکه بر سر چراغدان باژگونه نهاده باشند و ته خمره سوراخ باشد و خمره
دیگر بر سر آن سوراخ گذارند یکشبانه روز تا دوده از آن سوراخ در خمره بالائی رود و پس

از آن

پس از آن آنرا به پر مرغ فرو کنند دوده که حاصل شده در طاس برنجی گذارند و قطره
قطره آب صمغ عربی در وی ریزند و بدست می مالند تا خمیر شود و بسیار بمالند و صمغ
می افزایند آنگه سبوی نو را بگیرند و دوده تر را در وی بمالند و بگذارند تا خشک شود چنانکه
بروی تبر قد پس فرو کنند و هر جا که حاجت افتد در گوشهای آب صمغ عربی بسرشند
و بکار برند هر جا که گفته شد نوعی دیگر مرکب لطیف سی عدد مازوی لطیف سفید را خورد
کنند و سه رطل آب در وی کنند و در پاتیله نرم نرم بجوشانند تا آتش به نیمه آید پس بپالایند و رها کنند تا سرد
شود و زاک سرخ در وی افکنند نوعی دیگر از زاک سوری هست که او را بپارسی سیاه گویند و آنرا
زاج کفشگران گویند و بزبان یونان بالیطر مالیطر و فاگویند چندانکه خواهند در هر سیر و نیم آب صمغ
عربی یکدرم چندازند تا روشن شود و بعد از آن بکار برند هر جا که خواهند فصل ششم در صفت
مرکب سطوس از زچار یکی و صمغ عربی چهار درم و دوده دو مثقال و زعفران درمی
که نیکو آید و پسندیده بود فصل هفتم در صفت مرکب دیگر بستانند مازو چندانکه خواهند
و همسنگ او هشت کره آب در وی کنند و همی جوشانند تا بچهار یک باز آید آنرا فرو
گیرند و بپالایند و زاک سرخ یا زاک زرد در وی افکنند ساویده پس از آن آنرا روزی
چند در آفتاب نهند تا نیکو شود و پاکیزه گردد و اگر خواهند که روشن شود صمغ عربی در
وی آمیزند و بکار برند بغایت نیکو بود فصل هشتم در صفت حبر ساختن نیکو پنج مازو
بستانند و فرو کوبند و پنج درم زاج کوبیده با وی بیامیزند و مقدار رطلی آب در وی
افکنند و بکفچه نیک بجنبانند تا ممزوج شود آنگاه بیاورند و بپالایند و در ظرف
آبگینه کنند و بکار برند فصل نهم در صفت مرکب ساختن نشاسته بستانند و در دیگی کنند

بر آتش بریان کنند تا سیاه شود بگذارند تا بسوزد و اما باید که دیگ او از مس باشد آنگاه
خورد و بسایند چنانکه هبا شود و قدری مازو در وی بریزند و بجوشانند آنگاه بپالایند و قدری
زاک بروی افکنند و در شیشه کنند و بکار برند نوع دیگر مازوی سبز بی سوراخ یکجزو در
دوازده جزو آب آغازند یکشبانه روز بگذارند تا بجوش آید تا شش جزو باز آید و یک جزو
صمغ عربی پاکیزه در آب آغازند چنانکه آنرا کرده بودند و آنرا صافی کنند و هر دو
آب را بپالایند و چون سرد شود بهم بیامیزند چنانکه بنفش رنگ شود و باز بپالایند
و بوقت حاجت با دوده نیک بیامیزند و صلایه کنند که بغایت نیکو و خوش آینده
بود **فصل دوم** در آمیختن زنگار و زرنیخ و شنگرف جهت نقاشی اول در آمیختن
زنگار و او را بوقایه باریک فرو بیزند و در سکوره کنند و قطره سرکه سفید یا آب
لیمو در وی بریزند و بانگشت بمالند تا نیک سرشته شود آنگاه قدری صمغ عربی کوبیده
و بیخته در وی آغشته کنند و بکار برند دوم در آمیختن زرنیخ شاخ شاخ بر سنگ صلایه کنند
چون نرم شود در سکوره کنند با صمغ می مالند تا آمیخته شود و در آفتاب نهند تا خشک
شود مرتبه دیگر بصمغ صلایه کنند و بکار برند سوم در آمیختن شنگرف او را صلایه کنند و
در کاسه چینی کنند و آب بر سرش کنند و بشورانند بعد از آن زرد آب از آن
بریزند و باز آب جمع کنند تا نیک زرد آب بجو کشند و زرد آب بریزند و قدری آب
لیمو در آن کنند و بگذارند تا آب لیمو خشک شود بعد از آن بوقایه باریک او را
بیزند و در سکوره چینی کنند و باب صمغ عربی بسرشند و بکار برند در غایت خوبی بود
و نیک خوش آید **باب بیست هشتم** اندر ساختن نگینهای تلنه و کشیدن مس از کرم

خراطین جهت نگین ناک تبه که آن پازهر همهٔ زهرهاست و لایق خزانهٔ پادشاهان است
و آن در دو فصل بیان میشود فصل اوّل پیاو زند نگین خراطین و بروغن گوسفند آس
کنند و دو سیر شوره و دو سیر تنکار و یک سیر زرد چوبه و ستهٔ زهر گاو در و کنند
و شش سیر شهد نیز در او کنند و بمالند و از آن نانی چند به پزند در کوره با انگشت بسیار آتش کنند
چون چهارده پاس آتش بدهند دانهای نحاس از او بریزند و در خاک اندر رود و چون
سرد شود بیرون آورند و بشویند دانهای پاک بستانند و این پازهر همهٔ زهرهاست
و باز بگذارند و نگین بسازند گویند که مار و جانوران نتوانند گزند رسانند تا وقتیکه این جسد
در دهان باشد و زیبندهٔ همهٔ شاهان است که این نگینه را در انگشترین دارند و منافع
بسیار دارد و خاصیت او را نبوشتن نتوان گفت ولیکن جوهری را بصارتست
و جوهری آنرا می شناسد فصل دوم در ناک تبه دیگر از آن نیکوتر یعنی زیلی که سیاه
رنگ بود از او خراطین بیرون آیند و در سبو کنند و یک رطل شیر گوسفند بر آن بریزند و در
آتش بپزند تا جمله بسوزد و چون خاک شود بعد از آن بستانند گوگل جزوی یعنی مقل ازرق
و بوزن گوگل تنکار و دیگر حبه لعل تازه بوزن تنکار و آس کنند و شهد با آن یار کنند و قدری
پشم شتر یا پشم میش و روغن گاو و هلیله و آمله و سعد از هر یکی ده درم با نه درم اشخار بسایند
بسایند و با خاک خراطین بر یکدیگر با سرگین گاو ضم کنند و از آن چند پاچک بسازند
و خشک کنند و بعد از آن گودالی دراز بکنند و پر از چوب کنند و آن پاچکها را بر آن بنهند
و آتش از چهار سو در او زنند و چون سرد شود بعد از آن که چهار روز بگذرد و جمله گرد آرند
و با آبش بشویند و دانهای ناک تبه بسته شود بستانند و در نگین خانهٔ خاتم نهند و با خود دارند

باب بیست و نهم در ساختن روغن اسکندری و تقطیه روغن اسکندری و روغن
نفط در جهت قلاع و شهرستان دشمنان آتش افکندن و از اسرار غریبه است و چهار فصل است
فصل اول صفت روغن اسکندری که گفته شد بیارند نفط فارسی جزوی و سندروس
و طلق مکلس جزوی و روغن نفط جزوی و همه را بیکدیگر روغن کنند و باید که آن
دیگ سطبر باشد و سر وی تنگ باشد و با عشر نفط سیماب کنند و سر دیگ هم از دیگی
باشد چنانکه محکم بنشیند و این جمله را در دیگ بنهند و سر دیگ استوار کنند و در تنور
تافته بنهند و دو شبانه روز بگذارند آنگه بردارند و کوره بسازند و آنرا در کوره کنند و آتش کنند
یکشبانه روز و آنگه بردارند و یکهفته بگذارند و بعد از آن سرش بگشایند و وقت حاجت بکار برند
چنانکه گفته شد و اگر دو درم از این روغن در شهر دشمنان بریزند همه شهر بسوزد و هر چند
که خاک و آب بر او بریزند تیزتر شود و بیشتر سوزد و چاره آن بود که دم الغدر النار را بسرکه بیامیزند
و اندر سنگی بمالند و در آن آتش اندازند آن آتش بمیرد فصل دوم گرفتن روغن نفط جهت
پختن روغن اسکندری عمل بدان کردن و این اسرار بزرگ است و مخفی باید
داشت بیاورند نفط بسیار و هنوز تر باشد و نفط زده شده باشد و آنرا وصله وصله کنند
و در میان روغن گنجد اندازند چنانکه روغن در او ایستاده باشد پس آنرا در شیشه کنند و باید
که شیشه را بگل حکمت بگیرند پس موی یال اسب در گلوی شیشه نهند و سرنگون بگذارند
و در سوراخ خشت پخته نهند چنانکه سرش از آنطرف خشت بیرون آمده باشد و ته بالا
بود پس خشت را در گل بگیرند و ته او را بر سر شیشه بنهند و گرد شیشه با چوب دشتی بچینند
و آتش زنند که روغن نفط خواهد چکید جمع آورند با روغنها که گفته شد بپزند که نیکو بود فصل سوم

عمل کردن این روغن مذکور چنانکه گفته شد غلوله سازند از آهن که میان خالی بود که مقدار
دو سه درم ازین روغن یا بیشتر در آن میان بگنجد و سوراخ درین غلوله باشد بقدر آنکه فتیله
نیز در آن سوراخ رود ولی غلوله بغایت استوار باشد چنانکه او را در کمان رعد نهند
و فتیله نیز در میان سوراخ نهند و روی در شهر دشمن و آتش در فتیله غلوله زنند بمجرد
رسیدن غلوله در آن قلاع آتش در اندرون بروغن غلوله رسیده باشد و آن روغنها
بر غلوله آلوده شود و در کرد شهر دشمنان هرچه رسد سوخته شود و نیز گفته اند که در شیب
دار و تیر هوائی نیز ازین روغن می توان کردن که آتش در او زنند **فصل چهارم** آتش
انگیختن در شهر بنوعی دیگر اگر خواهند آتش در شهرستان دشمنان افکنند یا قلاعی در
موضعی بیاورند موی سر زنان[۳] را و ریزه کنند و زیر او کوکرد نرم بر افکنند و آبگینه در
بالای او نهاده و پاره بلور در او نهند و دست باز دارند تا آفتاب بر او تابد و آتش در گیرد
و اگر خرافه با آفتاب نهند بهر طرف که روی خرافه باشد آتش در آنجا افتد **باب سی ام**
اندر ساختن کوتکهای مجرب حبت امساک که اگر در دهان گیرند امساک شود تا
از دهان بیرون نیاورند انزال نشود و این هفت نوعست و چهار عقد و آن یازده
فصل است **فصل اول** بستن کوتکه بیاورند دراج را و او را سه روز گرسنه بدارند
پس سه درم و نیم سیماب در حلقش اندازند و سه روز دیگر گرسنه دارد در روز چهارم برنج در شیر [illegible]
کرده بخورد او دهد هر گاه او بیچال اندازد اول همان کتکه بیرون افتد و دراج بمیرد
مادام که این کتکه در دهن باشد انزال نشود **فصل دوم** در صفت کوتکه بطریق دیگر
آسمان تره از آن بیاورند سیماب سه درم و نیم بعد از آن توتیای سبز سه درم و نیم بسایند

[۳] نسخه
یا قطن

و توتیا را علیحده بدارند بعد از آن سیماب را بطریقی که گفته شد سیاهی از او بردارند و سیماب و توتیا
در کهرل اندازند و بدین طریق غلوله سازند و سحق نیک کرده قدری روغن در دست مالند
و غلوله را نیز مالیده و بعد از آن بیارند خشت پخته را و گوی در آن بکنند و غلوله مذکور را
در آن بنهند و سه روز آب برگ تاتوره بدهند و در گرما بدارند بعد از آن بیارند تخم مرغ و بینا
آن بیضه را در جامه کرده بندند و هفت سیر شیر گاو میش در دیگی اندازند و غلوله در بیضه کرده
در آن آویزند و چهار پاس آتش در آن کنند و سر دیگ مهر کرده از بامداد تا فرو رفتن
آفتاب یا از شام تا بر آمدن آفتاب در آن آتش سخت کنند اول و آخر اندک و بگذارند
تا سرد شود و بیرون آورند که کوتکه شده باشد بیاورند طاسی شیر و غلوله مذکور را در شیر اندازند
چون شیر مذکور خورده باشد بیرون آورند و در جامه ببندند و در دهان گیرند تا در دهان باشد
امساک بود و چون بیرون آورند فارغ گردند که مجرب است و آزموده است

فصل سوم در صفت کوتکه که در دهن گیرند بیاورند گیاه دودهی تازه و آنرا بکوبند
مقدار آنکه بوته توان ساخت هم در حالت تری بوته توان ساخت و هم در حالت
تری بوته سازند و مقدار سه درم سیماب در آن بوته اندازند و هم از آن دودهی کوبیده
بر سرش مهر کنند چنانکه بغایت خشک شود بیاورند یک بیضه مرغ و از طرف بالا سوراخ
کرده و آن بوته دودهی را در میان آن در آورند و بالا مهر کنند و بعد از آن آن بیضه را
بگل حکمت بگیرند و محکم کنند و مقدار یک هفته بگذارند تا نیک خشک شود و بعد از آن با آتش انگشت
چند پاس آتش محکم کنند تا آنکه بوته دودهی درون سوخته شود و بگذارند تا آتش سرد شود
از آن محل چون آورند سیماب بسته باشد ان شاء الله تعالی در دهن گیرند که امساک بود

دودهی اسم گیاه است

بغایت خوب **فصل چهارم** در صفت کوتکه دیگر و این بکرات آزموده شده بیاورند
سیماب و هفت شبانه روز در میان شیر آب صابون نهند بعد از آن در صلایه اندازد با خشت پخته
و شیر گوار یکروز تمام سحق کامل کنند که سیاهی او تمام بکلی برود و پس مانند ستاره روشنا
و لطیف بود و بعد از آن بیارند شیره دودهی نه جزو و شیره طاقوره سیاه یکجزو در صلایه اندازند
و با سیماب اندک اندک می جنبانند تا آنکه سیماب نیک خلاب شود و پس بیارند آرد ماش و آنرا
نیک بکوبند و خمیر کنند و بسیار بکوبند تا چون سریشم چسپیده شود و آنرا مثل کوی کره
کنند و میان آن کوی بگذارند بمقدار آنکه سیماب و شیرها در آن گنجد و بعد از آن سرش هم
از آن آرد مهر کنند و ظرف دیگر هم از آن باید که آرد ماش سطبر باشد چون نیک
خشک شده باشد باید که دو بار یا سه بار در گل گیرند و همه بار نیکو خشک کنند چون نیک
خشک شود در کوره بانگشت قوی آتش کنند و آن غلوله مذکور را در میان آتش نهند
و بدمند تا غلوله مذکور نیک سرخ شود چنانکه آرد ماش در میان شود آنگاه با نبر برگیرند و زود
از او در میان آب افکنند که گل ترقیده شود و زیبق عقد شده باشد و نیکو کوتکه بود ان شاء الله
تعالی که مجرب است **فصل پنجم** در صفت کوتکه دیگر و آزمایش کرده بیاورند سیماب
خالص و او را با اسپند سوختی سه روز نیک سحق کنند تا سیاه شود و بعد از آن با آب
لیمو بشویند تا غل از او اعده و مانند ستاره سفید شود و بعد از آن بیارند بیضه را و سر او القصه
یک از زن سوراخ کنند و بدهان مغز بیضه را بکشند تا آنکه بیضه خالی ماند آنگه دایره
از موم برگیرد و در سوراخ بیضه را حلقه کنند و سیماب مذکور را در میان آن کنند تا در
سوراخ بیضه رود و که پراکنده نشود و چون سیماب در بیضه رود و موم را دور کنند و هم قدری از

از پوست بیضه آن سوراخ بیضه مذکور را بلعاب بیضه بگیرند چون خشک شود بیاورند
سیمرا و دانه دانه کنند بکارد و چوب از سر دنبال سیر دور کنند و بکوبند چندانکه
چون مسکه شود و در پیرده درم دو درم آرد ماش داخل کنند و بکوبند چون نیک
کوبیده شود بیاورند بیضه مذکور را و مقدار یک پشت کارد ازین سیر کوبیده بر وی گیرند
و همه جا هموار و محکم کنند پس در آفتاب بدارند تا خشک شود بعد از آن یکبار دیگر
بگیرند و خشک کنند تا غایت هفت نوبت بسیر بگیرند و هر نوبت نیک خشک
کنند بعد از آن خمیر پنبه آرد ماش دور او بگیرند و نیک خشک کنند آنکه با تار آهنین باریک در میان
آن ببندند و نیم من روغن تلخ در دیگی بزرگ کنند چندانکه در جوش بسر برود و پس سرپوش
دیگ بیاورند و تار در میان آن ببندند و آن گلوله بیضه در میان آن بیاویزند چنانکه دو
انگشت از ته دیگ بلند بود و آتش سخت کنند تا هشت پاس تمام بعد از آن بگذارند تا سرد
شود بیرون آورند دارو ها را از بیضه باز کنند و سیماب را بیرون آورند هنوز عقد نشده باشد
در جامه ببندند و سه روز در دهان گیرند بعد از آن سه روز یکشب در میان آب سبوچه سرد
اندازند که عقد کامل گردد و گوله نیکو شود فصل ششم در حب الزیبق و زیبق را بفارسی سیماب
گویند و ویرا نام بسیار است و بلغت اکسیریان الفتان الغیظ الزمرم الحی الملاء السیحات
النور الزاورق الروحان عین الحیوة اللبین الکحل الدمع الآبق الفرار الرمح النافذ
الطیار و این مجموع زبان اکسیریان است و بزبان شیرازی جیوه گویند و بهترین وی آن
بود که زنده بود و مستعمل نکرده باشد و بغایت جهنده بود و اگر در کرباس پاره کنند و بفشارند
تا بیرون آرند لون کرباس سیاه شود و زاوق نیز گویند و فی الاختیارات آنکه از

گوتکه خواهند چون در دهن بدارند معده را قوت دهد و تشنگی باز دارد و امساک دهد
و صداع ببرد **فصل هفتم** در حب الزیبق مع الذهب بوزن گوتکه در دهن داشتن
امساک را بغایت کند و تلاسه و خشک شدن دهن را سود دارد بیاورند سیماب
یکجزو و زر سرخ یکجزو و براده کرده یکجا جمع کنند و حب بندند و دو روز بگذارند بعد از
آن در آرد میده گیرند و بکبوتر دهند تا فرو برد و بعد از سه روز او را بکشند و حب مذکور را
از سلم او بیرون آورند و بشویند و بوقت حاجت در دهن گیرند چنان شود که خواهند
فصل هشتم در صفت حب الزیبق مع الذهب و الفضه که در دهن گیرند و قوت
امساک دهد و صداع و تشنگی و تنگی نفس را سود دهد و دهان و کام خشک را سود دهد
بیارند زر سرخ خالص براده کرده دو جزو یک حصه فضه براده کرده پاکیزه و یکجزو سیماب
و هر سه را یکی کنند و بیامیزند و صلایه نیکو کنند و حب بندند و در میان آرد سرشته و با کیان
سیاه یا زاغ سیاه بدهند تا فرو برد و یکشبانه روز نگاه دارند و بعد از آن آنرا بکشند و
حب مذکور را از حوصله او بستانند و با آب سرد بشویند و بوقت حاجت در دهن
گیرند که مجرب است **فصل نهم** در حب الزیبق مع جسد التوتیا و بین الحجر البصری که
در دهان گیرند نیک نافع آید و محرور مزاج را بغایت سود دارد و دفع تشنگی کند و
امساک را فایده قوی بخشد بیارند زیبق یکجزو و جسد سنگ بصری یکجزو و بصری را
بگدازند تا گداخته شود زیبق بیندازند و حب بندند و ماکیان را بدهند تا بخورد و نیمروز بگذارند
بعد از آن ماکیان را بکشند و حب مذکور را بستانند و بوقت حاجت کار فرمایند و
در دهن گیرند که نافع آید **فصل دهم** در حب الزیبق مع اجساد مختلفه و آنرا بزبان هندی

پرمیا ساوی خوانند و گویند که در دهن داشتن منافع بسیار دارد و قوت امساک قوی
دهد و معده را گرم کند و زود هضم کند و آروغ ترش دفع کند بیاورند زیبق دو جزو
و فضه براده کرده نیم جزو و براده آهن پاکیزه نیم جزو و شنگرف رومی دانگی و نیم
جزو مرقشیشاء ذهبی و جمله یکجا کنند و بسایند و در وقت سودن اندک آب اندازند
و می سایند تا حب شود پس پیاز خشت پوخته و در میان وی گوی کنند و در آن
گوی قدری برگ دودهی نهند و این حب در میان گوی بر روی دودهی نهند و از برگ
دودهی بپوشانند سرش بگل حکمت کرده محکم کنند و چون خشک کرده از آتش
خفیف لت نهند و نیک سرد کنند پس آن حب را از آن گوی بیرون آورند و در
آب سرد اندازند و بوقت حاجت در دهن گیرند که مقصود حاصل شود **فصل یاز
دهم** در صفت حب دیگر که انزال دیر شود و انعاظ بیفزاید بگیرند عاقرقرحا دو
جزو و قرنفل دو جزو و مشک تبتی یک جزو و همه را یکی کنند و بسایند و بپزند و باب
اصابع الاصوص و باشیر ادرک پرورده حب کنند مثل نخودی و بوقت حاجت در دهن
گیرند که قوتی عظیم و لذتی خوش آید صفت حب دیگر که در لذت و انعاظ بیفزاید
و انزال دیر شود بگیرند تخم اصابع الاصوص یک جزو و عاقرقرحا دو جزو و قرنفل دو جزو
و همه یک کنند و بسایند و بپزند و باب نرگس تر بسرشند و حب کنند و بوقت حاجت
در دهن گیرند که قوتی عظیم و لذتی عجب مشاهده نمایند نوع دیگر روز یکشنبه پنج درخت
دهاتوره که جانب مشرق بوده باشد بکنند و بخور عود و بادو دانه برنج نوبل و در کمر
بندند هر چند جماع کنند انزال نشود و اگر انزال خواهد بطرف شکم بیاورد خلاص شود

صفت حب الزیبق مع الفضه زیبق بگیرد و فضه بگیرد و جمع کرده بخورد خروس سفید
دهند و بکشند تمام باید بعد از آن او را بکشند و گوشت آنکه بستانند امساک و تشنگی را قوة
دهد والسلام باب سی و یکم در صنعة الکتاب چون بنویسند پیدا نباشد و چون بر
آتش گیرند از هر رنگ پیدا شود و از هر دارویی رنگی پدید آید غیر مکرر و این یک فصل است
فصل اول اگر از آب پیاز و بصل و زرد چوبه و مازو و روناس و اشخار نوشادر
شاخی از هر یک جزوی جمع کنند و بآن بنویسند خطی سبز هر چه خوبتر بر آید و اگر مازو و
زاک سرخ بنویسند پیدا نبود و چون بآب بنویسند خط سیاه و لطیف پیدا شود و
اگر بآب پیاز شبها بنویسند بر آتش برند سیاه بر آید و اگر بآب لیمو شبها بر کاغذ بنویسند
یا ممزوج بآب پیاز بنویسند در آتش بدارند رنگ زرد تیره پیدا شود و اگر کاغذ بشیر عورتان
و شب تابی بنویسند و بآب پالایند آنچه بشیر رسیده بود تر نشود و اگر بنوشادر بنویسند
پیدا نبود و چون بر آتش برند پیدا شود و اگر بآب چشم گربه سیاه بنویسند بروز پیدا نبود و
بشب توان خواندن چنانکه در روز و اگر سپند سوخته سه روز در آب کنند و بعد از آن
بنویسند بآب سرخ هر چه لطیف تر بر آید اگر خون کبوتر را با سیاهی دوات بیامیزند
و بآن کتابت کنند روز توان خواند دیگر کتابتی که بر روی آب ایستاده کنند و حروف
آن از هم نگسلد و این بغایت عجیب است بگیرد بوره سرخ سیاهی دوات بیامیزد
و هر دو را بروغن زیت یا روغن نفط متساوی کنند و بآن مرکب بر روی آب کتابت
کنند نوشته در سر آب پیدا باشد نوعی دیگر نوشادر و نیل توتیا مساوی الوزن بعرق نعنا
یا عرق لیمو سائیده و بر کاغذ یا شمشیر یا هر چه از آهن باشد از موم گداخته چیزی بقلم بنویسند

وبعد از آن ادویه را ساییده بر آن نوشته ریزند و در آفتاب نگاه دارند تا خشک شود
بعد از لحظه بشویند آنچه حروف نوشته باشد بر صفحهٔ آهن صاف و روشن نمودار شود
نوعی دیگر اگر طلا را چند بار در محلول طوطیا که به آب ساییده باشند غوطه دهند برنگ مس
شود اگر زاک سفید را با قلیا و سرکه سحق کنند و بعد از خشک شدن با سرکه بیامیزد و بر روی
حروف نوشته بمالند همهٔ اثر حروف زایل شود و کاغذ سفید گردد و اگر موم گرم را مکرر بر روی
نوشته بگذارند و بردارند همین عمل کند و اگر نوشادر و سهاگه و سم الفار مساوی الوزن به آب
ساییده بر حروف نوشته ریزند و بر آفتاب نگاه دارد اثر حروف زایل شود و کاغذ سفید
بماند نوعی دیگر اگر خواهند بر سنگ نوشته پیدا شود موم را با روغن کنجد بگدازند هر چه خواهند
بسنگ نقش کنند سه روز بگذرد پس بسرکه شسته بشویند نوشته پیدا شود باب سی و
دوم در صفت دستهای کارد ساختن لاجوردی و سبز و سرخ و زرد و صدف
کاری و آن دو فصل است فصل اول بیارند صدف سنگ یعنی مهره و او را د
ها ون خورد کنند و بپزند و صلایه کنند و بشویند و خشک کنند و به ده درم دو درم
شنگرف صلایه کرده زرداب گوشته اضافه کنند و با یکدیگر بیامیزند و قدری صدف
عروسک در آتش داشته چنانکه ورق ورق از یکدیگر فرو ریزند مانند برگ سیر و این
صدف قدری در آن سنگ و شنگرف افکنند و با شیر گاومیش که اول بچه آورده
باشد بسرشند و بقدر دستهٔ کارد و با صول آن بسازند چنانکه خواهند پس بیارند قلم کارد
و سرهای او را دور کنند و اندرونش پاک سازند و این دسته در یک برگ از هر یک
برگ که باشد و اگر با آن بود بهتر باشد و میان قلم کارد نهند و سرهای او را با آرد و ماش بگیرند

و دیگی را آب کنند چنانکه نیمه دیگ پر آب باشد و مقدار دو چهار انگشت پنبه دانه بر سر آب کنند و قلمهای کاو را در بالای پنبه دانه در پهلوی یکدیگر نهند و سرپوش بر سر دیگ نهند و از صباح تا وقت سه پاس آتش کنند نه سخت تیز و نه سخت نرم بعد از سه پاس دست باز دارند تا سرد شود و سه روز در سایه خشک کنند و بیرون آورند و بچرخ در صول آورند بعد از آن خلیط از پنبه دانه کنند و چند عدد از این دسته در میان پنبه دانه افکنند و بدست مالند تا جلا گیرد و نورانی شود و رنگ و حسن پیدا کند که عقل حیران شود که چه جوهر است و صدف ریزه و را و مانند زر نماید پس کاردها و قبضه‌ها و قلمدانها با هرچه خواهند بکار برند فصل دوم در صنعت رنگهای غیر مکرر که در دسته کارد عمل کنند و آنچنان باشد که اگر سبزی در غایت خوبی خواهند که برنگ طوطی باشد ده درم از این سنگ مذکور و سه درم زنگار مصفا که گفته شد با چهار درم سبز شنده و دو درم ریزه صدف که بغایت سبزی بود و اگر زرد خواهند ده درم از این سنگ و سه درم زرنیخ زرد که او را سینکو صلایه کرده باشند و اگر لاجوردی خواهند چهار درم نیل یا لاجورد و اول دو درم ریزه صدف عروسک با همان شیر و خمیر و پختن و جلا دادن همان ترتیب است که گفته شده دیگر هر جنس دارو که خواهند توان ساخت و پختن یکنوع بود و این از رمزهای غریب است و همه کس این نداند و این کار فرنگ است و این عمل از استادان یادگار است باب سی و سوم در علم سیمیا و ریمیا که بسبب بعضی اعمال تصرف در قوه متخیله حاضران کنند مثل آنکه چیزی در دست گیرند و در دست غایب نماید و آتش در دست گیرند و در دهان کنند و در جامه کنند و نسوزد و شعبده‌ها و چراغها و صنعتهای

عمل ذکر غریبه در نیرنجات و تخیلات و آن انواع است در هفت فصل بیان می شود
فصل اوّل در صفت آنکه چیزی در دست گیرند و غایب شود بیاورند طاوس و
او را از زرنیخ زرد و سرخ هر دو در میان آرد خمیر کرده بخورانند و زبل او را جمع کنند
و هرگاه که آنرا در دست مالند هر کالائی که در دست گیرند چنان نماید که غایب شود و این
فنی غریبه است فصل دوم ما یمنع النار من الحرق نوعی که آتش انرا نسوزد در دست
و اندام مالند بیاورند کافور حل کرده و آب نوشادر در همه اندام خود بمالند چنانکه کسی نبیند و بگذارند
تا خشک شود و هر چند آتش زیاد بود در آن روند نسوزد و این نوع غریبه است دیگر
از این لطیف تر و عجایب تر بیاورند طلق حل کرده و نوشادر بر آن بشویند و یکدو بار
و حل خشک کنند و بیاورند نفط سامری و بر انگشتان خود بمالند و چراغ دارند تا در گیرد
و دست را زیان نرسد و باز در حال بمالد و باز در گیرد و عجایب این است اگر خواهند که اهل
صحبت را بی خواب نماید اصطرک و حب النیل و زبل حمام و راسن و چند بیدستر از هر یک
جزوی مجموع را کوبیده و بیخته و بر اخگر افروخته بخور کنند و دود آن بمشام هر کس رسد خوابش نیاید
تمام شب نوعی دیگر از آن عجیب تر و نیکوتر بیاورند طلق محلول را و لبهر که بیامیزند
و در دهان گیرند و غرغره کنند آنکه انگشت آتش شده در دهان گیرند دهان نسوزد و چون
بیرون آورند در آب اندازند آب بجوشد و اگر کسی انگشت در دهان او کند بسوزد
و این عجایب است و اگر موم در دهان گیرد فی الحال بگدازد فصل سوم در صفت
چراغها که هر یک نوعی نماید سبز و زرد و غیره اوّل چراغی را که خانه پر از آب نماید بیاورند پیه
گرگ و پیه ماهی و هر دو را بگدازند و بهم بیامیزند و فتیله کنند و در چراغدان برافروزند همه

خانه چنان نماید که پر آب باشد نوعی دیگر اگر هفت دانه بلح گیرند و در روغن افکنند پس
در چراغدان نهند و بیفروزند بروغن چراغ خانه پر از کژدم نماید و این عجایب
است نوعی دیگر اگر از مس چراغدان سازند و از پوست مار فتیله سازند و بروغن
نفط چرب کنند و چهار پنج از این چراغ برافروزند چنان نماید که خانه پر از مار است
نوعی دیگر اگر چراغدان از مس سازند و بروغن رازقی و زنگار زیت جوشیده در آن
کنند و فتیله سبز در آن نهند و بشب بیفروزند هر که در آن خانه باشد سبز نماید نوعی دیگر اگر
چراغدانی سبز بسازند و بخون مرغ سیاه و یا خون خرگوش و یا گربه سیاه بیفروزند بعد از آن
روغن زیت جوشیده بر سرش کنند خانه همه منقش نماید نوعی دیگر چراغ رقص که چون روشن کنند هر که
که در آن خانه باشد بی اختیار برقص درآید و این مخصوص زنان است بگیرند خرقی ابیض و نرم
بکوبند و صلایه کنند و بر خرقه کتان مقداری بشکل خرگوش با روغن زیبق آمیخته با آن ضم
سازند و آنرا در هم پیچد و فتیله سازند و چراغدانی پر از روغن زیبق کرده این فتیله را
روشن کند آن اثر که گفته شد ظاهر گردد نوع دیگر بیاورند آن کرمی را که در مرغزار پیدا شود و
و بشب چون چراغ می نماید پس سر آن کرم در میان پوست آهو کنند و در مجلس در آورند
و چراغها را نیز برافروزند هر چه در خانه باشد سبز نماید نوع دیگر اگر خواهند که چراغی برافروزند
که خانه همه پر آب نماید بگیرند خرچنگ و در روغن زیتون بجوشانند و بمالند و در فتیله کنند
و در چراغدان برافروزند همه خانه چنان نماید که پر از آب است نوع دیگر از آن عجب تر
اگر خواهند که بدست چراغی روشن شود بیاورند پازهر خشک بگیرند و کوگرد هر دو را باهم
بکوبند و بیامیزند و خمیر کنند و بمالند تا چون فتیله شود بعد از آن چراغدانی پر از روغن

کنند و سر فتیله را بسوزانند و آنرا بجای بلند نهند و آن فتیله را که از پیاز و گوگرد
ساخته اند بند بند کنند و بندی از این و بندی از گوگرد بر یکدیگر بندند سر یکه گوگرد بود
سر فتیله آتش گیرد و بالا رود و تا بچراغ رسد و آتش را هیچ کس نه بیند تا زمانیکه چراغ روشن
شود و این نیز از عجایب هاست نوع دیگر که خاتم خود بخود حرکت کند بیارند حدید یا نقره
خاتمی بسازند و نگین دان آنرا بزرگ سازند و قدری قرار در وی نهند و روی آنرا بنقره
یا آهن بپوشند و لحیم کنند پس اگر بر سنگ گرم یا در آفتاب یا به آتش نهند خاتم بحرکت
آید نوع دیگر که خاتم از آتش بگریزد بیاورند فولاد و خاتمی از وی بسازند و در نگین دان او
قدری قرار تعبیه کنند و روی آنرا بصفحه نقره یا چیز دیگر نیکو لحیم کنند چو این خاتم را بر روی
آتش نهند بالای آتش قرار نگیرد و بگریزد نوع دیگر خاتمی که بر روی آب بازی کند و به ته آب
نرود و بر روی آب ایستاده بماند بگیر خاتمی از نقره که یک دانگ زیاده نباشد و نگین
او را از کهربا یا سندروس کنند هرگاه این خاتم را بر روی آب نهند ته آب نرود و اگر زبل
خرگوش را در مجلس آتش کنند از مردمان صورتها ظاهر شود که موجب خنده باشد
فصل چهارم در شعبدها و عجایبهای غیر مکرر لطیف بیاورند تخم مرغ و آنرا در آب یا روناس
یا بقم بپزند و بعد از آن در موم گیرند و بکارد و نقره بر آن نقش کنند و در سرکه افکنند بعد از آن
برآرند و پاک کنند از موم و آنچه نقش شده باشد سفید بود و باقی سرخ و لطیف نماید لعب اگر
آهنی را به روغن بلسان چرب کنند و بر آتش دارند مانند شمع بسوزد و شعبده بیاورند گوگرد
فارسی و خورد بسایند و آنرا با نفط سفید بسرشند و چون خمیر کنند از وی گلوله سازند بر مثال
مازو و بگذارند تا خشک شود و با خود دارند هرگاه که خواهند لعب نمایند آن گلوله را بجا

بگیرد چنانکه کاه پشتر باشد و بگذارد تا خشک شود پس بیاورند طشتی را و آن غلوله ها را در او
آویزند و سوزن جوال دوزی را سرخ کرده در غلوله فرو برند مانند شمع روشن شود
و بر سر آب روان گردد **فصل پنجم در صفت تغنیات** و آن بر دو نوع است اول
بگیرد برگ کاهو و آنرا بخون شتر بیالاید و بروغن او چرب کند و در ظرف رصاص کرده
سر آنرا محکم بندد و بزیر زبل اسب دفن کند و هر سه روز تبدیل زبل کند تا وقتیکه جانوری
در آن متولد شود بصورت ماری و سر او بسر شتر مشابه بود و هر دو چشمان او سیاه باشد و
دو بال خورد بر دو جانب کتف او باشد پس باید قدری از خون شتر مهیا داشته باشد
هرگاه سر ظرف بگشاید و آن مار چشم بگشاید فوری قدری از خون مذکور در چشم و روی
او بچکاند چنانکه در یکروز و یکشب بقدر بیست مثقال خون شتر بر چشم و روی او ریخته باشد و او
برغبت تمام آنرا میخورد تا سه روز بعد از سه روز بقدر چهل درم از شش شتر بعوض خون پیش او
اندازد تا بخورد و تا چهار روز دیگر از شش شتر خوراک او دهد بعد از هشت روز آن جانور
بشکل مدور شود پس قدری از بول شتر بر او ریزد فی الفور بیاشامد و ضعیف شود پس از سه
ساعت کارد تیزی اندرون ظرف بگردن او نهد و زور کند تا خون او بچکد و در آن ظرف
جمع شود و هرجاجی که هست در آن خون است لیکن در پرورش آن داد و در زیر زبل
احتیاط بلیغ نمایند و سر ظرف را وصل محکم باید نمود بگل حکمت تا بخار از او بیرون
نرود و اگر اندک تقصیری و قصوری در اصل عمل راه یابد رنج عامل ضایع شود و حکما
گفته اند هر که قدری از آن خون بکف پای بمالد بر روی آب توان رفت و هرگز غرق
نشود و طی الارض نیز حاصل شود و اگر از آن خون قدری بر روی خود مالند کسی او را نبیند

واگر بر سر بالد و سر برهنه بزیر آسمان بایستد فوری ابری پیدا شود و باران بارد هر چند غیر موسم باشد نوعی دیگر بگیرد لوبیا و آنرا بخون حمار بیالاید و در ظرفی کرده در زیر سرگین حمار و هر روز آن زمین را ببول حمار تر سازد و تا مدت سه ماه بعد از آن بیرون آورد در آن ماران سرخ گزنده کشنده متکون شده باشد آن مارانرا باحتیاط تمام در ظرف زجاجی کند که سر آن تنگ باشد و تا یکهفته خون حمار بخورد آنها دهد پس سر آن ظرف را محکم بسته تا سه هفته بگذارد تا همه ماران یکدیگر را بخورند و یکی باقی بماند بانواع الوان و تاجی مثل تاج خروس و دو بال خورد خواهد داشت و یونانیان او را کلموس نامند و او را هیچ نباید داد خورد تا قوت حرکت نداشته باشد پس دماغ خود را محکم به بندد که رائحه او ضرر بدماغ نرساند و دست خود را در دست کش چرمی باید کرد و آن مار را بکازی گرفته از شیشه بیرون آورده به تغاری افکند فوری کاردی تیز بر سرش براند و چنان بکند که سرش از تن جدا شود که مبادا سر بریده بطپد و آزاری بصاحب عمل رساند چون بمیرد خون او در عمل کیمیا بمنزله اکسیر است که اگر قدری از آن بر مس گداخته اندازند طلای خالص شود و سر و گوشت باحتیاط تمام نگاهدارند از خواص سر او هر گاه که باران عظیم ببارد بجانب آسمان سر او را کند باران موقوف شود و در هر لشکری که آن سر باشد همیشه منصور و فیروزمند باشد و هر که آن سر را ببازوی خود بندد بر روی آب رود غرق نشود و در هوا مثل طایر طیران کند و از چشم مردمان پنهان شود و ببازوی هر مریضی بندند شفا یابد نوعی دیگر تخم مرغ را سوراخ کرده و سفیده را بتمام بیرون آورده زرده را گذارده و قدری منی داخل در تخم کرده و سوراخ تخم را مسدود کرده چهل روز در زیر سرگین اسب دفن کند تا چون مضغه

شود پس بیرون آورده خشک کرده با شکر سائیده و ناشتا بخورد هر کس دهد در محبت
بحدی رسد که احدی را با وی برابری نکند و هیچ کس را با وجود او اختیار نکند تجربه رسیده است

فصل ششم در تدخینات بگیرد مغز سر کرکس و استخوان مار سیاه و استخوان آدم مجموع را
تا چهل روز در زمین نمناک دفن نموده بعد از آن بیرون آورده خشک سازد پس بیارد
استخوان پوسیده انسان مجموع را کوبیده باهم بیامیزد و بزبل خمیر کرده در زیر هر درخت
که خواهد بسوزاند تمام شاخهای درخت سر بر زمین گذارد تا آن وقتیکه دود منقطع شود خالی
از عجایب نیست

فصل هفتم اندر صفتهای غریب و هنرهای عجیب اگر خواهند که بیدام
ماهی را بگیرند بیاورند نان و آنرا در زهر گاو بیالایند و در آب ریزند هر ماهی که از آن آب
بخورد بیهوش شود و بر سر آب آید و بگیرند نوع دیگر خواهند که بیدام مرغ بگیرند کوکرد را با گندم
بجوشانند هر مرغ که بخورد بیهوش شود و اگر خواهند که آن مرغ بهوش باز آید سر آن مرغ را
در دهن گیرند بهوش باز آید صفت دیگر که مرغ بدست کشته شود بگیرند مرغ را و از حلق او
موئی بر کنند و در خانه خالی کاردی بر زمین فرو برده چنانکه سر کارد بالا باشد و مرغ را
رها کنند مرغ حلق خود را بدان کارد ببرد لعب دیگر چون خواهند که در مجلسی تخمی را بکارند
که در ساعت سبز شود و برگ و شاخ و شکوفه و میوه دهد بگیرد شعیر هندی یا تخم خیار
در میان خون آدمی که از نشتر حجام حاصل شده باشد آغشته سازد و هفت روز در آفتاب
نهد تا طبخ نیکو یابد بعد از آن بیرون آرد و در کاغذی بسته در سایه خشک کند تا مدت هفت
روز پس در میان کرباسی نو نهد و نگاه دارد و قدری گل که بمیان دهقان می جسته در وقت
شیار کردن بگیرد و خشک کرده نگاه دارد پس وقت ضرورت محل آن خاک را بزر ...

یا برطاس بزرگ ریزد و آن دانه را در میان آن نهند و آب گرم بر وی ریزد و آن مقدار که هم بدانه
رسد پس مندیلی بر روی او را بپوشد و مردم را بسخن مشغول کنند چون ساعتی بگذرد و آن تخم بروید
و برگ آورده میوه دهد بغایت عجیب است لعب القرطاس که از کاغذ بشکل ماهی یا بسیار آید
که در او کباب یا خاگینه توان پخت بگیرد شب یمانی و مقداری کافور با یک دیگر بسایند و
بکاغذ دیگر را و یکرو را مالیده خشک نموده بر سر آتش نهند و روغن در وی ریزد و انچه
خواهند بپزد باب سی و چهارم در صنعت ابریشم چیزی که جوهر الصنایع بود و آن یک فصل است
فصل بستانند چیز تازه چندانکه خواهند و بکار رود ورق تنک بدرازی یا پهنا ببرند هر چند
و هر چند تنک تر بود بهتر بود آنکه بر روی سنگ مسطح ایک آب ندیده را نرم تخته فرش نماید
و آن ورقها را بر روی آن که بهم دیگر بچسبد بچسبند و بر روی آن اوراق نیز ایک نرم
بپاشند بقدریکه انرا بپوشاند و سنگ مسطح دیگر بسیار سنگین بر روی آن گذارده تا
دهنیت آن چیز تمام فشرده شود و در آهک آید پس آب بشوید و بدستور فرش و لحاف
از نمک سائیده کنند و یک هفته در زیر سنگ گذارد پس آب پاک شسته که سرخی و چربی
که داشته باشد آن چیز بالکل رفع گردد که چون در آفتاب گذارند چربی از آن ظاهر نگردد و
اگر ظاهر گردد باز با آب نمک و آهک بجوشانند تا بحدی رسد که اصلا چربی در آن نماند
و کمال آن در عدم چربی و سرخی است پس مانند سرمه بسایند و در شیشه کنند و از گرد و غبار
نگاه دارد و چون خواهند که بکار برند بستانند سفیدهٔ تخم مرغ و در شیشهٔ دیگر کنند و بجنبانند
تا آنکه کف بر آورد و بگذارند تا آن سفیده اندر شیشه همچون آب رونده گردد و پاره زرد هم
باشد برنگ مروارید پس این آب بر گیرند و قطره قطره در این چیز بچکانند و در صلایه اندازند

تا آنگاه که آب بیضه با سنگ بالا در سنگ پائین بچسبد و نگذارد که سنگ از سنگ
برخیزد که چیزی بود بغایت محکم و سختی و چون خواهند که جاری شود و رونده گردد آب آهک
بگیرند و قطرهٔ چند بروی چکانند تا رونده شود و این سریشمی باشد که آب و آتش بروی
کار نکند و باید که چندان آب آهک بروی افکنند که در آن ساعت بکار برند و چون پاره
از آن بماند یکپاره حل نتوان کرد مانند سنگ باشد و این را سریشم پنیر گویند بسی کار از این
راست آید که در عقل راست نیاید باب سی و پنجم اندر ساختن سیب سخن گو که هزار بار
بجنبانند چون بلبل هزار دستان آواز دهد و بوی مشک از او آید و آن دو فصلست
فصل اوّل بتراشند از چوب گوی نارنجی اندرون او را تهی کنند و به هر طرف سوراخی
بگذارند مبرد بر او راست و هر سوراخی یکسوی مسین بنهند و سر سوراخ را بسریشم بچسبانند
و بگیرند و قدری مشک و عنبر تعبیه دهند بعد از آن آن گوی را نقشهای لطیف
و پاکیزه کنند و روغن نقاشی دهند و اگر او را بوی کنی بوی مشک از او آید و اگر در دست
گیرند چون نارنج باشد و اگر هزار بارش بجنبانند چون بلبل سخن گوید و این از عجایبات
و غرایبات است فصل دوم در صفت ساختن طوس کمان از کاغذ که بسیار بجا
بکار آید بیاورند کاغذ خطائی را دارو داده یعنی آهار کرده که در باب حلیة الکتاب ذکر او
شد بعد از آن بیارند روغن کمان و شنگرف مصفا و زنگار مصفا و بیارند زرنیخ مطلق
مصافی و بیارند نیل سراب اوّل از هر رنگ از این رنگها که خواهند صلایه کنند
بعد از آن با روغن کمان که تنک باشد و بگیر صلایه کنند چنانکه در هشت درم روغن
دو درم رنگ بود چون رنگ صلایه شده از آن کاغذ آهار دار خطائی بر روی تخته

یکبار دیگر از این روغن رنگین یکی ازین رنگ بروی بمالند و در آفتاب گذارند تا خشک شود آنگاه
یکبار دیگر ازین روغن و رنگ بروی بمالند و در آفتاب گذارند تا نیک خشک شود آنگاه
روغن اوّل که مالیده اند و از آن دوم هر دو بر کاغذ منقش خواهد شد یعنی تازه خواهد شد
و نقش پدید خواهد آمد آنکه این طوس باشد در غایت خوبی از جهت آنکه آن بلا نظیر است و با برنج
نیز ازین نقش توان کرد و پوشش دایره حماق و سه پایه و آنچه قابل باشد توان ازین طوس بکار برد و
این را در رنگ مالیدن سبز خواهند زنگار کنند سبز شود و زرنیخ کنند زرد شود و نیل
کنند لاجوردی شود و شنگرف کنند سرخ شود و هر رنگ که با روغن در آمیزند و بر کاغذ
مالند طوس همان رنگ برآید و در وقت رنگ دادن باید او را از خاک و گل نگاه دارند

باب سی و ششم در ساختن برنج دمشقی و سیماب ساختن و بند کردن سیماب و حل
کردن طلق و ساختن صلایه نوربخش از جوهر مصری و کحل الجواهر و ساختن شیر آب فاروق
و این باب هفت فصل است فصل اوّل در ساختن برنج دمشقی بلا شکل بیاورند
نحاس را چند آنکه خواهند و جمله را تنک کنند و ریزه ریزه سازند در قیاس درمی
و هر چند ریزه تر است بهتر باشد پس بیارند ربع نحاس سنگ بصری و خورد بسایند
بعد از آن او را باد و شاب مویز یا قند کهنه جلاب کرده بسرشند و مانند نان قرص
سازند و بر سفال آب نرسیده نهند و زیر آن سفال آتش کنند تا چندان بسوزد که سیاه
شود سخت گردد پس باز دیگر از سفال برگیرند و بسایند و ثلث توتیای آبگینه سوده شود
و بر این توتیا اندازند و برسم انبیز ند پس بیارند بوته بزرگی را بر اندازه نحاس ریزه در بوته
تنک کنند پس ازین سنگ بصری قدری در بالای او بریزند و ریزه نحاس دیگر باره بوته

بر بالای سنگ بصری و سنگ بصری بر بالای مس همچنین تا تمام بوته نهند و بگل
حکمت بگیرند و در آفتاب نهند تا خشک شود و بعد از آن در کوره نهند و بانگشت
بسیار و دمهای بزرگ بدمند در آتش قوی و یکساعت تمام بدمند چنانکه این
جوهر و نحاس گداخته شود و بعد از آن بیرون آورند و سرد کنند بتوفیق الله تعالی زرده
باشد که هرگز نمیرد و شبیه دمشقی باشد بلون یا زر مغربی و برابر بقیمت ده پانزده همه برنجی بود
و از این برنج هرچه خواهند از طشت و آفتابه و طاس طبق بسازند که هر روز رنگ زیاده برآرد
و این را برنج مروی و دمشقی خوانند والله اعلم فصل دوم در ساختن سیماب و این اسرار
غریبه است بدانکه این عمل سخت دشوار است و از حکمای اوایل کسی نکرده و درین
وقت استادان این ضعیف که بانواع فنون آراسته بودند چون بساحل دریا سیاحت
افتادند بشهری رسیدند که آنرا ازاجلت گویند بخدمت حکیمی پیر معروف مجالس شده
تا مدت سه سال در خدمت پیر بودند و او را همیشه در این شغل[2] مشغول دیده بصد هزار حیله
چنانکه در مقابله این عمل روشن باشد تا هر که این را بخواند بر خود آسان نگیرد و این عمل را
عزیز دارند و منتشر نکنند که فنی لطیف است آغاز این عمل شریف در ساختن این جوهر
که معروفست بسیماب بیارند ده جزو سرب محلول که بآب ساجی حل کرده باشند و
پنج جزو طلق سیاه که بچاشنی طبخ سیجن ساجی گداخته باشند پس هر دو را در جایی کنند و آب
ساجی در سرش ریزند و صلایه کنند تا هر دو یکی شود و با یکدیگر بیامیزد و ممزوج گردد
پس در کرباس سطبر کرده و بقوت لجاج بنشینند تا صاف شود و بیرون آید بتوفیق
یکی که دو قیمت زیبق صافی روشن که از زیبق معدنی فرق نتوان کرد در چند محل بکار آید

[2] آموختند

[2] نگذارد

روشن و نورانی شود و هر عمل که خواهند توان کردن و مروارید زرد را در او کشند منور کرده اند
و روشن و نورانی گردانند فصل سوم در صفت حل طلق که در کارها ضرورت شود و دو
انواع بود و از همه یکی گفته شد بیاورند طلق را با آتش سرخ نمایند تا سه مرتبه و در آب سرد اندازند
و بکوبند تا ریزه گردد پس در کیسه کنند و چند عدد استه خرما بر سرش کنند و با ریزه‌های طلق
بر دست مالند که چیزی از او مانند دوغ بیرون آید و آنرا در کاسه جمع کنند و آنچه بر سر آورد
بریزند و آنچه بماند بگذارند تا خشک شود جمع کنند در کوزه و آن کوزه را در کارگاه گل کوزه‌ها
گران یا کاسه گران با کوزه های خام آن کوزه سر گرفته را بپزند و سه روز چنین کنند این طلق
مانند سفیده خواهد آمد آنرا صلایه کنند و در شیشه کرده و سرش مهر کنند و بیست و هفت روز
در چاه حل که گفته شد بنهند و بطریقی که هر سه روز زبل تازه کنند بعد از بیست هفت روز بیرون
آورند و در کوزه فقاع کنند و سرش بکافور بگیرند و زنجیر آهنی در او بندند و در تنور خبازی
بیاویزند و یکشب بگذارند و صباح بیرون آورند بفرمان یکتای بیهمتا چیزی در میان کوزه فقاع
بود مانند شیر سفید و روشن و صافی که از سیماب فرق نتوان کردن و هر جا که طلق حل
کرده ذکر شده از آن کار فرمایند فصل چهارم نوع دیگر آسان تر بود ده درم طلق ورق کرده
و بیست درم شیر گاو زرد که گرم و تازه بدوشند و چندان بمالند که حل شود و باز در
حل بنهند و هر جا که خواهند عمل نمایند فصل پنجم در صفت صلایه نور بخش که از جنس بصری
سازند که هر کس صبح و شام از او در چشم کشد هرگز درد چشم و علتهای چشمی بچشم او راه نیابد
و عجب پسندیده است بستانند ده درم سنگ بصری پاکیزه و همان مقدار قند کهنه زرد پاکیزه
و هر دو را در دیگ سفالین نهند و با آتش بریان کنند تا بسوزد و چون سرد شود از آتش

برابر ندو هشت درم مسکه گاو و هشت درم سهاگه و شش درم عسل یعنی شهد خالص بر نهند و بمالند
و در یک بوته نهند و سرش چنان بپوشند که دود از او بیرون نیاید و یک پاس برا و بدمند و بعد
از آن دهان بوته گشاده کنند و سرنگون کنند و آنچه جسد از او بریزد با آن همان طریق
کنند چون یکیده جسد بدین نوع جمع شود هر که آن را مدام در چشم کشد هرگز تاریکی بچشم
نه بیند و هرگز او را درد چشم نبود و گرد و غبار از چشم دور سازد و روشنی بیفزاید و حرارت
بنشاند فصل ششم کحل الجواهر سلیمانی بیارند فیروزه دو مثقال و لعل بدخشان دو
مثقال و یاقوت رمانی دو مثقال و مروارید سفید ناسفته دو مثقال و اقلیمیای
زر دو مثقال و اقلیمیای نقره دو مثقال و مرقشیشای ذهبی دو مثقال و بسد سرخ دو
مثقال و عقیق یمنی دو مثقال و دهنج فرنگی دو مثقال و شادنج دو مثقال و نبات مصری
دو مثقال و اول دهنج فرنگی را در آب انار ترش بیست و دو روز پرورده کنند و داروهای
دیگر را بیست روز در آب باران بهاری پرورده کنند و خشک کنند و بسایند و با
دهنج فرنگی آمیخته کنند و باز همه را بسایند و بکار برند و خاصیت این کحل بگفتن راست
نیاید و از دست کسی نیاید مگر شاهان عالم را فصل هفتم تیزآب فاروق و خواص
بسیار است و چنان باشد که بیارند شوره دو پاره و شکری اعلا و شکری زاج سفید
و ربع آن شوره و نوشادر سکانی و این هر سه دارو ها را با یک دیگر بسایند و در
قرع و انبیق متصل کنند تیزآبی از او بچکد که اگر کاردی در او فرو برند آن کارد
گداخته شود و دسته در دست بماند و اما چنان باشد که دو پاس آتش معتدل کنند
و در میان پاس او قرع سرخ شده انبیق بنهد آب چکیدن گیرد و چون قرع سرخ شد

انبیق بنهند از قرع نیز دودی پیدا گردد و انبیق نیز سرخ شود و باید که انبیق را بگذارد و چون سرد
شود فرود آورند و این خواص بسیار دارد اوّل اگر کسی را العیاذ بالله بهق یا برص
باشد بروی مالد رنگ وی مبدل شود بکرات مالند دفع شود و اگر جراحت شود
بموم و روغن دوا کنند و روی گداخته شود و حل گردد و نیز گفته اند که اگر عسیت نقره
در وی افگنند گداخته شود و بچه ده تولهٔ نقره شود نوعی دیگر تیزآب ساختن جاروق بگیرند
شوره سه آثار که قلم باشد بگیرند و زاج کرمانی بیخش دو جزو جدا جدا سحق کنند آنگه در قرع کنند
که چهار دانگ وی اجزا باشد و دو دانگ خالی و قرع را بگل حکمت بگیرد و انبیق را بر سرش
استوار کنند و مقطر آنرا بگیرند و نگاهدارند و ارضیه آنرا از جهت جراحت بکار برند نیک
است والله اعلم **باب سی هفتم** در رنگ کردن یاقوت سفید که لعل شود و قیمت
یاقوت سرخ گیرد و آن در یک فصل است **فصل** بگیرند قلقند و زاک سیاه و قلقطار و قلقیس
و سحاله فولاد و دم الاخوین یعنی خون سیاوشان از هر یک جزوی و از پوست بیخ انار
جزوی همه را بسایند بسرکه و بول صبیان بگیرند تمام تا شب چون خشک شود آنگه
در شیشه که بگل حکمت گرفته باشد کنند و در شیشه دیگر بنهند و سر آن شیشه را باید که در شیشهٔ
زیرین باشد آنگه در زیر زبل تر کنند تا حل شود و بیرون آورند و مدت حلش بیست و
یک روز بود یا کمتر چون حل شود بیرون آورند و آنچه در او بوده سرخ بود مانند خون کبوتر
آنگه یاقوت را بشناسند و در قرع آبگینه کنند که در گل حکمت گرفته باشند و از آن آب
سرخ بر وی ریزند چندانکه در آن آغشته شود و قدحی بر سر آن نهند و آتش در زیر آن کنند
تا رنگ گیرد آنگه بیرون آورند یاقوت سرخ باشد بشنو و انار لطیف و پاک هرجا

که خواهند بکار برند باب سی و هشتم در صفت نوشتن بر عقیق و ساختن اقلیمیای سیم
و ساختن روی سوخته جهت رنگ بلور و طریق برآوردن نمک از نباتات و ساختن
مس از آهن و آن در پنج فصل است فصل اول در نوشتن بر عقیق بستانند ساجی
و پارهٔ برگ عرعر و هر دو را همچون سرمه بسایند و آنکه بسرکه قلیه نیز هر دو را بمالند و هرچه خواهند
بر عقیق نویسند و بگذارند تا خشک شود و در کورهٔ آتش برند تا نیک گرم شود چون زمانی
برآید از آتش بیرون آورند و چون سرد شود دارو از روی دور کنند و آنچه نوشته اند پیدا شود
مانند سیم سفید یا مروارید خام و لطیف و دل پذیر باشد فصل دوم در ساختن اقلیمیا
بیارند سیم پاک و برادهٔ مس مثل وی و هر دو را بگدازند و کبریت زرد در او افکنند
اندک و آنکه او را ریزه فرو کنند بجا سیماب بزنند و هرچه سوخته بود بهمان طریق که گفته
شد کار فرمایند و این را اقلیمیای سیم گویند فصل سوم روی سوخته بیاورند برادهٔ مس
پاکیزه در گداز آورند و کبریت زرد سوخته اندکی بخوردش دهند تا سوخته گردد بیرون آورند
و آنچه سوخته بود جدا دارند و آنچه نسوخته است بهمان طریق بسوزانند بعد از آن پاکیزه
بشویند و بدارند بجائیکه گفته شد در رنگ بلور و غیره بکار برند نیکو آید فصل چهارم در صفت
ساختن مس از آهن بیارند آهن تنگ کرده یا چیزی ساختن از آهن و او را پاکیزه
کنند و بسوهان بمالند تا جمله زنگها و ریمها از روی برود و اگر پاره یا تنگ باشد بهتر آید
بیارند با قلیه و بجوشانند در میان آب مثلاً اگر سیر آهن ریزه باشد یک سیر با قلیه در ده
سیر آب اندازند و چندان بجوشانند که پنج سیر باز آید و در قیاس نیم سیر نمک تنگ
سوده در میان آب با قلیا ریزد تا حل شود پس بیارند آهن پاره ها را و در آب اندازند

و بجوشانند سه جوش بگذارند تا سه هفته و بعد از آن بجوشانند تا آب نماند پس آنرا بردارند
از دیگ و در بوته کنند و بقدر یکدرم شنگار یار کنند و بقوت آن آتش شیرید هند و بگذارند
تا سرد شود و بعد از آن از آتش بیرون آورند و بوته را بشکنند و بدر آورند بتوفیق الله تعالی
جوهری پیدا شود چون نحاس ضم و هیچکس از نحاس فرق نتوان کرد و هر چه خواهند
بسازند از حال خود نگردد و این عمل کال لیج حکیم است و اسرار غریبه است فصل پنجم
طریق برآوردن نمک از نباتات نمک هر نباتی را که منظور باشد آن نبات را آورده
در آفتاب خشک کنند و بآتش بسوزانند و خاکستر آنرا در پارچه کرده بچهار چوبه بسته آب
در آن ریخته تا قطره قطره بچکد چون تمام آب فرو ریزد آن شیر آب را بر خاکستر مذکور ریخته بار
دوم شیر آب بکشند بهمین طریق بار سوم عمل نماید که در این سه مرتبه اصلا حدت نمک در خاکستر
نماند و همه شوریت در شیر آب می آید پس آن آبرا در دیگ مسی قلعی دار انداخته آتش کنند
تا همه آب خشک شود و نمک خالص بماند نمک را بهر چه مطلوبست استعمال نمایند طریق
کشتن شرب بگذارد گداخته شود چون گداخته شد اندک زرنیخ و آهک سائیده
در آن ریزد در حال خاک شود باب سیوم در ساختن عطریات و صاف کردن
کردن روغنها جهت زینه عطر و آن دو فصل است فصل اول در صفت صاف
کردن تیل روسه و زایل نمودن بوی آن بها ورد شیشه بزرگ بقدر پنج رطل ابگیرد
و شیب آن شیشه را سوراخی کرده دهن شیری قرار داده که جهت خالی کردن
آب بی اشکال باشد و دو رطل آب خالص صاف در شیشه کرده و یکرطل روسه مذکور
در شیشه مذکور نموده سر شیشه را مضبوط بند نموده سه روز و سه شب نزدیک آتش گذارد

بعد از آن برداشته آب آنرا بیرون کرده اند هشت و ربع رطل شوره قلمی در آب کرده
جوشانیده علیحده در ظرف چینی کرده و گذارده که ته نشین شود آب زلال آنرا گرفته و باقی را
نگاه داشته بعد قدری آهک آب ندیده در آب کرده یکشب گذارده تا شیر آب آن
بیرون آید صبح آب زلال آنرا گرفته بقدر یک رطل با شوره صاف کرده ممزوج نموده در شیشه
دیگر نموده و تیل مذکور را در شیشه اولی کرده و این شیر آبرا بر روی تیل ریخته بعد از آن سه روز
در آفتاب گذارده و هر روزی چهار پنج مرتبه خوب بهم زده روز سوم آب شیر آبرا بیرون کرده
تیل زلال باقی بماند اگر دو مرتبه بطریق مذکور عمل نماید بهتر است و جهت زایل کردن بوی تیل
مذکور بیاورد ربع توله جوهر گوگرد را در چهار رطل آب کرده در روی تیل مذکور نموده نزدیک آتش
گذارده بقدر دو ساعت باز مکرر کرده تا چهار مرتبه که کل آب شیر آب خلاص شود سر شیشه را باز
گذارده باشند بقدر ربع رطل قند سفید گرفته با چهار سفیده بیضه مرغ در هم کرده و قدری چوب یک
یا اشلنک در آب جوشانیده تا نصف شود بعد قند و بیضه مذکور را در این آب چوب یک یا
اشلنک کرده و مخلوط نموده در روی تیل نموده و سر شیشه را باز نموده در آفتاب گذارده
و متصل بهم زده باشند تا چند روز بکلی بوی تیل زایل میشود آنوقت بکار برند که این از جمله اسرار
است فصل دوم در عطریات و عطر هر چیز را که کشند زمینه آن از صندل باشد پس تدبیر درست کردن
زمینه صندل را بیان میکنیم بیاورند چوب صندل براده کرده پاکیزه هر قدر که خواهند
و آب صاف بر سر آن آنقدر ریزند که بالای آن برآید و سه چهار روز بگذارند تا خمیر آن درست
شود بعد از آن علاوه آب سابق که براده در آن تر کرده اند دیگر آب بقدر نصف و نیک
اندازند و سرپوش بسر دیگ گذارده لبهای سرپوش از آرد گندم خوب بند کنند تا راه نفوذ

هوا نباشد پس سر نی بسوراخ سرپوش نصب کرده سر دیگر را بظرف دهن تنگ
گذارند و آن ظرف دهن تنگ را در تغار پر آب که آب تا گلوی آن ظرف رسد گذارند و بر زیر
دیگ آتش کنند و نظر بر آن دارند که هر قدر آب در دیگ کرده اند از آن یک حصه از راه نی
بظرف در آید و یک حصه حق سوختن و یک حصه بدیگ باقی ماند پس عرق که بظرف در آمده
آنرا بظرف دیگر ریزند و روغنی که بالای آن عرق باشد آنرا باحتیاط بردارند و بشیشه
که آن زینه صندلست چون خواهند که عطر گل سرخ یا شئ دیگر کشند آن شئ را بظرف
معروف بدیگ اندازند و آب بر او ریزند و بر سر دیگ ان نهند و نی وصل کنند و بظرفی
که سر نی بآن آب تغار می گذارند و در آن ظرف هر قدر که مقصود باشد زینه صندل که عبارت
از روغن صندلست بریزند و بر زیر دیگ آتش کنند و بدستور معین عرق کشند و عرق را
بظرف پاکیزه ریزند و عطر را از روی عرق بدست بردارند و بشیشه کنند هر گلی که بدیگ
انداخته باشند بسبب مصاحبت عرق بوی آن در آن روغن غالب شود و تیزاب
از شوره و نوشادر و شنجار و گوگرد و زرنیخ در قرع و انبیق کشند و باید قرع را از خارج گل حکمت
گیرند و بر انبیق خرقه پیچند و آنرا هر لحظه از آب سرد تر دارند طریق شستن روغنها که
کهنه و بدبو و طعم آن خراب شده که خواهند تازه کنند آنست که روغن را در ظرفی
کنند و یخ یا برف بر آن ریزند و بر هم زنند تا یخ یا برف آب شود هر گاه برف یا یخ نباشد
آب سرد نیز خوبست آنوقت آبرا از وی خارج کنند و اگر بیک مرتبه باصلاح نیاید مکرر کنند تا سه
مرتبه و روغن گاو و گوسفند را با دوغ ترش جوش دادن و در پی جوش آید بر آن پاشند
تا دوغ سوخته گردد باب چهلم در صفت ساختن نیل برای تیار کردن نیل لازم است

که اوّل حوضهای چند که در کمال نفاست و صفا باشد تیار کنند نزدیک یکدیگر و در آن
موریهای کوچک برای خروج آب گذارند پس در موسم نیل که درختان نشو و نما یافته باشند شاخ و
برگ نیل را بقدر یک بالش در حوض انداخته آب بر سرش ریخته بحدیکه یک بالش بالای آید در تمام شب
برگ و پوست و شاخهای نیل در آب گداخته همه رنگ با آب می آید روز دیگر موری حوض را
کشوده همه آب نیل را بحوض دیگر که در پهلوی آن واقعست میبرد و چوبهای نیل را از حوض بیرون
افکنند و حوض را پاک می کنند و باز بوقت معهود شاخهای نیل در آن انداخته آب بقدر مذکور پُر
کرده همه شب می گذارد و باز روز دوّم آب حوض اوّل را بحوض دوّم از راه موری میگیرند
بهمین دستور هر روز عمل می کنند و بحوض دوّم که آب رنگ نیل را گرفته انداز دست درهم
و برهم می کنند از صبح تا دو پاس چون آب مذکور برنگ سیاه میشود درین وقت ضرور است
که صمغ پلاس را بدین حساب که اگر دوازده من آب نیل باشد یک آثار در آب حل
نموده و پارچه پُر کرده در آب نیل می اندازند و چند ساعت باز آب را از دست درهم
برهم می کنند هرگاه آب مذکور کف آورد باز کف آن فرو نشیند آنگاه همچنان میگذارند
تا نیل ته نشین شود و آب صاف بالا آید آنگاه آب صاف را از موری خارج
کرده و چبوتره از ریگ بسته و چادری بالای آن فرش کرده نیل را از حوض برداشته
بالای چادر ریخته هر قدر آب که در آن مخلوط باشد ریگ آنرا جذب می کند و نیل خالص بالای
چادر می ماند و از برای زیادتر صافی و لطافت باز آن نیل خام را در حوض انداخته و آب بر سرش
ریخته چند ساعت بقاعده معروف برهم و بهم کرده می گذارند تا نیل ته نشین شود آنگاه
آب را دور کرده بپارچه ماهوتی نیل را صاف کرده بار سوم در حوض دیگر ریخته و بطریق مذکور

عمل نموده وازپارچه یا هوت صاف کرده در ظرف آهنی ریخته بآتش می پزند تا قوام آید آنگاه
در ظرفهای کرده تا منجمد شود وهرگاه قریب بانجماد آید آنگاه نیل را در پیچ می کشد که بقوت
پیچ آب از نیل جدا شده نیل خالص لطیف می ماند پس لقالبهای کوچک بریده بحفاظت
تمام او را خشک کرده نگاه میدارند باب چهل و یکم در صفت صابون بیارد شخار
پنج آثار و آهک آب ندیده پنج آثار هردو را جدا جدا جو کوب کرده در ظرف سفالی کنند و
هر واحد برابر ده آثار آب تر کنند و یکروز یکشب تر دارند و چند بار حرکت داده باشند تا شخار
و آهک در میان آب مخلوط شود و روز دوم آب زلال آنرا بگیرند و باحتیاط نگاه دارند بعد از آن
سفل آهک و شخار را از ظرف بیرون آورده بجامه گزی نهند و هر چهار گوشه جامه را بچهار پایه
جدا جدا به بندند و بزیر آن تغاری نهند و آب تازه بقدر دو نیم آثار بهر واحدی ریزند تا تیزآب آن
بچکد چون همه آب بچکد باز آن آب را بر سر آهک و شخار ریخته و خوب ته و بالا کنند تا تمام آب
فرو چکد این آب را شامل آب اول کنند بار سوم باز آب تازه بر سر آهک و شخار ریخته
بطریق مذکور تیزآب کشند و چون یکبار آب فرو ریزد پس همان آب فرو ریخته را باز در آن
اندازند و خوب بهم و برهم کنند چون تمام آب بچکد آنرا نیز شامل آبهای مذکور نمایند
پس بیارند ده آثار روغن هر قسم که باشد خواه کنجد یا سرشف یا خروع هر چه باشد مگر باید که یک
قسم باشد مخلوط بروغن دیگر نباشد پس روغن را در پاتیل انداخته و تیزآب مذکور را بر سرش ریزند
و بروی دیگدان گذارند و آتش کنند و از کفچه چوب که دهانش باریک و تیز باشد آنرا
بهم زنند و احتیاط دارند که داغ نخورد و ته نگیرد و چون قوامش غلیظ شود اندکی
بطریق امتحان برداشته سرد کنند و ببینند که بعد از سرد شدن منجمد میشود

یا نه اگر منجمد شد پس باتیله را از سر آتش فرود آورده از عطریات هرچه مناسب باشد در آن اندازند
و با کفچه خوب مخلوط کنند و اگر خواهند که رنگین کنند اگر زرد منظور باشد قدری زعفران
و اگر سرخ منظور باشد قدری شنگرف سائیده در آن اندازد و قالبهای پاکیزه درست
کرده در قالبها ریخته سرد نموده نگاهدارد این صابون لطیف و پاکیزه پیدا شد باب چهل و
دوم در علم کیمیا که حکما آنرا از نظرها مخفی داشته‌اند و پیوسته همت با خفاء آن برگماشته‌اند
مختصری بر اصطلاحات این علم بوجه تفصیل در چهار فصل بیان میشود علم کیمیا آن است
که ارباب صناعت فلزات ناقصه را بقوت تدابیر کامله از مرتبه نقصان بدرجه کمال رسانند
و کاملترین فلزات فضه و ذهب است و در این علم کتب و رسایل بسیار تصنیف شده و شرح
این علم بر وجه تفصیل درین جا گنجایش ندارد اما مجملی بیان میکنیم تا بر بعضی از اصطلاحات
این علم واقف شوی فصل اوّل در بیان اصطلاحات این علم ارواح و آن عبارت است
از زیبق و نوشادر و اقسام کوگرد و زرنیخ و انواع اینها که معدنی اند و بر آتش قیام ندارند و اجساد
مراد از فلزات سبعه است ذهب و فضه و ارزیز و سرب و حدید و نحاس و جسد
انفاس مراد از اجزای روابط است که میان ارواح و اجساد ارتباط دهند حجر اسود
مراد از موی سیاه سر انسان صحیح المزاجست که در اعمال اکسیر اکثر جا بکار می آید اصل بار
دو مذکر و فرار مراد از زیبق است و اصل حار مونث عبارت است از کوگرد و قمر
اول عبارت است از نقره و فضه و عطارد و روی توتیا و ثانی عبارت است از جسد زهره
و ثالث مراد از نحاس یعنی مس و شمس و رابع مراد از ذهب مریخ و خامس مراد
از اقسام حدید است مشتری و سادس مراد از قلع است زحل و سادس مراد از

از شرب است تقطیر عبارت از آن است که اجزاء را بآب حل کرده محلول را بواسطه
علاقه بظرف دیگر برند تا صاف و لطیف بچکد سحق آن است که اجزا را با آبها شکسته
بسایند تا یکذات شود تصعید آنست که اجزا را در ظرفی کرده و ظرف دیگر را بالای آن
نصب نموده و لبهای هردو ظرف از گل و پارچه بند کرده ظرف را بر سر آتش گذارند تا
جوهر اجزا بپرید و بسطح ظرف بالا چسپد تشویه آن است که اجزا را در بوته یا در قدحی
نهاده و قدحی و یا بوته دیگر سرپوش کرده و لبهای هردو را بند نموده در آتش نرم گذارند و
تشمیع آنست که اجزای مرکبه بحالتی در رسد که باندک حرارت آتش یا تاب آفتاب مثل موم
گداخته شود و چون اجزای مشمع را بهوای سرد گذارند باز مثل موم منجمد شود تعفین آنست
که اجزا را در ظرفی که مناسب آن باشد در جائی گذارند که عفونت در آن پیدا شود و کرمها
بوجود آید حل آنست که اجزا را در شیشه کرده در زیر زبل یا زمین نمناک دفن کنند تا مثل
آب محلول شود عقد آن است که اجزاء محلول را در ظرف زجاجی کرده بر خاکستر گرم گذارند
تا منعقد شود و درین فن حل و عقد از جمله اسرار عظیمه است که مشتعلات و فرارات بدین
تدبیر بحالت تکرار عمل بر سر آتش قیام پذیر شود و انتهای حل و عقد هفت مرتبه است هرگاه
از سحق و تصعید اجزا فارغ شوند نوبت بحل و عقد میرسد فصل دوم در بیان صنعت کیمیا
بدانکه کیمیا یکی از اسرار الهی است و بجز محرمان اسرار غیب سزاوار این سر عظمی نباشند و
درین جزو زمان عموم خلایق کرم بادیه طلب این نعمت اند و بجز تحصیل حاصلی حاصلی ندارد این متاع
بزور بازو نیست تا نه بخشد خدای بخشنده این حروف را بعد از مطالعه کتب بسیار
این فن معلوم شد که عالمان این علم آنچه که در کتاب و رسایل نوشته اند از تراکیب الکسیر

همه صحیح و درست است الا بعضی رمز را که انتظام عمل موقوف بر آن است ننوشته ایم لهذا
چون مردم بعمل آن میکوشند بجز نقصان حاصلی نمی بینند بلکه هرگاه استاد کامل این
فن بهم رسد و او از راه شفقت و عنایت چیزی درینباب هدایت فرماید امید حصول
مقصود است راقم این حروف را در ایام سیاحت با سه کس از کاملان این فن را
اتفاق ملاقات افتاد و هر یکی را فائق تر از دیگری یافتم و احوالات عجیب و غریب برای
العین مشاهده نمودم و آنچه از زبان صداقت بیان ایشان بگوش هوش شنیده ام
بی کم و زیاد در این اوراق مندرج میسازم تا هر که از بزرگان فرخنده بخت بدین عمل در رسند
و باصل مطلب کامیاب شوند باید باراده های خیر یاد کنند و بعبادت و ریاضت
مشغول شوند و بمصارف بیجا صرف نکنند و از مستحقان دریغ ندارند و هر که نیت خیر نداشته
باشد هرگز از این عمل راست نیاید و با تمام نرسد صفت بیارند ماکیان سیاه یکرنگ
مع چند خروس که همه گوشت و پوست آن سیاه و جهت آنها قفسی مشبک عریض و طویل
از چوب بسازند که آن مرغان بفراغت تمام در آن قفس باشند و شب و روز از آن
قفس بیرون نکنند تا منقار بخاک یا چیزهای دیگر نیندازند و آب و دانه اندرون قفس میداشته
باشند که درین عمل احتیاط از خاک شرط است هرگاه ماکیان بیضه برارند ماکیان بیضه داده را
در قفس دیگر بالای بیضه نشانند چون بچه برارند هفت روز صبر کنند تا بچها اندکی بزرگ شود
پس بگیرند گهر با دوازده طوله گوگرد اصفر یک طوله زرنیخ ورقی یک طوله شنجرف سرخ
یک طوله زاج کرمانی یک طوله زعفران الحدید یک طوله سرنج یک طوله زعفران [illegible]
یک طوله جسد یک طوله عقاب بحر یک طوله نمک طعام یک طوله این ادویات را

بآب لیمو تر کرده دو روز نیمی کند تا خشک شود پس با جیب ساط سائیده نگاه دارد که از گرد و غبار
محفوظ باشد پس بگیرد یک ماشه از این دارو با بیست چهار ماشه آرد گندم بخون کو سفند خمیر کند
و دوا نهار ا به بچهای ماکیان بخوراند بچند روز هرگاه آن دارو تمام شود باز یک ماشه از آن و بیست
سه ماشه آرد گندم با خون کو سفند خمیر کند بدستور اوّل بخوراند و بعد تمام شدن باز یک ماشه
دوا با بیست و دو ماشه آرد گندم با خون کو سفند خمیر کرده بدستور بخوراند همچنین در هر مرتبه یک
ماشه از آرد کم نموده باشند تا آنکه آرد بوزن دوا رسد آنگاه هر روز یک حبه دوا زیاده نموده
باشند تا وزن دوا بچهار ماشه رسد و آرد همان یک ماشه باشد هرگاه وزن دوا بچهار
حصه زیاده تر از آرد رسد یعنی چهار ماشه دوا و یک ماشه آرد در آنوقت دو ماشه آرد بگیرد و دو
ماشه خون و چهار ماشه دوا میخوراند و گاهی از قفس رها کنند که مبادا چیز دیگری خورند که آن
مفسد عمل است فی الجمله بطریقی که مذکور شد دوا بخوراننـد تا وقتیکه بزرگ شوند و به تخم آیند
پس پوست بیضه این ماکیانها را که دوا خورده اند سرخ رنگ پیدا شود و سفیده و زرده آنهم مایل
بسرخی باشد پس بگیرد آن بیضها را و بشکند و زرده و سفیده آنرا در ظرفی کند و اندکی بحرارت
آتش بگذارد که همه دهن گردد پس بگیرد هزار مثقال سیماب و در ظرف حدید کند و بر سر آتش ملایم
بگذارند و یکمثقال از این دهن بر آن طرح کند که سیماب مثل شنگرف سرخ شود و منعقد و قایم
النار گردد و از آن شنگرف مثقالی بر هزار مثقال سیماب دیگر طرح کند که آن نیز شنگرف شود
و همچنین تا هفت مرتبه عمل کند بعد از آن یک مثقال از آن شنگرف با دهم بر هزار مثقال
نقره طرح کند که طلای کامل عیار شود و باید دوا باده و زهر دو بخوراند و خوراک آن مرغان
فقط آرد گندم یا آرد نخود باشد سوای آن بجز آب چیز دیگر هیچ نخورند اگرچه این ترکیب ناتمام

نوشته‌ام اما کسی را که قسام ازل این نعمت را نصیب کرده باشد از او این امر سرانجام
خواهد شد و الا خللی در کار بهم رسد که بکمال نرسد فصل سوم در عمل اکسیر که از نباتات است
و این طریق اکثر معمول اهالی هند است ایزد تعالی بعض نباتات را خواص داده که قطره
چند اگر از عرق آن اگر بر فلزات سرخ کرده زنند نقره یا طلای خالص شود آنچه بتحقیق رسیده
اکّی بفتح الف و تشدید کاف و کسر آن و سکون یای تحتانی معروف که در زبان ریگستان
یافته میشود و برگ او مشابه برگ اک است مگر فرق همین است که اک شاخها دارد اگر
برگ یا شاخش بشکنند شیر سفید برآید و آن یکشاخ است که بقدر دو وجب از زمین بلند باشد
و بهمان یکشاخ متصل باشد مثل برگهای اک اما چون بشکنند شیر بیرون نیاید اگر این قسم گیاه
در ریگستان یافت شود باید که آنرا از بیخ برکنده در سایه خشک کنند باریک سفوف ساخته
نگاهداری نمایند و بوقت ضرورت یک طوله قلعی گداخته بقدر یکماشه از آن سفوف بر آن
طرح کنند نقره شود بعون الله تعالی فصل چهارم در صفت شناختن کیمیاگران بچند
دلائل و علامات توان شناخت اول آنکه او از مزید استغنا هرگز سر بشاه و وزیر
فرود نیاورد تا بسایر عوام چه رسد دوم آنکه از مردم دور باشد و هرگز با کسی اختلاط نکند
سوم آنکه با آدای هرگز سکونت نکند چهارم آنکه هرگز حاجت خود پیش کس نبرد زیرا که حاجت
مندی شیوه محتاجان است و او را احتیاج نیست پنجم آنکه اگر وقتی کسی با و احسان
کند در عوض فوری چیزی بدو خواهد بخشید و راه خود گیرد و غائب شود که باز پیش نظر او
نیاید ششم آنکه کیمیاگر هرگز سر کیمیا را بکسی تعلیم نکند این هفت دلائل که گفته شد از عمده آثار
کیمیاگر است و هر که بخلاف این علامات باشد یقین دانند که او هرگز نیست بدام فریبش نیایند که

که محنت و مال هر دو رایگان رود

باب چهل سوم در ساختن شمع سفید در فرنگستان

می سازند معروف بشمع گچی است و آن در یک فصل ذکر میشود

فصل

بیاورند چربی گاو و همراه طل تربنتن مخلوط کرده گداخته تا آب شود پس او را در صافی صاف نمود بعد از سرد شدن منجمد میشود و در شکنجه انداخته و کاغذ نازکی زیر و بالای چربی گذارده و در شکنجه روغن بکاغذ پس میدهد باز بتجدید کاغذ کرده و چند مرتبه تکرار عمل نماید پس از شکنجه بیرون آورده و قدری جوهر تیزاب در آن ریخته آنوقت چربی را از بخار آب کند همینکه سرد شد منجمد و صاف و پاکیزه میباشد آنوقت جهت ساختن شمع بیاورند بقدر پانصد کیلوگرم چربی و هشتصد لیتر آب خالص و هر دو را در پیپ چوبی بزرگی که آستر آن از سرب باشد و گنجایش دو هزار لیتر آب داشته باشد بریزند و از بخار او را گداخته تا وقتیکه آب شود پس از آن بیاورند ششصد لیتر آب آهک مقطر و در آن شصت کیلوگرم آهک آب ندیده داخل کرده و مخلوط نموده در میان چربی گداخته در پیپ بریزند و در هم بر هم زده باشند بعد از شش هفت ساعت چربی سخت میشود پس از سرد شدن او را کوفته نرم و قدری جوهر گوگرد و آب گرم در او ریخته و مخلوط نموده به بخار او را گرم کند چربی مذکور بالای آب می ایستد چربی را از بالای آب گرفته و چند مرتبه با آب گرم شسته تا تیزاب از او خارج شود و یک مرتبه نیز با آب سرد شسته آنوقت در قالبی که گنجایش سه چهار کیلوگرم وزن داشته باشد بریزد آنوقت آن منجمد ممزوج است از جوهر گوگرد و غیره پس از سرد شدن در شکنجه گذارده فشار داده آب زردی از او بیرون می آید آنرا دور ریخته پس او را گرم کرده بجائیکه گرمی از نود الا صد درجه زیاده نباشد تا آب شود بعد مخلوط کنند با جوهر گوگرد که بیرون آید

جوهر تیزاب

یک لیتر آب دو رطل و نیم است

ازاو آب پاک بعد از آن در آب گرم شسته و یکقطره هم با آب سرد شسته در قالب
ریخته بهر اندازه که منظور باشد که بسیار لطیف میشود این است طریق ساختن شمع بدون
کم و زیاد واللہ اعلم باب چهل چهارم در علم عکاسی یعنی برداشتن عکس است از آفتاب
در چهار فصل بیان میشود فصل اول مبتدی لازم است که اول بر اصطلاحات
این علم واقف شود لهذا درین مقدمه تفصیل آلات بیان میشود اول کمیرا صح عدسات
آن خانه چوبی است که در آن عکس بر میدارند و لوله برنجی بر آن نصب است که بر یک
طرف آن عدس یا آلیه برنجی میباشد که در وقت برداشتن عکس عدسه اش پس کرده تا
بحروف نگاه میدارند دوم سه پایه که کمیرا را بالای آن نصب می کنند سوم شیشه جلا
کرده صاف بیداغ که در عقب کمیرا میگذارند که انگریزان گلاس میگویند چهارم حوض
زجاجی جهت غوطه دادن شیشه عکس در آن پنجم گلاس دلبر جهت گذاردن تخته شیشه
عکس در آن و غوطه دادن در حوض ششم حوض چینی جهت زمان قایم نقش یا ظهور آن
شیشه عکسرا بر آن گذارند هفتم سه پایه متحرک هشتم میزان زجاجی جهت موازنه ادویه
نهم شیشه پیمانه آب دهم سلاخ زجاجی جهت جنبش مرکبات یازدهم قیف زجاجی دوازدهم
کاغذ جاذب رطوبت سیزدهم فرم یعنی چهار چوبه چهاردهم شکنجه جهت گذاردن تصویر
در آن و چاپ کردن پانزدهم درجه هوا شانزدهم پارچه جهت خشک کردن شیشه
هفدهم تخته شیشه جهت برداشتن عکس بر آن هیجدهم چادر یا و طاق تاریک جهت
انجام تمامی تصویر و ساختن ادویه کیمیائی که لازم است ترتیب بدهند ادویه را در جائیکه
بکلی اثر روشنائی نباشد چرا که روشنائی اکثر ادویه کیمیائی نقصان میکند بحسب ضرورت

شیشهٔ رنگین زردی در آن قرار داده چراغی در پشت آن روشن کند نوزدهم آب مقطر یعنی عرق
آب آبرا جوشانیده عرق گرفته باشند فصل دوم در صفت دواهائی که اوّل باید آماده کرده
داخل اوطاق تاریک آماده گذارند اوّل کلودین و آن مشتمل است از دو شیشه یکی
پلین کلودین یکی ایودیز طریق ساختن این است که سه اونس از اولی و یک اونس از دومی
آورده مخلوط کرده پس از مخلوط شدن او را ایودیزنگ سلوشن میگویند این کلودین ایودایز
کرده شده یک شیشه که چهار اونس باشد کافی است برای چند روز بجهت گنجایش یکروزه
در شیشهٔ کوچکی کرده سر او را بند نموده گذارده دوم نیترات آف سیلور سلوشن
جهت غسل آینه و او مشتمل است از مقصد گرین نیترات سیلور و یک گرین ایود
ید پوتاسیم و بیست اونس دستلد واتر طریق ساختن و مرکب نمودن ان است که اوّل
نیترات سیلور مقصد گرین و دستلد واتر دو اونس هردو را مخلوط کرده پس یک گرین
ایودید پوتاسیم و یک اونس دستلد واتر مخلوط کرده پس هردو مرکب را باهم آمیخته چهارده
اونس دستلد واتر مزید کرده یکشب گذارده و دو درم الکهل در آن ریخته بعد صبح صاف کرده
در کاغذ جاذب رطوبت بقسمی که قیف بالای شیشه گذارده و پاره کاغذ در قیف گذارده
و او را داخل قیف ریخته صاف کند سوم دولپنگ سلوشن جهت ظهور عکس
و او ساخته می شود از بیست گرین پروتو سلفیت آف ایرن یعنی جوهر آهن و سه ربع اونس
اسپرت آف وین و یک اونس دستلد واتر و گلیشیل اسیتک اسید یعنی جوهر سرکه چهار
درم را مخلوط کرده بگذارد چهارم انتنسیفیئنگ سلوشن این نیز جهت
ظهور عکس بعضی وقت لازم میشود و ساخته میشود از یک اونس پیروگیالک اسید یعنی جوهر

نیترات آف سیلور یعنی مرکب از شوره و نقره منکلس

اسپرت آف وین یعنی عرق دو آتشه

مازوج و شصت گرین گلیشل اسیتیک اسید یعنی جوهر سرکه و شش انس دستلید واتر
همه را مخلوط کرده باشند پنجم فکسنگ سلوشن و او ساخته میشود از چهار گرین سیانید پوتا
سیم و یک انس آب خالص مقطر این فکسنگ مخصوص برای شیشه است و فکسنگ
برای شستن کاغذ عکس ساخته میشود از چهار انس هی پو سلفا و پانزده انس دستلید واتر باید
پنج مرکب را قبل از وقت آماده کرده در اوطاق تاریک موجود گذارده باشند فصل سوم
در طریق برداشتن عکس اول شیشه که بر آن عکس برمیدارند صاف نموده باین قسم که دو قطره
نیترک اسید روی شیشه ریخته با دو قطره آب دست مالیده پس به آب خالص شیشه را خشک کرده
بعد از آن کلودین الیود کرده شده بالای شیشه مذکور ریخته باین طریق کلودین را غلاف بالای
شیشه کنند مثلا اول برای شیشه که پنج انچ طول و چهار انچ عرض داشته باشد دو انس کلودین
بالای آن ریخته از گوشه که حرف ج است طرف دست چپ باهستگی جنبش داده از این
گوشه بآن گوشه از آن گوشه باین گوشه که تمام صفحه شیشه را فرو گیرد پس باقی بالای شیشه را از گوشه
حرف ب و ج در ظرفی ریخته و شیشه را جنبش داده بقدر نصف دقیقه تا خشک شود و بطریق
مذکور در جای تاریک انجام بدهد بعد از اتمام شیشه از غلاف کلودین شیشه را بالای
دیپنگ گلاس گذارده و انغمسال در سلور سلوشن بدهد بطریقی که دوای مذکور را در حوض شیشه گی
بزرگی ریخته بقدر اینکه شیشه تماما غرق در آن شود و شیشه را دو سه مرتبه در حوض مذکور غوطه داده و
بقدر دو دقیقه دران گذارده و بیرون آورده بقدر نصف دقیقه پشت شیشه را بالای کاغذ جاذب
رطوبت گذارده بعد از آن در فرم یعنی در چارچوبه چوبی گذارده بند نموده فرم مذکور را بتعجیل برده بعد
از شستن به عقب کمیرا در جای گراند گلاس گذارده و پارچه سیاهی بالای کمیرا انداخته و در کمیرا که

در مقابل شخصی که عکس او را میگیرند باز نموده بقدر ربع دقیقه بحسب اقتضاء هوا بعد بند نموده
فوری شیشهٔ عکس را داخل اوطاق تاریک برده از فرم بیرون آورده بالای سه پایه متحرک گذارده
جهت ظهور نقش اغتسال به پوتاسیم سلوشن داده مثلاً هرگاه شیشهٔ عکس در طول پنج اینچ و عرض
چهار اینچ باشد سه درم کافی است بالای شیشه ریخته و باهستگی جنبش داده که بهمه طرف شیشه برسد
پس هرگاه ضرور باشد بان تنقیحی انک سلوشن غسل بدهد والا همیشه لازم نمیشود بعد از آن جهت
قیام نقش اغتسال به فکسینک سلوشن بدهد بطریق سابق آنوقت عکس تمام است بگذارد در
جای محفوظ تا خشک شود پس لازم است وارنش یعنی جلا بدهد و طریق وارنش این است
که قطره عنبر وارنش بالای شیشه ریخته باهستگی که صدمه بعکس نرسد و پشت شیشه را بالای چراغ
اسپرت لمپ یا آتش ملایم گرفته که وارنش نفوذ بتمام صفحه نماید آنوقت قابل چاپ کردن است

فصل چهارم در صفت چاپ کردن عکس از روی شیشه بر کاغذ و دواهائیکه لازم است
و باید پیش از وقت آماده کند اول سیلور سلوشن و او ساخته میشود از پست گرین
نیترت سیلور و یک اونس دستلد واتر هر دو را مخلوط کرده آماده باشد دوم
کلرید سلوشن و او ساخته میشود از دو درم کلورید آف گلد و شش گرین کاربانت
سودا که سوداکاربنت نیز او را میگویند و هشت اونس دستلد واتر او را مخلوط
کرده آماده نموده سوم فکسینک سلوشن که او ساخته میشود از دو اونس هی پو سد
شش اونس دستلد واتر مخلوط کرده آماده باشد اما طریقه چاپ کردن اینکه اول کاغذ
در سیلور سلوشن مخلوط شده مذکور مدت پنج دقیقه خیسانیده بیرون آورده به آب خالص
شستن کاغذ جاذب رطوبت خشک نموده شیشه در فرم یعنی شکنجه گذارده و کاغذ
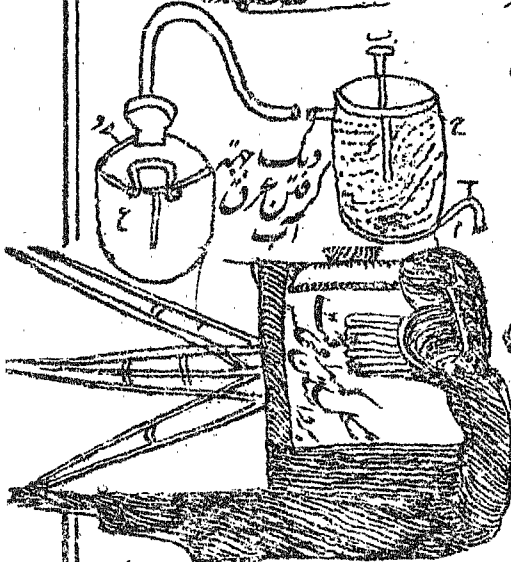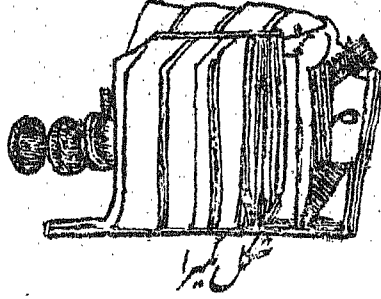
نموده که تمام است بر کاغذ چسبانیده باشند باب چهل و پنجم در صفت آتشبازی بدانکه فن آتشبازی
زیاده خطرناکست چه اگر در حالت غفلت و بیخودی اخگری در باروت افتد احتمال زیان دارد
هرگاه عند الضرورت حاجت بدان افتد بسر انجام آن بکمال حزم و احتیاط بجا آرند تا از بیم خطر
محفوظ باشند و اما عیار او و از بعضی از آتشبازیها برای دریافت مبتدیان در سه فصل
می نگارد فصل اول در ساختن شوره بیاورند خاکهای زمین شوره را که بعلت شوریت
سفید شده باشد و در ظرفی ریخته آب بر سرش کنند و آن خاک را با آب مخلوط کنند تا یکذات
شود پس یکشب بگذارند که دُرد ته نشین شود و آب زلال را در ظرفی دیگر کنند و یکشب بگذارند
شوره می بندد پس آن شوره را بار دیگر در پاتیله ریخته و آب بر سرش انداخته بآتش بپزند و
جوش دهند و کف که بر سر آورده دور کنند پس آن آبرا در ظرف سفالین پر کنند قلمهای
شوره بسته شود و شوره دوباره مراد همین است و اگر نیز برین طریق دگر بآتش جوش دهند
شوره سه باره شود و از سفیدی بیضه مرغ شوره صاف و پاکیزه شود چون بحالت جوش
قدری در آن اندازند همه کثافتها را بگیرد پس آن آبرا جامه بیز کرده بسفالها اندازند قلمهای
شوره بسته شود فصل دوم در ساختن باروت عیار باروت انگریزی جهت جنگ
شوره هفتاد و پنج مثقال گوگرد ده مثقال ذغال پانزده عیار باروت چینی شوره هفتاد و
پنج مثقال و نیم گوگرد چهارده مثقال ربع ذغال نه مثقال سه ربع عیار باروت روسی
شوره هفتاد و پنج مثقال گوگرد یازده مثقال و نیم ذغال سیزده مثقال و نیم عیار باروت
فرنج جهت شکار شوره هفتاد و شش مثقال سه ربع گوگرد نه مثقال و نیم ذغال سیزده مثقال
طریق ساختن باروت این است که هر یک را جداجدا [illegible] نرم کوبیده و مخلوط کرده قدری آ

دران بیخته خمیر کرده در سایه گذارده تا نم آن بر چیده شود و کوبیده بغربال آهن بیخته بطریق
معروف عمل نمایند فصل سوم در عیار آتش بازی ها و اقسام آنها عیار داروی تیر زرد
و اوزان او این است شوره دو درم گوگرد دو درم زرنیخ دو درم گیاه کمری دو درم این جمله را
نیک بکوبند و بیک صلایه کنند و بطریق معروف در کاغذ کنند تا عجایب بینند
عیار گل شوره یازده مثقال گوگرد یک مثقال فولاد شش مثقال زغال دو مثقال عیار
شوره دو مثقال گوگرد سه مثقال زرنیخ یک مثقال عیار مهتاب شوره دو مثقال و
گوگرد سه مثقال و دو دانگ زرنیخ یک مثقال عیار مهتاب لاجوردی شوره دو مثقال
زرنیخ یک مثقال نیل دانگی عیار دیگر شوره دو مثقال گوگرد سه مثقال و دو دانگ زغال
یک مثقال و دانگی عیار مهتاب شوره ده مثقال گوگرد سه مثقال و نیم زرنیخ یکمثقال عیار
گل مروارید شوره ده مثقال گوگرد یک مثقال و دانگی زغال چهار دانگ فولاد یکمثقال و نیم
عیار سرچاک شوره ده مثقال گوگرد یک مثقال و دانگی فولاد چهار دانگ زغال یکمثقال عیار
نسترن شوره صد مثقال زغال هشت مثقال گوگرد یک مثقال فولاد ریزه بیست مثقال
عیار سبو شوره دو مثقال گوگرد یک مثقال و دانگی زغال یکمثقال فولاد سه مثقال عیار
مهتاب غرقی شوره ده مثقال گوگرد سه مثقال و دانگی زرنیخ طبقی چهار دانگ سفیداب
کافور نیم دانگ عیار گلابی شوره ده مثقال گوگرد پنج مثقال زغال دو مثقال فولاد پنج مثقال
عیار آفتاب شوره ده مثقال گوگرد دو مثقال و نیم نمک ایران دو مثقال و نیم زغال دو
دو دانگ عیار گل [illegible] شوره ده مثقال گوگرد دو مثقال و دانگی زغال چهار دانگ فولاد دانگی
نیم نیل عود پنج مثقال عیار گل نرگس شوره ده مثقال گوگرد چهار دانگ زغال نیم مثقال عیار

گل طاوس رنگ شوره ده مثقال گوگرد یک مثقال و دو دانگ زغال دو مثقال و دانگی
فولاد ده مثقال عیار گل استاد محمد شوره چهارده مثقال گوگرد سه مثقال و نیم زغال و فولاد
هفت مثقال عیار گل ضرب شوره ده مثقال زغال چهار مثقال گوگرد دو مثقال و نیم فولاد هفت
مثقال عیار شوره دو مثقال گوگرد یک مثقال و نیم فولاد پنج مثقال زغال دو مثقال و دو
دانگ عیار زرد چکک تیر شوره ده مثقال گوگرد دو مثقال زغال دو مثقال و نیم عیار گل ریزه
شوره ده مثقال گوگرد دو مثقال زغال پنج مثقال فولاد چهار مثقال عیار نرگس شوره دوازده
مثقال گوگرد دو مثقال زغال پنج مثقال فولاد چهار مثقال عیار نرگس خطائی شوره دو مثقال
گوگرد چهار مثقال زغال سه مثقال فولاد هفت مثقال و دانگی فولاد میان پنج مثقال عیار
گل زرافشان شوره دو مثقال گوگرد دو مثقال زغال دو مثقال و دانگی فولاد نرگس یک
مثقال عیار شوره دو مثقال گوگرد یک مثقال و دانگی زغال نیم دانگ فولاد دو مثقال
عیار گل ریز شوره ده مثقال گوگرد یک مثقال و دانگی فولاد میانه پنج مثقال عیار دیا ریزینا
شوره ده مثقال گوگرد یک مثقال و نیم زغال پنج دانگ فولاد نرگس سه مثقا
ل و این جمله عیارها که نموده شده درست است و تماشای غریب و
عجیب است هر یکی از استادی یادگار در این مجمو
ع الصنایع آورده اند و هرگاه که درین
کتاب شریف شروع نما به تقصو
کلی حاصل کرد
والله
اعلم

بسم الله العزیز مخفی نماناد که چون این مجموعهٔ شریفه و نخبهٔ منیفه از
بدایع غریبه و مخترعات عجیبه که الحق هر یک بیمشابه و مشابه لآلی و جواهر
ابدار گران بها و در انظار اولو الالباب و صنعا جهان بهتر و برین زیور طبع آراسته
و عند الضروره بحسب فایده بصنایع جمیله پیراسته و از دُرَر حکمهٔ عزیز
حضرت ارسطو مرتبت جالینوس فطرت فلاطون خصلت حکیم
کامران شیرازی مسمی بمجموع الصنایع می بود و اغلب طبایع مائل
و در اکثر موردات نائل لهذا بنده درگاه خلایق امیدگاه میرزا محمد
شیرازی بتائید قادر ذو الجلال بفر اقبال و یمن اجلال جناب جلالت
مآب عظمت و حشمت انتساب صراحت و ابهت اکتساب قواماً
للعز و الاقبال و نظاماً للشوکة و الاجلال الاجل الافخم الاکرم خدایگان
الاحشم مشیر الدوله سپهسالار الاعظم مد ظله العالی در بندر معمورهٔ بمبئی
بزیور طبع درآورده و ضمناً خود را مفتخر و امیدوار حضور پرنور فیض
گنجورش نموده که موجب حصول آمال و امانی گردد امید که ظل
عاطفتش ممدود باد هر یک که طالب و راغب این نسخهٔ شریف
بوده باشد در بندر معمورهٔ بمبئی در محله او هر کاری از بنده
باقی طلب فرماید قد وقع الفراغ من تحریر و ترقیم و تسوید هذه النسخة
النسخة الشریفة فی البدایع الظریفة فی بیست هشتم شهر شوال المکرم
سنه ۱۲۹۵ مطابق بیست و ششم شهر اکتوبر سنه ۱۸۷۸